

وهابیت

بازنگری از درون

تألیف : سید محمد بن علوی المالکی
ترجمه : انسیه خزعلی

بسم الله الرحمن الرحيم

وهابیت بازنگری از درون

نویسنده:

محمدحسن مالکی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وهابیت بازنگری از درون

مشخصات کتاب

سرشناسه : مالکی‌حسن، محمد، ۱۹۴۷-۲۰۰۴م.

Maliki, Muhammad Alawi.

عنوان قراردادی : مفاهیم یجب ان تصحح. فارسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور : وهابیت و بازنگری از درون/تالیف محمدبن‌علوی‌المالکی ؛ ترجمه انسیه خزعلی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۶۸ص.

شابک : ۹۰۰۰ ریال :۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۷۱-۰

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : وهابیه -- دفاعیه و ردیه‌ها.

موضوع : وهابیه -- عقاید.

شناسه افزوده : خزعلی، انسیه ،مترجم.

شناسه افزوده : مالکی‌حسنی،محمد .مفاهیم یحب ان تصحیح. برگزیده.

رده بندی کنگره : BP۲۳۸/۶/م۲م۲ ۷۰۴۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۷۸۶۳۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

مقدّمه مترجم

ص: ۱۱

الحمد للَّه‌ربّ العالمین

وصلّی اللَّه علی سیدنا محمّد وآله الطاهرین وصحبه المنتجبین.

بسیاری از مبانی، اصول و فروع عمده دین در میان مسلمانان تا قرنها پس از ظهور اسلام مورد اتفاق بوده و وحدت رویه‌ای را نسبت به بسیاری از عبادات و اعمال و سنتها در شیوه رایج بین مسلمانان شاهد بوده‌ایم تا آنگاه که با ظهور برخی آرا و برداشت‌های جامد و کوته بینانه‌ی اشخاصی همچون «ابن تیمیه»، جهان اسلام شاهد موجی از انحراف در مباحث عقیدتی و به دنبال آن تحت تأثیر قرار گرفتن اعمال گروهی و زیر سؤال رفتن اعمال گروهی دیگر از مسلمین شد.

این افکار با عکس‌العمل جدّی و قاطع علمای اسلام

ص: ۱۲

در دوره مـذکور، مهـار گردیـد و از سوی قـاطبه مـذاهب اسـلامی مورد طرد و انکـار قرار گرفت و نتوانست هیچگونه جایگاه مورد توجهی در میان مسلمانان به خود اختصاص دهد.

تا اینکه در قرون اخیر، افکار نشأت گرفته از این دیدگاه انحرافی، در فردی به نام محمّد بن عبدالوهاب با حمایت‌های استعمارگران خارجی، توان توسعه و تحکّم در مناطقی از حجاز و نجد را یافت و با وجود مخالفت بسیاری از علما و بزرگان سرزمین‌های مختلف اسـلامی، بـا قـدرت قاهره و نقشه‌های خارجی تلاش در گسترش این اعتقادات و افکار نمود و با در اختیار گرفتن اراضـی مقـدس و شریان‌های فکری جهان اسـلام و بهره‌مندی از منابع مالی مسـلمین تلاش نمود برداشت‌های خویش را از روایات و سنت‌های نبوی به نام اسـلام و با ادعای تنها دیـدگاه صـحیح، از سـنت ارائه کند و مراکز و مدارس بزرگی را در سراسـر دنیای اسـلام برای ترویج این افکار تأسیس نماید و با طرح برداشت‌های «محمّد بن عبدالوهاب» به عنوان اسلام حقیقی و توحید ناب، پیروان سنّی و شیعه (مذاهب خمسه) را که تن به آرای بدعت آلود آنان نمی‌دادند به شرک و کفر متّهم نمایند.

این فرقه توانست با شیوه مذکور و با استبداد سیاسی و دینی، سالها بر مسلمانان تسلط یابد، در حالی که این تسلّط

ص: ۱۳

از اجرای آداب و مناسک ظاهری و تحمیل‌های خشک و خشونت بار فراتر رفته و موجب آزار و اذیت روحی و جسمی شیعه و سنی در همه بلاد گردیده بود.

دهه‌های اخیر شاهد ظهور افراد شجاع و دین باوری بود که تصمیم گرفتند با وجود همه تضییقات و فشارها از حقایقی که سالها با تبلیغات وهابیت پوشیده و مکتوم مانده بود، پرده برداشته و عامه مسلمین را متوجه بدعت‌ها و برداشت‌های ناروای این فرقه نمایند.

از جمله این اصلاحگران آقای علوی مالکی است که از درون وهابیت برخاسته و با قلمی زیبا، متین، علمی و مستند به آیات و روایات صحیح اهل سنت، در کتاب وزین خویش با عنوان «مفاهیم یجب أن تصحّح» خواستار تصحیح برداشت‌های غلط وهابیت از روایات و سنت نبوی گردید و در برابر آنان، که مسلمین را متّهم به شرك و کفر می‌کردند، قد علم کرده با سلاح کلام و قلم و با احتجاج از طریق احادیث و روایات مورد پذیرش آنان، عقاید باطلشان را به چالش کشاند و با استقبال بی‌نظیر علمای تمامی کشورهای اسلامی روبرو گردید.

نگاهی کوتاه به زندگی علوی مالکی

ایشان در سال ۱۳۶۷ ق. در مکّه به دنیا آمد و تحت نظر پدرش، علوی بن عباس المالکی، که از کبار علمای مکّه

ص: ۱۴

بود، به تحصیل علوم دینی پرداخت و علوم لغت، حدیث، تفسیر، فقه و اصول را از بزرگان حرمین شریفین فراگرفت؛ سپس به الأزهر مصر رفت و فوق لیسانس و دکترای خود را از دانشکده اصول دین آن دانشگاه دریافت کرد، او همچنین با مهاجرت به هند، پاکستان، شام و مغرب، نزد علمای آن دیار تلمّذ کرده و با آرا و عقاید مذاهب گوناگون آشنا گردید.

علوی مالکی پس از رحلت پدرش، در سال ۱۳۹۱ ق. بر کرسی تدریس و تبلیغ و ارشاد در جایگاه پدر در مسجدالحرام تکیه زد و استقبال بی‌نظیر طلاب از دروس او، جایگاهی والا ـ و برتر در موقعیت‌های علمی و دینی به او بخشید، همچنین سالها در دانشگاه ملک عبدالعزیز به تدریس معارف دینی پرداخت؛ ولی وضعیت حاکم و آزادگی روحی او و اندیشه خدمت به دینِ اصیل و تحریف نشده، مانع از ادامه همکاری او شد و با استعفا از دانشگاه، به کرسی تدریس مسجدالحرام بازگشت و اصرار وزیر آموزش عالی در ادامه این همکاری مؤثّر واقع نشد و او ترجیح داد در مجالس وسیع‌تر و زمینه‌ای آزادتر به خدمت علم بپردازد؛ لذا وقتی وزیر علوم، حقوق او را به خانه‌اش می‌فرستد از پذیرش آن خودداری کرده و آن را به صندوق دانشگاه برگرداند.

زهد او در کناره‌گیری از مناصب و موقعیت‌های سیاسی

ص: ۱۵

و اجتماعی بر کسی پوشیده نبود؛ همچنانکه تواضع و حسن خلق او زبانزد خاص و عام بود. مردم را از صمیم دل دوست داشت و برای همه از کوچک و بزرگ احترام قائل بود و وقتی با بزرگتر از خویش روبرو می‌شد، هر کس که بود، هر چند از مردم عوام با کلمه «سیدی» (به کسر سین) که کلمه‌ای مکّی و حاکی از صمیمیت و گرامیداشت است، با او روبرو می‌شد.

فعالیت علمی او محدود به حجاز نشد؛ بلکه دانشگاه‌ها و مؤسسات بزرگ فرهنگی کشورهای اسلامی، برای بهره‌گیری از تدریس و سخنرانی‌های وی با یکدیگر به رقابت و تنافس می‌پرداختند.

علوی مالکی از درس بیش از ۲۰۰ تن از شیوخ بزرگ اهل سنّت بهره جست. او ریاست کمیسیون داوری مسابقات قرآن مکّه را عهده‌دار بود و به صورت رسمی به عنوان استاد شریعت و پس از پدر، کرسی تدریس مسجدالحرام را به خود اختصاص داد.

ایشان در نیمه رمضان ۱۴۲۵ ق. به دیدار پروردگارش شتافت و با تشییع بی‌نظیر و مشارکت جمع کثیری از مسلمانان به‌خصوص علما، از داخل و خارج حجاز و با اکرام و تجلیل، در مکّه مکرّمه به خاک سپرده شد.

کتب بسیاری از ایشان در فقه و حدیث و علوم قرآن و همچنین در سیره نبوی و آثار مکّه و حج، به‌جای مانده

ص: ۱۶

است که از جمله آنهاست:

- دراسهٔ مقارنهٔ عن روایات موطأ الامام مالک.
- علم الأسانید.
- زبدهٔ الإتقان فی علوم القرآن.
- حول خصائص القرآن.
- کتاب فی رحاب البیت الحرام.
- الزیارهٔ النبویهٔ بین الشریعهٔ والبدعهٔ.
- کتاب الذخائر المحمّدیه.
- هو بالأفق الأعلی.
- الانسان الکامل.

وکتاب اخیرش با نام «مفاهیم یجب أن تصحّح» مورد عنایت قاطبه علمای اهل سنّت و جماعت قرار گرفت. گویا که مرهمی بر زخم قرون گذشته و نیشتری برای خروج چرک‌های دمل دردناک پیکر جامعه اسلامی و روزنه امیدی برای بهبودی و شفای آن بود؛ به دلیل این توجّه و استقبال، تألیف مذکور، بارها و بارها به چاپ رسید و نایاب شد.

البته مطالب مطروحه در کتاب، خوشایند وهابیت و برخی علمای حنبلی نبود و با عکس‌العمل شدید آنان روبرو شد و نویسنده آن از سوی علمای جامد وهّابی طرد و تکفیر شد؛ به‌گونه‌ای که مدتها مؤلّف آن در محاصره و تحت نظر بودو چاپ و انتشار کتاب وی ممنوع گردید؛ ولی

ص: ۱۷

این امر مانع انتشار این اثر ارزنده نگشت؛ بلکه در کشورهای گوناگون از جمله: مصر، سوریه، امارات، پاکستان، مغرب و ... مکرر به چاپ رسید و علمای بزرگ این بلاد بر آن تقریظ نوشتند که به نمونه‌های کوچکی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- شیخ محمّدطیب النجار، رییس سابق دانشگاه الأزهر و رییس مرکز اهل سنّت در مورد این کتاب می‌گوید:

«این کتاب حقیقتاً روشنگر برخی مفاهیمی است که بعضی مردم بدان ایمان دارند و گمان می‌کنند انکار آن خطا و بهتان است. و حقّ علم بر گردن مؤلّف چنین بوده است که برداشت‌های خطا را اصلاح و تنها برای خدا سخن حق را به زبان آورد و طبیعی است که با این عمل شجاعانه در معرض نیش‌ها قرار گرفته و بر تیغ و خار قدم نهد.»

علّامه مغربی «سیّد عبداللّه کنون الحسنی» رییس «رابطة العلما» ی مغرب نیز در تقریظ بر این کتاب می‌نویسد:

«از سید محمّدعلوی سپاسگزارم که چنین مباحثی را مطرح و این مفاهیم را محقّقانه مورد بحث قرار داده است و معتقدم که او به هدف خویش دست یافته و از او می‌خواهم که خود را درگیر بحث و جدل با این افراد نادان نسازد؛ چرا که مأموریت علما در عصر حاضر بیداری مسلمین و تحریک غیرت آنان و برانگیختن مسؤولان و رؤسا برای ایستادگی آنان در برابر دشمن اسلام است.»

ص: ۱۸

همچنین دبیر کلّ مجمع بحوث اسلامی قاهره «عبدالفتاح برکهٔ» می‌نویسد: «در این کتاب ارزشمند تلاش وسیعی از سوی یک عالم ژرف‌نگر و پژوهشگر توانا برای ایجاد وحدت بین مسلمین و از بین بردن آثار تعصب‌های فقهی به عمل آمده است؛ به خصوص در مواردی که منجر به اتهام یکدیگر به کفر و شرک می‌گردد و در مسائلی که مربوط به فرقه‌های مختلف مسلمانان است ... امیدوارم که این کتاب ارزنده نقش مبارک و تعیین کننده‌ای در از بین بردن اختلافات و ایجاد الفت و یکپارچگی بین مسلمانان، ایفا کند.»

رییس مجلس افتای سودان «سیداحمد العوص» نیز در تأیید کتاب می‌نویسد: «سیّدعلوی خادم علم و دین در حرمین شریفین مفاهیم غلط را اصلاح نمود و گردو غبار را از آن زدود و تفسیری روشن و واضح از آن ارائه کرد که منطبق بر متون وارده در کتاب و سنّت است و علمای بزرگ آن‌را مورد تأیید قرار داده‌اند.»

«سیّد محمّـد عبدالقادر آزاد» رییس مجلس علمای پاکستان می‌گوید: «من از جانب خودم و به نیابت از مجلس علمای سراسر پاکستان که مشتمل بر بیش از ۲۰۰۰ تن از علمای اهل سنّت است تأیید می‌کنم که آنچه آقای علوی مالکی در کتاب «مفاهیم یجب أن تصحّح» آورده، مطابق اعتقاد اهل سنّت، اعمّ از سلف و خلف است و ایشان با

ص: ۱۹

زیبایی و با استناد به قرآن و حدیث صحیح، مسائل را تبیین و روشن نموده است.»

«شیخ ابراهیم دسوقی» جانشین وزیر اوقاف سابق در مصر می‌نویسد: «من به عنوان کسی که در طول حیاتش به عنوان یک سرباز، در زمینه تبلیغات اسلامی فعالیت نموده است، از نزدیک احساس نیاز جامعه را به این کتاب ارزشمند و کتب مانند آن حس می‌کنم تا بتوانیم امّت را از حملات شک برانگیز، که امروزه دچار آن شده‌اند، نجات بخشیم و بگوییم هنوز هم این دین سربازان مخلصی دارد که تا قیام قیامت از حقیقت آن دفاع می‌کنند و مخالفت معاندان، آنها را از حق باز نمی‌دارد.»

علّامه محدّث «شیخ محمّد شاذلی» رییس دانشکده شریعت تونس، ضمن برشمردن حملاتی که در عصر حاضر علیه مسلمین به‌ویژه از سوی یهود صورت گرفته است، برخی از این هجمات را به مسائل فکری و عقیدتی اختصاص داده و اشاره می‌کند که برداشت‌های غیر صحیح و ایجاد شک در اعتقادات مسلمین و نسبت کفر دادن‌ها، همه و همه از توطئه‌های دشمنانی است که تلاش بر تفرقه و اختلاف بین مسلمانان را دارند و کتبی مانند آنچه آقای علوی مالکی به رشته تحریر درآورده، می‌تواند بسیاری از غموض و ابهامات را برطرف و جامعه اسلامی را واکسینه کند.

ص: ۲۰

تعداد زیادی از علمای یمن نیز ضمن تقریظی، ابراز نمودند که این کتاب نگین درخشان کتب اهل سنّت؛ اعمّ از قدیم و جدید است و گوهر بی‌نظیری است که به طور کامل با عقاید اهل سنّت موافق و از بین برنده شبهات و اشکالات مطروحه در عصر حاضر است.

و علمای دیگری از جمله:

- شیخ سیّدی الفاروقی، رییس مجلس علمای مغرب.
- محدّث اصولی، سیّد عبدالعزیز بن محمّد بن الصدیق الغماری.
- استاد سیّدمحمّد بن علی الجنتی، رییس مرکز اسلامی اندونزی.
- سیّدعبدالقادر السقاف، امام و شیخ العلمای حضرموت.
- عبدالسلام جبران، رییس مجلس علمی اقلیمی مراکش.

و بسیاری دیگر که مجال پرداختن به اسما و تقریظات آنان در این مختصر نیست.

و در نهایت، آنچه در پیش روی شماست برگزیده‌ای از کتاب مذکور می‌باشد که تلاش گردیده با حذف بحث‌های فلسفی، کلامی و روایی موجود در کتاب، مطالب قابل درک برای عامّه مردم و امور مبتلا به عصر حاضر مورد توجه قرار گیرد؛ البته ترجمه تفصیلی این کتاب همراه با

ص: ۲۱

توضیحات و تعلیقات ضروری به زودی چاپ و در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

خصوصیت منحصر به فرد این کتاب که به پاسخگویی شبهات و ایرادات وارده از سوی وهابیت- که با هدف زیر سؤال بردن اعمال شیعه بود- می‌پردازد این است که از سوی فردی تألیف گردیده که سالها به عنوان یکی از علمای بزرگ وهابیت در مسجدالحرام به تبلیغ می‌پرداخته و در اواخرعمر وظیفه خویش دانسته تا خطاها و برداشت‌های اشتباه را اصلاح و تا حدی دین خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله ادا نماید وتمامی پاسخ‌های او مستند به کتب و روایات مورد تأیید اهل سنت و جماعت می‌باشد و حساسیت فوق‌العاده‌ای که در انتخاب احادیث و استنادات به‌کار گرفته است جای هر گونه شک و شبهه را در اصلاح مفاهیم مذکور از بین برده است.

ومن اللّه التوفیق

ص: ۲۲

ص: ۲۳

مقدّمه مؤلّف

مقدمه مؤلّف

الحمد للّه‌رب العالمین والصلاهٔ والسلام علی اشرف المرسلین سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

اما بعد: خداوند تبارک و تعالی نعمت‌های فراوانی به ما بخشیده است که بزرگ‌ترین، گرانقدرترین و گرامی‌ترین آنها نعمت اسلام است. و از جمله نعمت‌های الهی امنیت است که موجب می‌شود ما از آرامش و طمأنینه در گوشه و کنار سرزمین‌ها بهره‌مند گردیم و از دیگر نعمت‌های خداوند، اجرای شریعت اسلامی از طریق اجرای حدود و رجوع به کتاب و سنت محمد بن عبداللّه در اختلافات است؛ چرا که اسلام به دشمنانش فرصت تفکر و بصیرت‌یابی می‌دهد:

«وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ اسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتَّی یَسْمَعَ کَلامَ اللَّهِ»؛ (۱)

و اجازه اظهار هرگونه

۱- توبه: ۶؛ اگر کسی از مشرکان به تو پناه آورد، او را پناه ده تا کلام‌الهی را بشنود.

ص: ۲۴

اعتراض یا بیان مطلب را به معارض و معاند عطا می‌کند:

«قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ». (۱)

و از مشـرکین می‌خواهـد که فکر و نظر خویش را در امر دین به‌صورت فردی یا جمعی به‌کار گیرنـد و از طریق برگزاری مجالس و گردهمایی‌ها به مشورت در امر دین و واقعیت دعوت‌گر این دین محمد صلی الله علیه و آله بپردازند و فرموده است:

«قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّهٍ». (۲)

بلکه بالا‌تر از این، و آن چنین است که او به دشـمنش اطمینـان می‌دهـد تا جلو بیایـد، حرفش را بزنـد و خود و جایگاهش را درک کنـد و بفهمـد که او موجودی زنـده و عاقل است، پس باید عقل خود را به‌کار گیرد و بفهمد و بعد از این فهم و تعقل، ثمره عقل و فهمش را خواهد دید، خداوند می‌فرماید:

«وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ». (۳)

۱- بقره: ۱۱۱؛ بگو دلیل خویش را ارائه دهید اگر راست می‌گویید.

۲- سبأ: ۴۶؛ بگو من شـما را تنها به یک چیز نصیحت می‌کنم و آن این است که دوتادوتا یا تک‌تک برای خدا بپاخیزید و بیندیشید که رسول شما مجنون نیست.

۳- سبأ: ۲۴: ما و شما، یا بر طریق هدایتیم یا در گمراهی آشکار.

ص: ۲۵

بدینگونه است که خداوند تعالی، پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را امر می‌کند که به مشرکین گمراهِ باطل‌گرایی که هیچ دین صحیح و عقیده معتبری ندارند در هنگام بحث و جدل بگوید: یا من بر هدایتم یا شما و یا من در گمراهی‌ام یا شما؟

و از این رهگذر است که این مفاهیم در برخی موضوعات اسلامی مورد اختلاف، بین علما عرضه گردید به‌گونه‌ای که کسی نمی‌تواند بگوید: آرای علما در آن موضوع بر قول واحدی قرار گرفت و چاره‌ای جز بیان آن آرا و در اختیار دانشمندان و محققین قراردادن آن نیست تا آن را بررسی و در آن تأمل نمایند؛ اگر صحیح بود، خدای را بر آن حمد می‌کنم که از توفیق و تأیید الهی بوده است و اگر اشتباه بود خطا از بنده و اجتهاد من است.

این کتاب نیز مانند سایر کتب، قابل اصلاح و رجوع است و من به فضل الهی در هر کتابی که تألیف کرده‌ام به این امر معترف بوده‌ام و در آخر مکتوبات خود می‌گویم:

من از خداوند توفیق و استواری را در نوشته‌هایم طلب می‌کنم. اگر به صواب راه سپردم از خداوند است و اگر خطا کرده‌ام از خویش و اجتهادم می‌باشد و از هرکس به‌خطای من واقف گردیده تقاضا می‌کنم مرا مطلع و بر اشتباهاتم رهنمون گردد.

گفتگو بین دانشمندان به‌صورت خاصّی با بی‌طرفی، تفاهم، تقوای الهی و ورع شناخته می‌شود؛ چراکه آنها

ص: ۲۶

آگاهی‌دهی، جهت‌دهی و دفاع از حرمت‌های الهی است و می‌خواهند دستگیر مردم به‌سوی خیرات باشند؛ زیرا آنها وارثان پیامبرانند و من نیز از خداوند می‌خواهم که ما را از زمینه‌های لغزش حفظ و به راه استوار هدایت نماید؛

إنه سمیع مجیب و باللّٰه التوفیق.

السید محمد بن علوی المالکی الحسنی

ص: ۲۷

شیوه کتاب

این کتاب در سه باب بدین شرح تنظیم گردیده است:

باب اول: مباحث عقیدتی که به فساد مقیاس‌های تکفیر و گمراهی در عصر حاضر می‌پردازد.

باب دوم: مباحث نبوی که به خصائص و حقیقت انسانی پیامبر پرداخته و مفهوم تبرک به پیامبر و آثار او را تبیین می‌کند.

باب سوم: مباحث گوناگون و از جمله زندگی برزخی و مشروعیت زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسائل مرتبط با آن از قبیل آثار، مشاهد و مناسبت‌های دینی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ص: ۲۸

ص: ۲۹

باب اوّل: مباحث عقیدتی

اشاره

در این باب به معیارهای نادرست در نسبت گمراهی دادن به مسلمین و تکفیر آنها در عصر حاضر اشاره گردیده است.

ص: ۳۰

ص: ۳۱

پرهیز از گزافه‌گویی در تکفیر

بسیاری از مردم- که خداوند اصلاحشان کند- در فهم عللی که موجب خروج فرد از دایره اسلام و اطلاق کافر بر او می‌شود، در اشتباه هستند؛ لذا با کمترین مخالفتی حکم به کفر فرد مسلم می‌کنند و با این شیوه جز تعداد اندکی مسلمان بر کره زمین باقی نخواهد ماند. ما با حسن ظن با اعمال اینها برخورد می‌کنیم و این‌گونه عمل آنها را توجیه می‌کنیم که نیت خیر آنها و انگیزه امر به معروف و نهی از منکر موجب چنین برخوردی گردیده است؛ ولی باید توجه داشت که آنها عنایت به این مهم نکرده‌اند که امر به معروف و نهی از منکر باید از طریق حکمت و موعظه حسنه اجرا گردد و در صورت نیاز به مجادله، واجب است که از بهترین شیوه مدد گرفته شود، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

«ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِٔ وَ الْمَوْعِظَهِٔ

ص: ۳۲

الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ». (۱)

چنین شیوه‌ای مقبول‌تر و نزدیک‌تر به هدف است و خلاف آن حماقت و خطاست؛ بنابراین اگر با مسلمانی برخورد کردی که نماز می‌گزارد، واجبات بجای می‌آورد و از حرام دوری می‌کند و در نشر دعوت الهی و بپاداشتن مساجد می‌کوشد و به تعهدات پایبند است، سپس او را به مطلبی دعوت کردی که تو آن را حق می‌پنداری و او دیدگاهی مخالف تو دارد- و از گذشته نیز در قبول و انکار آن امر بین علما اختلاف بوده است- سپس مشاهده کردی که او زیر بار رأی و نظر تو نمی‌رود و تو او را به مجرد چنین مخالفتی تکفیر کردی، در این‌جا تو هستی که مرتکب گناهی بزرگ و زشت گردیده‌ای که خداوند از آن نهی نموده و از تو خواسته است که در این امور با حکمت و نیکی، رفتار نمایی.

علامه «محمّد احمد مشهور» می‌گوید:

اجماع علما، بر عدم جواز تکفیر اهل قبله است؛ مگر آن‌که موردی واقع شود که مستلزم نفی خداوند قادر یا شرک آشکاری باشد که نتوان آن را تأویل نمود، یا فردی منکر نبوت یا چیزی از ضروریات دین شود یا منکر چیزی شود که به‌صورت متواتر یا اجماع ضروری دین شناخته

۱- نحل: ۲۵؛ با حکمت و موعظه نیکو به‌سوی پروردگارت دعوت کن وبا شیوه‌ای که بهتر است با آنها مجادله کن.

ص: ۳۳

شده است.

مواردی که ضروری دین شناخته می‌شود، اموری است از قبیل توحید، نبوت، خاتمیت، پیامبری محمد صلی الله علیه و آله، روز قیامت و حساب و جزا و بهشت و دوزخ که منکر آن تکفیر می‌شود، هیچ مسلمانی در جهل به این امور معذور نیست مگر آن‌که به تازگی وارد اسلام شده باشد که تا زمان آموزش این اصول، عذر او موجّه است.

در حدیث آمده: «

إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد باء بها أحدهما

»؛ (۱)و چنین نسبتی را تنها کسی می‌تواند بدهد که ورود و خروج کفر و مرز بین کفر و ایمان را در شریعت نورانی اسلام بشناسد. پس برای هر فردی جایز نیست که در این میدان قدم نهد و با وهم و گمان و بدون اثبات و یقین و علم استوار حکم به تکفیر دهد و اگر چنین شود، دامنه تکفیر گسترده می‌گردد و جز اندکی مسلمان بر زمین باقی نخواهد ماند.

همچنان‌که جایز نیست تا زمانی که فرد ایمان دارد و به شهادتین اقرار می‌کند به مجرد ارتکاب گناه به او نسبت کفر داد که در حدیث از «انس» آمده است: «

ثلاث من اصل

۱- بخاری، عن ابی‌هریرة؛ هرگاه فردی برادر خویش را کافر خطاب کند، یکی از آن‌دو به عقوبت آن بدی دچار خواهد شد. اگر حقیقتاً کافر باشد به عقوبت کفرش و اگر نباشد فردی که او را چنین خطاب کرده است به عقوبت این اتهام دچار خواهد شد.

ص: ۳۴

الإیمان: الکف عمن قال: لا إله إلّااللَّه لا نکفره بذنب ولا نخرجه عن الإسـلام بالعمل، والجهاد ماض منذ بعثنی اللَّه إلی أن یقاتل آخر أمتی الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل والإیمان بالأقدار». (۱)

ناسزاگویی به مسلمان، فسق و جنگ با او کفر است

بدان که تحریم و کراهت از مسلمانان و پشت کردن به آنها حرام و ناسزاگویی به مسلمان، فسق و جنگ با آنها کفر است.

در نهی از این امور روایت «خالـد بن ولیـد» کـافی است که در سـریه‌ای که به‌سوی «بنی‌جـذیمه» می‌رود و آنهـا را به اسـلام دعوت می‌کند وقتی با آنها روبه‌رو می‌شود می‌گوید:

اسلام بیاورید آنها می‌گویند: ما مسلمان هستیم می‌گوید:

پس سلاح خود را بیندازید و فرود آیید. آنها جواب می‌دهند: نه به‌خدا سوگند که اگر سلاح را بیندازیم کشته

۱- بیهقی، الاعتقاد والهـدایه، ص ۱۸۶، سه چیز از اصـل ایمـان است: متعرض نشـدن به کسـی که «لاـ إله الّا اللَّه» می‌گویـد که او را به‌واسـطه گناه وعملش نباید تکفیر و از اسـلام خارج نمود و دوم جهاد که نوشته شده از زمانی که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که امتم در آخرالزمان با دجال بجنگند که نه سـتم سـتمگران و نه عدل دادگران آن را تغییر نخواهد داد و دیگری ایمان به تقدیر اسـت اخرجه ابوداود.

ص: ۳۵

خواهیم شد و ما به تو و افرادی که با تو هستند اطمینان نداریم، خالد می‌گوید: پس امانی ندارید مگر این‌که فرود آیید؛ گروهی فرود می‌آیند و بقیه متفرق می‌شوند.

و در روایتی است که خالد نزد آنها رفته و به آنها می‌گوید: شما مسلمانید یا کافر، می‌گویند ما مسلمانیم، نماز می‌خوانیم و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق می‌کنیم، مسجد بنا می‌کنیم و اذان می‌گوییم- البته لفظ بکارگرفته شده در ادای این امر مناسب نبود یعنی به‌جای اینکه بگویند «اسلمنا» گفتند صبأنا- خالد گفت: پس این سلاح بر دوش شما چیست؟ گفتند: بین ما و بعضی از اقوام عرب دشمنی وجود دارد که می‌ترسیدیم آنها به‌سوی ما آمده باشند و مسلح شدیم. خالد گفت: پس اکنون سلاح خود را زمین بگذارید، آنها چنین کردند. خالد دستور داد آنها را اسیر کردند و دست بسته به اصحاب سپرد آنگاه چون سپیده زد جارچیِ خالد ندا داد که هرکس اسیری دارد او را بکشد، بنی سلیم اسیران در اختیار را کشتند امّا مهاجر و انصار زیر بار نرفتند و اسیران را به‌سوی پیامبر فرستادند؛ هنگامی که خبر اعمال خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید حضرت دوبار فرمود:

خدایا من از عمل خالد بیزاری می‌جویم.

همینگونه است قصه «اسامهٔ بن زید» حبیب رسول خدا و فرزند حبیب او آن‌گونه که بخاری به نقل از ابی‌ظبیان از او روایت کرده که می‌گوید از «اسامهٔ بن زید» شنیدم که چنین

ص: ۳۶

نقل می‌کرد: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ما را به «حرقه» فرستاد، صبحگاهان بر آنها فرود آمدیم و آنان را شکست دادیم؛ سپس من و مردمی از انصار به‌سوی فردی از آنها حمله کردیم وقتی به او نزدیک شدیم گفت: لا إله إلا اللّه، انصاری از کشتن او دست برداشت، ولی من با نیزه‌ام آن‌قدر به او زدم تا کشته شد؛ وقتی نزد رسول خدا رفتیم خبر به حضرت رسید و به من فرمود: اسامه آیا بعد از گفتن «لا إله إلّااللّه» او را کشتی؟! گفتم: او تحت این کلمه پناه گرفته بود. پیامبر باز هم کلام خود را تکرار کردند و آن‌قدر تکرار کردند که من آرزو کردم کاش من در آن روز مسلمان نشده بودم.

واز حضرت‌علی علیه السلام در مورد مخالفین حضرت پرسیده شد که آیا آنها کافرند؟ حضرت فرمود: نه آنها از کفر گریزانند. پرسیده شد: آیا منافقند؟ حضرت فرمود: نه، منافقین‌به‌ندرت خدا را یاد می‌کنند در حالی که اینان فراوان ذکر خدا می‌گویند. سؤال شد: پس چه هستند؟ حضرت فرمود: گروهی که دچار فتنه شده و کر و کور گردیده‌اند.

فرق مقام خالق و مقام مخلوق

فرق بین مقام خالق و مخلوق مرز جداکننده ایمان و کفر است وما معتقدیم هرکس این دو مقام را بیامیزد- نعوذ باللّه- کافر گردیده است. هر مقامی حقوق خاصّی دارد؛ ولی در

ص: ۳۷

این بـاب مسائلی- خصوصاً- در مورد پیامبر و خصوصـیات منحصـر به فرد ایشان وجود دارد که حضـرت را از دیگران متمایز و برتر قرار می‌دهد. این امور موجب گردیده‌که برخی مردم کوته‌فکر که تنگ‌نظر و ضـعیف‌الرأی هستند سریعاً حکم به تکفیر و خروج از دایره اسـلام نسـبت به افرادی نمایند به این گمان، که آنها در بزرگداشت پیامبر او را به مقام اولوهیت رسانده و خلط بین مقام خالق و مقام مخلوق نموده‌اند که البته ما از چنین امری تبرّی می‌جوییم.

اما غلو به معنی ارزش‌گذاری افزون در محبت و اطاعت و وابستگی به رسول خدا پسندیده و مطلوب است همان‌گونه که در حدیث آمده: «

لا تطرونی کما أطرت النصاری ابن مریم». (۱) که معنی آن این است که شدت وکثرت مدح و ثنای حضـرت اگر به آن حد مذموم در روایت نرسـد پسـندیده است و اگر معنایی جز این داشت بایـد نهی از سـتودن و مـدح و ثنا به‌طور مطلق می‌گردید که نادان‌ترین افراد مسلمین نیز به چنین امری اعتقاد ندارد. خداوند تبارک و تعالی در قرآن به‌صورت‌های مختلف پیامبر را بزرگ داشته است و بر ماست که کسی را که خدا بزرگ داشته و امر به بزرگ‌داشت او نموده بزرگ شماریم.

۱- ابن باز، من احادیث الشیعهٔ والسنه وسیرتهم ...، ج ۵، ص ۳۴۵؛ مرا بدان‌سان که نصارا فرزند مریم را ستودند مدح نکنید در حدّ خدایی یا پسر خدایی قراردادن..

ص: ۳۸

بنـابراین، بزرگـداشت آن حضـرت اگر همراه با نسـبت صـفات ربوبی نباشـد نه‌تنها کفر و شـرک نیست که از بزرگ‌ترین طاعات و وسایل تقرب است و چنین است حکم در مورد هرکسی که خداوند او را تعظیم نموده مانند:

انبیا و مرسلین که صلوات خدا، ملائکه، صدیقین، شهدا و صالحین بر آنان باد؛ چراکه خداوند فرموده:

«ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ». (۱)

مقام مخلوق

اما در مورد پیامبر ما معتقدیم که او بشـری است مانند دیگران و همه اعراض و امراضـی که بر دیگران وارد می‌شود- به‌شرط این‌که موجب نقص و نفرت نگردد- بر او نیز عارض می‌شود.

وبشـر بودن عین اعجاز اوست؛ چراکه او در عین حال که انسانی از جنس انسانهاست، ولی متفاوت از آنهاست به گونه‌ای که احدی به مقام او نمی‌رسد یا با او در یک کفه قرار نمی‌گیرد؛ چنان‌که حضرت صلی الله علیه و آله در موردخویش‌می‌گوید: «

انی لست کهیئتکم؛ انی أبیت عند ربی یطعمنی ویسقینی

». (۲)

۱- حج: ۳۲؛ چنین است و هرکس شعائر الهی را بزرگ شمارد این عمل نشانه تقوای دل‌ها می‌باشد.

۲- وضعیت من مانند شما نیست، من نزد پروردگارم شب را به صبح می‌آورم و او مرا اطعام و سیراب می‌کند.

ص: ۳۹

بنابراین لازم است که وصف نمودن او به بشر بودن با چیزی همراه شود که او را از عموم انسان‌ها جدا سازد؛ یعنی خصوصیات منحصر به فرد و خصائص نیکوی حضرت با وصف مقرون گردد. و این امر مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه در مورد همه رسولان الهی صادق است تا بتوانیم نگاهی سزاوار و در خور شأن آنها داشته باشیم؛ چراکه نگاه کردن به آنها صرفاً به‌عنوان یک بشر عادی، نگاهی جاهلانه و مشرکانه است و بر این ادعا شواهد بسیاری در قرآن وجود دارد، از جمله سخن قوم نوح در مورد او که قرآن حکایت می‌کند:

«فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنا». (۱)

و از آن جمله، قول مشرکین در مورد سرور ما محمد صلی الله علیه و آله است که به او به‌عنوان یک انسان صرف نگاه می‌کردند:

«وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ». (۲)

و پیامبر گرامی اسلام به صدق و راستی اشاره به کرامت الهی نسبت به خویش و خصائص عظیم، فوق‌العاده و منحصر به فردی می‌نمایند که ایشان را از دیگر انسانها

۱- هود: ۲۷؛ گروه کافران از قوم نوح گفتند ما تو را جز انسانی شبیه خود نمی‌بینیم.

۲- فرقان: ۷؛ گفتند این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود؟

ص: ۴۰

متمایز می‌سازد. چنان‌که در حدیث صحیح آمده است:

«تنام عینای ولا ینام قلبی». (۱) و در صحیح دیگر: «انّی

أراکم من وراء ظهری کما أریکم من امامی». (۲) اگرچه آن حضرت وفات یافته است، اما حیات برزخی کاملی دارد که سخن را می‌شنود، جواب سلام را می‌دهد و صلوات بر خویش را دریافت می‌کند و اعمال امت بر او عرضه می‌شود. حضرت از عمل نیکوکاران خشنود و برای بدکاران طلب مغفرت می‌کند و خداوند بر زمین حرام کرده که آسیبی به جسم او برساند، از این‌رو جسم مبارکش از آفات و بلایای زمین مصون می‌ماند.

از ابن مسعود نیز به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: زندگی من برای شما سودمند است، با من سخن می‌گویید و با شما سخن می‌گویم. و مرگم نیز برای شما سودمند است؛ چراکه اعمال شما بر من عرضه می‌شود، اگر نیکی در آنها ببینم خداوند را شکر می‌کنم و اگر بدی ببینم، برای شما استغفار می‌کنم.

«طبرانی» نیز در «الکبیر» مانند آن را روایت نموده است: آن حضرت اگرچه وفات یافته است؛ اما موقعیت، منزلت و برتری او نزد پروردگار محفوظ است و در این امر

۱- چشمانم می‌خوابد، اما قلبم نمی‌خوابد.

۲- من همان‌گونه که شما را در پیش روی می‌بینم از پشت سر نیز می‌بینم.

ص: ۴۱

هیچ شک و شبهه‌ای نزد مؤمنین وجود ندارد. از این روست که وسیله قراردادن آن حضرت نزد خدا و توسل به او درواقع از اعتقاد به چنین مفاهیمی ناشی می‌شود؛ چنان‌که به ایمان به حضرت و رسالت ایشان و محبت و کرامتی که نزد خداوند دارند، ارتباط می‌یابد و این به‌معنی عبادت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ چراکه هرچقدر که مقام حضرت بالا باشد و مرتبه‌اش بزرگ، باز هم مخلوق است و هیچ‌کس جز خدا نفع و ضرری نمی‌رساند مگر آن‌که خداوند به او اجازه دهد.

خداوند تعالی می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ». (۱)

مسائل مشترک بین مقام خالق و مخلوق منافاتی با تنزیه خداوند ندارد

بسیاری از مردم در فهم مسائل مشترک مقام خالق و مقام مخلوق، دچار خطا شده‌اند و چنین پنداشته‌اند که نسبت این مسائل به مخلوقات موجب شرک به خداوند تعالی است.

از جمله این امور به‌طور مثال می‌توان به برخی صفات پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد که برخی در فهم آن دچار اشتباه

۱- کهف: آیه ۱۱۰؛ بگو من تنها بشری همانند شمایم که بر من وحی می‌شود که خدای شما، خدای واحدی است.

ص: ۴۲

شده‌اند و آن را با معیارهای بشری مقایسه نموده‌اند، از این رو توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله را به چنین صفاتی، زیاده‌روی و غلو در تعظیم او با انتساب صفات الهی به او می‌دانند. چنین تفکری ناشی از جهل محض است؛ چراکه خداوند تعالی به هرکه بخواهد هرآن‌چه اراده کند می‌بخشد بدون این‌که الزام و اجباری در این امر باشد؛ بلکه او تنها برای اکرام و رفعت مقام و بیان فضل و برتری فردی بر دیگران، بدین‌گونه به او تفضل می‌نماید و این هرگز به‌معنی انتزاع حقوق ربوی یا صفات الهی برای او نیست؛ چراکه این حقوق و صفات در جایگاه الهی‌اش اختصاص به مقام حق دارد و اگر کسی از مخلوقات به این صفات وصف شود، در حدود مناسب بشری است؛ یعنی محدود و اکتسابی است و از طریق تفضّل و اراده حق، کسب گردیده است نه با توان قدرت و تدبیر مخلوق. و در این شکل چنین صفاتی او را در مقام الوهیت یا شریک خداوند تعالی قرار نمی‌دهد. از جمله این مسائل چنین است:

شفاعت: شفاعت اختصاص به خداوند دارد و در قرآن کریم فرموده است:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ»؛ (۱)

ولی برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا دیگر شفیعان نیز حقّ شفاعت با اذن الهی وجود دارد؛ همان‌گونه که در حدیث آمده است: « اوتیت

۱- زمر: ۴۴: بگو تنها شفاعت برای خداست.

ص: ۴۳

الشفاعهٔ»؛ (۱) و در روایت دیگر: «أنا أول شافع ومشفع». (۲)علم غیب: علم غیب که اختصاص به خداوند دارد:

«قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ»، (۳)

در حالی که ثابت است که خداوند علومی از غیب را به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ». (۴)

مانند این مسأله است وصف پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم به رأفت و رحمت، آن‌جا که می گوید:

«بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ». (۵)

و با همین وصف در بسیاری از مواضع، خداوند خویشتن را وصف می کند: «رؤوف رحیم» و مشخص است که وصف اول و دوم متفاوت است، اما در قرآن مطلق و بدون قید و شرط آمده است؛ چراکه مخاطب مؤمن و موحّد، فرق بین خالق و مخلوق را می‌شناسد و اگر جز این بود باید خداوند می‌فرمود: پیامبر رؤوف است به

۱- به من حقّ شفاعت داده شده است.

۲- من اولین شفاعت‌کننده و نخستین کسی هستم که شفاعتش مقبول می‌باشد.

۳- نمل: ۶۵؛ بگو هیچ‌یک از موجودات آسمان و زمین جز خداوند ازغیب آگاه نمی‌باشند.

۴- جن: ۲۵؛ او به غیب آگاه است و هیچ‌کس بر عالم غیب او آگاه نیست، مگر رسولی که مورد رضایت او باشد.

۵- توبه: ۱۲۸؛ پیامبر نسبت به مؤمنین رؤوف و رحیم است.

ص: ۴۴

رأفتی که متفاوت از رأفت ماست و رحیم است به رحمتی متفاوت از رحمت ما.

بزرگداشت عبادت است یا ادب؟

بسیاری از مردم در فهم حقیقت بزرگداشت و حقیقت عبادت در اشتباه هستند و آن دو را به هم می‌آمیزند و هرگونه بزرگداشتی را عبادت می‌شمارند.

از جمله ایستادن و بوسیدن دست و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله با خطاب سید و مولی نسبت به آن حضرت، یا اظهار ادب و وقار و تواضع در برابر قبر آن بزرگوار را غلو دانسته و موجب عبادت غیرخدا می‌شمارند که درواقع چنین افکاری ناشی از نادانی و لجاجت است که نه تنها مورد رضای خدا و رسول نیست که روح دین و شریعت از آن گریزان است.

نمونه بارز آن، حضرت آدم اولین انسان روی زمین و اولین بنده صالح خداست که خداوند برای اکرام و بزرگداشت او فرشتگان را امر به سجود برایش نمود؛ چراکه از علم خویش به او بخشیده بود و می‌خواست با این فرمان به ملائکه اعلام نماید که او را از میان سایر مخلوقاتش برگزیده است:

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ قالَ أ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً قالَ

ص: ۴۵

أ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ». (۱)

بنابراین ملائکه کسی را تعظیم کردند که خداوند او را بزرگ داشته بود و ابلیس تکبر کرد که برای انسانِ ساخته‌شده از گل سجده کند و او اولین کسی بود که با رأی خویش در دین قیاس نمود و اظهار داشت که من از انسان برترم و دلیل آن را خلقت خویش از آتش و خلقت انسان از گل قرار داد و زیر بار گرامیداشت انسان و سجده بر او نرفت. او اولین متکبر بود که حاضر نشد کسی را که خدا تکریم نموده، تکریم کند؛ لذا از رحمت الهی به‌خاطر تکبر بر این بنده صالح که عین تکبر بر خداست دور گردید؛ زیرا سجود فوق در حقیقت برای خدا بوده است، و این خواست او بوده است و تنها نشانی از احترام و تکریم انسان توسط فرشتگان بوده است و شیطان که از موحدین بود از توحید خویش بهره نبرد.

از زمره اموری که در تعظیم اشخاص صالح آمده است، سخن خداوند تعالی در مورد یوسف علیه السلام است:

«وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً»؛ (۲)

و این برای تحیت،

۱- اسراء: ۶۲؛ وقتی به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنند، همگی به‌جز ابلیس سجده کردند و او گفت آیا برای آدمی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟ و آیا این موجود را بر من برتری بخشیده‌ای؟

۲- یوسف: ۱۰۰؛ آن‌گاه پدر و مادر را بر تخت نشاند و آنها برای یوسف‌به سجده افتادند.

ص: ۴۶

تعظیم، تکریم و گرامیداشت آنان نسبت به یوسف انجام گرفت و آیه قرآن-

«وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً»

- دلالت بر سجده برادران بر زمین می‌کند. حال یا این حرکت در شریعت آنها جایز بوده و یا از باب سجود ملائکه بر آدم صورت گرفته و هدف آن تعظیم و تکریم و اطاعت امر الهی در تأویل خواب یوسف بوده است؛ چرا که خواب انبیا نوعی وحی است.

اما در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند فرموده است:

«إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ»؛ (۱)

و فرموده:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛ (۲)

و فرموده:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ»؛ (۳)

و فرموده:

«لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً»؛ (۴)

۱- فتح: ۹؛ ای‌پیامبر! تو را به‌عنوان شاهد وبشارت‌دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا به خداوند و رسولش ایمان آورده و او را تعظیم و تکریم نمایید.

۲- حجرات: ۱؛ ای اهل ایمان! بر خدا و رسول او پیشی نجویید.

۳- حجرات: ۲؛ ای اهل ایمان! صدای خود را فراتر از صدای رسول بلند نکنید.

۴- نور: ۶۳؛ پیامبر را درمیان خویش، آن‌گونه که یکدیگر را ندا می‌کنید، صدا نزنید.

ص: ۴۷

جلو افتادن از پیامبر صلی الله علیه و آله و اسائه ادب نسبت به حضرت را به‌صورت سبقت گرفتن از ایشان در سخن، نهی نموده است، چنان‌چه «سهل بن عبداللّه» می گوید: قبل از این‌که حضرت سخنی بگوید، چیزی نگویید و هنگامی که او سخن می گوید خاموش شده و گوش فرا دهید.

«اسامهٔ بن شریک» نیز روایت کرده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که اصحاب در کنار او بودند و از هیچ‌کس صدایی درنمی‌آمد و از خصوصیات آن حضرت بود که وقتی سخن می گفت، اطرافیان سر به زیر می‌انداختند و صدایی از کسی برنمی‌خواست.

«عروهٔ بن مسعود» نیز بیان می‌دارد: هنگامی که قریش در «عام القضیهٔ» او را به‌سوی رسول خدا فرستاد موارد عظیمی از تکریم اصحاب نسبت به حضرت دیده است، از جمله این‌که هنگامی که حضرت وضو می‌ساخت، برای تبرک از آب وضوی او، می‌شتافتند و با یکدیگر نزاع می‌نمودند و هیچ آب دهان یا آب وضویی از حضرت به زمین نمی‌ریخت مگر این‌که اصحاب آن را با دست برمی‌داشته و بر صورت و بدن خویش می‌مالیدند و هیچ مویی از حضرت بر زمین نمی‌افتاد مگر این‌که آن را برمی‌داشتند و هر امری می کرد به انجام آن می‌شتافتند و در هنگام سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله صدای خویش را پایین می‌آوردند و به خاطراحترام، نگاه‌تیز و مستقیم به حضرت نداشتند؛ هنگامی

ص: ۴۸

که عروه به سوی قریش برگشت، گفت: ای قبیله قریش! من به سوی قیصر و کسری و نجاشی- دربار پادشاهی‌شان- می‌رفته‌ام، به‌خدا قسم! هیچ پادشاهی را در میان مردم خویش ندیدم که جایگاه محمد صلی الله علیه و آله را درمیان اصحابش دارا باشد.

و در نقل دیگری آمده است: هیچ پادشاهی را ندیدم که یارانش مانند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله او را تکریم کنند، من مردمی را دیدم که هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله را تسلیم نخواهند کرد.

«طبرانی» و «ابن حبان» در صحیحش از «اسامهٔ بن شریک» نقل کرده‌اند: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و صدایی از کسی درنمی‌آمد و هیچ‌کس سخن نمی‌گفت: در این هنگام گروهی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و پرسیدند: کدام بندگان نزد خدامحبوب‌ترند؟ حضرت‌فرمود: خوش‌خلق‌ترین بندگان.

نتیجه این‌که در این‌جا به دو مسأله بزرگ، باید توجه نمود:

۱- وجوب بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و بالاتر دانستن رتبه او از سایر خلایق.

۲- ربوبیت را، تنها برای خدا دانستن و اعتقاد به این‌که خداوند در ذات، صفات و افعال یکتاست و اگر کسی اعتقاد داشته باشد که کسی از مخلوقات در یکی از امور یادشده شریک خداوند است، مشرک گردیده است.

همان‌گونه که مشرکین اعتقاد داشتند بت‌ها شریک خدا

ص: ۴۹

هستند و سزاوار عبادتند و هرکس در حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه او کوتاهی کند، عصیان کرده یا کفر ورزیده است. اما کسانی که نهایت تعظیم و بزرگداشت را در اشکال گوناگون، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بجای می‌آورند و اوصاف الهی را به حضرت نسبت نمی‌دهند، حقیقت را یافته‌اند و جنبه ربوبی و نبوی را با هم جمع کرده‌اند و این همان سخن متعادل و بدون افراط و تفریط است.

واسطه شرک‌آمیز

بسیاری از مردم در فهم معنی حقیقی واسطه، در خطا هستند و به گزاف بر هر واسطه‌ای اطلاق شرک می‌کنند و معتقدند که کمک گرفتن از هر واسطه‌ای و به هر صورتی که باشد شرک به خداست و کسی که چنین کند مانند مشرکین است که می‌گفتند:

«ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى»؛ (۱)

چنین سخنی مردود است و استناد به آیه فوق، در این امر جایگاهی ندارد؛ چراکه آیه، صراحتاً عبادت بت‌ها و خدا قراردادن آنها را توسط مشرکین مورد سرزنش قرار می‌دهد و این‌که مشرکین در ربوبیت بت‌ها را شریک خداوند قرارداده و می‌گویند عبادت بت‌ها موجب نزدیک به‌خداست؛ بنابراین علت کفر و شرک آنها به‌خاطر عبادت

۱- زمر: ۳؛ ما بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای آن‌که ما را به نیکی به خدانزدیک کنند.

ص: ۵۰

بت‌ها و اعتقاد به ربوبیت آنها بدون درنظر گرفتن خداست.

پس حقیقت این مطلب باید روشن شود که چرا مردم به‌خوبی آن را در نمی‌یابند و اموری را بر ادراک غیرصحیح بنا می‌نهند.

آیا چنین نیست که خداوند امر کرد که مسلمانان درهنگام عبادت رو به کعبه بایستند و در حال عبادت به آن توجه کنند و آن را قبله خویش سازند؟

این، عبادت کعبه نیست همان‌گونه که بوسیدن حجرالأسود تنها عبادت الهی و اقتدای به پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود و اگر یکی از مسلمانان در دل نیت عبادت آن‌دو را نماید، همچون بت‌پرستان، آلوده به شرک شده است.

به‌ناچار باید از واسطه بهره برد و این امر شرک محسوب نمی‌شود و چنین نیست که هرکس بین خویش و خدا واسطه‌ای قراردهد مشرک باشد که اگر این‌گونه باشد همه بشریت شرک است؛ زیرا همه مسائل به‌وسیله واسطه‌ها انجام می‌یابد.

پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را به‌واسطه جبرئیل دریافت می‌کند؛ پس جبرئیل واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و خود پیامبر صلی الله علیه و آله، واسطه بزرگی برای صحابه است و صحابه در گرفتاری‌ها نزد پیامبر انابه می‌کردند، از حالات خویش شکوه می‌کردند و او را وسیله‌ای به‌سوی خداوند قرار داده و از او طلب دعا

ص: ۵۱

می کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها نمی‌فرمود که شما کافر و مشرک شدید.

با این توضیح، روشن می‌شود که وقتی ما می‌توانیم هر انسان عادی گشایش گر و برآورنده حاجات را به‌عنوان واسطه توصیف کنیم، پس چگونه نتوانیم این وصف را نسبت به آقای بزرگوار و پیامبر عظیم‌الشأن به کار ببریم؟ او که اشرف مخلوقات دو جهان و سرور انس و جن و برترین خلائق است. همان‌گونه که در صحیح آمده است: «

من فرج عن مؤمن کربهْ من کرب الدنیا

»؛ (۱) بنابراین مؤمن برطرف‌کننده رنج و اندوه می‌باشد.

در این روایات مؤمن گره‌گشایی می کند، کمک می کند، فریادرسی می‌نماید و حاجت روا می‌نماید و به او پناه برده می‌شود، در حالی که گشایش گر، برآورنده حاجات، پوشاننده عیوب و یاور حقیقی خداوند است. اما از آن حیث که مؤمن واسطه این امور است صحیح است که این اعمال به او نسبت داده شود.

در احادیث نبوی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله روایات بسیاری نقل شده است که دلالت بر آن دارد که خداوند به‌واسطه استغفارکنندگان و آبادگران مساجد، بلا و عذاب را از اهل زمین دور می‌سازد و به‌واسطه آنهاست که خداوند اهل

۱- هرکس گرفتاری دنیوی برادر مؤمن خود را بگشاید ...

ص: ۵۲

زمین را روزی می‌دهد، آنها را یاری می‌کند و بلا و گرفتاری را از آنها دور می‌سازد.

و از «عبداللَّه بن عمر» روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إنّ للَّه‌عزّ وجلّ خلقاً خلقهم لحوائج الناس یفزع إلیهم الناس فی حوائجهم أولئک الآمنون من عذاب اللَّه» (۱)

. این روایت را «طبرانی در کبیر»، «ابونعیم» و «قضاعی» نیز نقل کرده‌اند و روایت حسن است.

و از ابن‌عمر نقل شده که رسول خدا فرمودند: إن اللَّه لیدفع بالمسلم الصالح عن ألف بیت من جیرانه بلاء (۲)

سپس ابن عمر این آیه را تلاوت کرد:

«وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ». (۳)

طبرانی این روایت را ذکر کرده است و از «ثوبان» حدیث مرفوعی است: «لا یزال فیکم سبعهٔ بهم تنصرون وبهم تمطرون وبهم ترزقون حتی یأتی أمراللَّه». (۴)

۱- خداوند خلائقی دارد که آنها را برای بر آوردن حوائج مردم آفریده است و مردم به آنها پناه می‌آورند این بندگان از عذاب الهی در امن و امانند.

۲- خداوند به‌خاطر وجود یک مسلمان صالح، بلا را از صد همسایه اطراف او دور می‌کند.

۳- بقره: ۲۵۱؛ اگر برخی از مردم مانع برخی دیگر نمی‌شدند، فسادزمین را فرامی گرفت.

۴- همواره هفت تن از صالحان در میان شما هستند که به‌واسطه آنها یاری می‌شوید و باران رحمت بر شما می‌بارد و روزی داده می‌شوید تا هنگامی که امر الهی فرا رسد.

ص: ۵۳

واسطه بزرگ‌تر

و در روز قیامت کبری که روز توحید، ایمان و ظهور عرش الهی است فضیلت آن واسطه بزرگ آشکار می‌شود او که صاحب پرچم معهود، مقام محمود، حوض مورود و شفاعت‌گر مشفعی است که شفاعتش رد نمی‌شود و ضمانتش از بین نمی‌رود نزد خدایی که وعده کرده که گمانش را به ناامیدی مبدل نسازد و هرگز او را خوار نسازد و او را تمکین نکند و وعده کرده که هنگامی که مردم به‌سوی او روی آورند و از او شفاعت جویند او را در میان امتش ناخشنود نسازد و جز با خلعت احسان و تاج کرامتی که در قول الهی تجسم یافته با او روبه‌رو نشود: «

یا محمد! ارفع رأسک واشفع تشفع وسل تعط». (۱)

بدعت خوب و بدعت ناپسند

برخی از این مدعیان که خود را به سلف صالح منسوب می‌کنند با شیوه جاهلانه سرگردان، تعصّب کورکورانه، افکاری عقیم، با ادراکی بیمار و سینه‌های تنگ، درصدد دعوت به سلفیت هستند، به‌گونه‌ای که با هر امر جدیدی مبارزه می‌کنند و هر ابتکار سودمندی را با توجیه این‌که بدعت است- و هر بدعتی گمراهی است- انکار می‌کنند،

۱- ای محمد! سرخویش بالا گیر و شفاعت کن که مورد قبول واقع می‌شود و درخواست کن تا عطا شوی.

ص: ۵۴

بدون این‌که فرقی بین انواع بدعت قائل شوند؛ در حالی که روح شریعت اسلامی به ما می‌گوید که بین انواع بدعت تفاوت قائل شویم؛ یعنی برخی را نیکو و برخی را ناپسند شماریم.

از این‌روست که تفسیر بسیاری از احادیث شریف، نیازمند عقلی نیرومند و فکری استوار و فهمی سزاوار و قلبی بااحساس است که بتواند از دریای شریعت مدد گیرد و وضعیت امت و نیازهای او را مراعات نماید و در حدود قوانین شرع و نصوص تخلف‌ناپذیر قرآنی، با مردم همراهی نماید.

به‌عنوان مثال، حدیثی که می‌گوید هر بدعتی ضلالت است، مراد از آن هر بدعت ناپسندی است که تحت قوانین شریعت درنیاید و این قید در روایت دیگری وارد شده است مانند روایت: «لا صلاهٔ لجار المسجد إلا فی المسجد». (۱) این روایت با وجود این‌که به‌صورت محصور آمده و هرگونه نمازی را برای همسایه مسجد در خارج از مسجد نفی می‌کند؛ ولی عموم احادیث دیگر آن را مقیّد می‌کند که منظور این است که نماز کاملی برای آن فرد نیست؛ البته در این مسأله بین علما، اختلاف است.

نتیجه این‌که چنین روایاتی را به‌ظاهر آن حمل

۱- برای همسایه مسجد، نماز جز در مسجد جایز نمی‌باشد.

ص: ۵۵

نکرده‌اند؛ بلکه به‌صورت‌های مختلف آن را تأویل نموده‌اند. روایت بدعت نیز از همین نوع است، عموم احادیث و حالات صحابه بیانگر آن است که مراد بدعت ناپسند است که در محدوده اصل کلی، نمی‌گنجد.

در روایت آمده است: «من سنّ سنهٔ حسنهٔ کان له أجرها وأجر من عمل بها إلی یوم القیامهٔ». (۱)

مفهوم توسل

بسیاری از مردم در فهم حقیقتِ توسل در اشتباه‌اند؛ لذا برآنیم که مفهوم توسل صحیح را روشن نماییم و قبل از آن لازم است به چند واقعیت توجه داشته باشیم:

۱- توسل یکی از راه‌های دعا و دری از درهای توجه به خداوند سبحان است؛ بنابراین مقصود اصلی و حقیقی، خداوند است و فردی که مورد توسل قرار گرفته است، تنها وسیله و واسطه تقرب به خداوند سبحان است و هرکس اعتقادی جز این داشته باشد، مشرک است.

۲- فرد توسل‌جوینده از آن جهت به‌واسطه، متوسل می‌شود که او را دوست دارد و معتقد است خداوند آن واسطه را دوست دارد و اگر خلاف این امر ظاهر شود، او دورترین افراد از آن واسطه خواهد شد و نسبت به آن

۱- کسی که سنت حسنه‌ای را پایه گذارد، اجر آن سنت و اجر هرکسی که تا قیامت بدان عمل کند، از آنِ اوست.

ص: ۵۶

واسطه اظهار بیزاری می‌نماید.

۳- اگر توسل‌جوینـده اعتقاد داشـته باشـد که فردی که به او توسل جسـته مسـتقلًا و همانند خداوند نفع و ضـرری می‌رساند، این فرد شرک ورزیده است.

۴- توسل امری لازم و ضروری نمی‌باشد و استجابت متوقف بر آن نمی‌باشد؛ بلکه اصل خواندن خداوند است که فرمود: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ»؛ (۱) «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَیّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی». (۲)

مسائل مورد اتفاق در توسل

هیچ‌یک از مسلمانان در مشروعیت توسل به خداوند تعالی از طریق اعمال صالح، شک ندارد؛ بنابراین فردی که روزه می‌گیرد، نماز می‌خوانـد، قرآن تلاوت می‌کنـد یا صـدقه می‌دهـد، با این وسایل به خداونـد توسل می‌جویـد و باید گفت این وسایل امید قبولی را افزایش می‌دهنـد و در رسـیدن به هـدف کارسـازتر می‌باشـند و در این مورد حـتی دونفر از مسـلمانان نیز بـا یکـدیگر اختلاـف نظر ندارند. و

۱- بقره: ۱۸۶؛ اگر بندگانم از من سؤال کنند بدانند که قطعاً من نزدیک‌هستم.

۲- اسراء: ۱۱۰؛ بگو چه اللَّه را بخوانید و چه رحمان را، هرکدام را بخوانید، او دارای اسامی نیکوست.

ص: ۵۷

دلیل این مدعی نیز روایت معروف در مورد آن سه نفری است که در غار محبوس شدند؛ یکی از آنها به‌وسیله برّ والدین به خداوند توسـل جست، دیگری بـا دوری از فحشـا و زشتی- در حـالی که شـرایط آن فراهم شـده بود- و سومی از طریق حفـظ امانت و ادای کامل اموال مودّعه به خداوند توسل پیدا کردند و خداوند آنها را از گرفتاری نجات داد.

این نوع از توسل را ابن‌تیمیه به تفصـیل بیان نموده و ادله آن را در کتاب‌هایش خصوصاً در «قاعـدهٔ جلیلهٔ فی التوسل والوسـیلهٔ» ذکر نموده است.

مسأله مورد اختلاف در توسّل

مورد اختلـاف بین مسـلمانان آن است که توسل‌جوینـده به‌وسـیله‌ای غیر از عمل خویش متوسل به خـدا شود؛ماننـد توسل به افراد و اشـخاص مثل این‌که بگوید: خدایا! من به‌وسـیله پیامبرت به تو متوسل می‌شوم یا به‌وسیله ابوبکر یا عمر بن خطاب یا عثمان یا علی به تو توسل می‌جویم که چنین امری را برخی ممنوع دانسته‌اند.

ما معتقـدیم که این اختلاف شـکلی است و جوهری نمی‌باشـد؛ چراکه توسل به شـخص و ذات درواقع به عمل انسان برمی‌گردد که جواز آن نیز مورد اتفاق همه مسـلمانان است و اگر کسانی که با سرسختی ممانعت می‌کنند با دیده بصیرت در این امر بنگرند مسأله برایشان روشن می‌شود و

ص: ۵۸

اشکال مرتفع می‌گردد و فتنه‌ای که در آن افتاده‌اند خاموش می‌گردد، فتنه‌ای که به‌واسطه آن حکم به شرک و ضلالت مسلمانان داده‌اند.

اکنون بیان می‌کنیم که چگونه می‌شود که متوسل به شخص دیگر، درواقع متوسل به عمل خودش و متمسک به همان چیزی باشد که خود به‌دست آورده است:

کسی متوسل به شخصی نمی‌شود، مگر به‌خاطر این‌که دوستش دارد؛ زیرا معتقد است او شخص صالح، دارای فضل و مرتبه ولایت است؛ یا به‌خاطر این است که آن شخص را دوست‌دار خدا و جهادگر در راه او می‌داند یا معتقد است که خداوند او را دوست دارد «یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»

یا این‌که همه این مسایل را در فرد مورد توسل می‌یابد.

و اگر به‌خوبی در مسأله دقت کنید، متوجه می‌شوید که این محبت و اعتقاد، برخاسته از عمل توسل‌جوینده است؛ چراکه اعتقادی است که در قلبش شکل گرفته است و به او نسبت داده شده و در قیامت از آن سؤال می‌شود و به آن پاداش داده می‌شود و گویا او می‌گوید:

خداوندا من فلانی را دوست دارم و فکر می‌کنم او تو را دوست دارد و بنده مخلص و جهادگر راه توست و معتقدم که تو او را دوست داری و از او راضی هستی؛ بنابراین با محبت و اعتقادی که به او دارم او را وسیله‌ای به‌سوی تو

ص: ۵۹

قرار می‌دهم تا چنین و چنان دعای مرا اجابت کنی.

ولی اکثر متوسلین در تصریح به این کلمات تسامح می‌کنند و اکتفا می‌کنند به علم خداوندی که هیچ چیز در آسمان و زمین از او پنهان نیست. او که حرکت چشم‌ها و اسرار سینه‌ها را می‌داند.

«یَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ». (۱)

برخی می‌گویند: «خدایا! من به‌واسطه پیامبرت به تو توسل می‌جویم» و برخی می‌گویند: «خدایا! من به‌واسطه محبتی که به پیامبرت دارم به تو توسل می‌جویم». هردوی اینها از نظر حکم مساوی هستند؛ زیرا اولی هم به‌واسطه محبت و ایمانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است او را وسیله قرار داده و اگر این محبت و ایمان نبود او را وسیله قرار نمی‌داد.

همین مطلب در مورد اولیا صادق است. با این توضیحات معلوم می‌شود که اختلاف در این حقیقت شکلی و ظاهری است و این تفاوت صوری، نباید منجر به تکفیر متوسلین و حکم به خروج آنها از محدوده اسلام شود.

«سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ». (۲)

خداوند فرموده است:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ»؛ (۳)

وسیله هر چیزی است که موجب

۱- غافر: ۱۹؛ او خیانت چشم‌ها و اسرار سینه‌ها را می‌داند.

۲- نور: ۱۶

۳- ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و از وسایل برای نزدیکی به او بهره گیرید.

ص: ۶۰

تقرب به خداوند و واسطه برآوردن حاجت باشد و ملاک در انتخاب وسیله آن است که این وسیله دارای ارزش و حرمت، نزد کسی باشد که به او توسل می‌شود.

لفظ وسیله در آیه عام است، هم شامل اشخاص بافضیلت؛ مانند پیامبران و صالحان در حیات و پس از وفات می‌باشد و هم شامل اعمال صالحی که به آن مأمور هستیم و توسل به آن اعمال بعد از اتمام آن می‌شود. در احادیث و اخباری که خواهی دید این امر به‌وضوح دیده می‌شود؛ پس گوش بسپار و شاهد باش تا بنگری که چگونه توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله قبل و بعد از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و بعد از وفات حضرت در برزخ و روز قیامت، ثابت گردیده است.

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات و پس از وفات ایشان

از «عثمان بن حنیف» نقل شده که مردی نابینا خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و از نابینایی خویش شکایت کرده گفت: کسی را ندارم که مرا راهبری کند لذا زندگی برایم دشوار گردیده است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «

ائت المیضاة فتوضأ ثمّ صلّ رکعتین ثمّ قل: اللّهم إنّی أسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد صلی الله علیه و آله نبیّ الرحمة یا محمّد إنّی أتوجّه بک إلی ربّک فیجلی لی عن بصری، اللّهم شفعه فیّ

ص: ۶۱

وشفّعنی فی نفسی». (۱) عثمان بن حنیف می‌گوید: به خدا سوگند که ما هنوز متفرق نشده بودیم و زمان زیادی نگذشته بود که آن مرد بازگشت و گویا که مشکلی نداشته است.

حاکم گفته است که این حدیث دارای اسناد صحیح است، ولی مسلم و بخاری آن را نیاورده‌اند.

و این‌گونه توسل اختصاص به زمان حیات حضرت نداشته و بعضی از صحابه آن را در زمان وفات حضرت نیز اعمال‌می‌کردند، چنان‌که «طبرانی» این‌حدیث‌رانقل می‌کند و قبل از آن قصه‌ای را با این مضمون بیان می‌دارد: مردی برای انجام کاری نزد «عثمان بن عفّان» آمد و شد می‌کرد، اما عثمان به او توجه نمی‌کرد و به برآوردن حاجتِ او اهمیت نمی‌داد، آن مرد عثمان بن حنیف را دید و به او گله کرد، عثمان به او گفت: به وضوخانه برو و وضو بگیر و پس از آن به مسجد آمده دورکعت نماز بخوان و بگو: «اللّهم إنّی أسألك وأتوجّه إلیك بنبیّنا محمد صلی الله علیه و آله نبیّ الرحمهٔ، یا محمد، إنی أتوجّه بك إلی ربّك فیقضی حاجتی»

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳؛ به محلّ وضو برو، وضو بساز و دو رکعت‌نماز بجای آر و بگو: خدایا! من از تو به‌واسطه پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله درخواست می‌کنم و به تو روی می‌آورم. ای محمد! من به‌واسطه تو به پروردگارت روی‌می‌کنم تاگرفتاری را ازچشم من برطرف سازد. خدایا! او را در مورد من شفیع گردان و خودم را نیز شفیع خویش ساز.

ص: ۶۲

وتذكر حاجتك

. سپس آن مرد رهسپار شد و بدان‌گونه عمل کرد، سپس نزد «عثمان بن عفان» رفت. دربان دست او را گرفت و نزد عثمان برد و روی قالی نشاند، عثمان گفت:

حاجتت چیست؟ او حاجت خود را بیان نمود و عثمان خواست او را برآورده نمود و گفت: چرا تاکنون حاجت خود را نگفته بودی و تأکید کرد: هرگاه نیازی داشتی نزد ما بیا. سپس آن مرد از نزد «عثمان بن عفان» خارج شد و در راه «عثمان بن حنیف» را دید و گفت: خدا تو را خیر بدهد، «عثمان بن عفان» به حاجت من هیچ توجهی نمی‌کرد تا زمانی که تو با او صحبت کردی.

«عثمان بن حنیف» گفت: به‌خدا سوگند که من با او سخن نگفته‌ام؛ اما شاهد بودم که مرد نابینایی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و از کوری خود شکایت کرد، حضرت فرمود: بهتر نیست تحمل کنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! من هیچ فردی که راهبریم کند ندارم لذا زندگی برایم دشوار شده است؛ سپس حضرت فرمود: پس وضو بگیر و دو رکعت نماز بجای آور و بدین دعا خدا را بخوان. عثمان بن حنیف می‌گوید به خدا قسم که ما متفرق نشده بودیم و چندان طولی نکشید که دیدیم آن مرد آمد و گویا که اصلًا بیماری نداشته است.

حاصل قصه چنین است که «عثمان بن حنیف» که راوی و شاهد ماجراست به مردی که از سستی خلیفه در برآوردن

ص: ۶۳

حاجتش گله‌منـد بود این دعا را آموزش داد و در این دعا توسل به پیامبر صـلی الله علیه و آله و اسـتغاثه به او بعـد از وفات حضـرت آمـده است و وقتی عثمـان دیـد که آن مرد گمـان کرده که برآوردن حاجتش به‌سـبب صـحبت عثمان بن حنیف با خلیفه است، این گمان را نفی نموده و جریانی را که در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله شاهد بوده نقل کرد تا ثابت کند که برآورده شدن حاجتش به‌واسطه توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و صدا زدن آن حضرت و استغاثه به ایشان بوده است و با سوگند خوردن تأکید کرد که با خلیفه در مورد حاجت او سخن نگفته است.

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در عرصه‌های قیامت

اما در مورد توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت، آن‌قدر روایات شفاعت فراوان است که به حدّ تواتر رسیده و نیازی به اطاله کلام نیست.

نصوص صـریح دلالت بر این دارد که در قیامت هنگامی که سختی‌ها به اوج و شدت می‌رسد، مردم برای گشایش گرفتاری خویش به انبیا، اسـتغاثه می‌جویند، به آدم، نوح، ابراهیم، موسـی، عیسی و همگی آنها را، به سید مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله احاله می‌کنند و هنگامی که مردم به پیامبر صـلی الله علیه و آله روی می‌آورند حضـرت به فریادرسی آنها می‌شتابد و آنها را نصرت می‌کند و می‌فرماید: من عهده‌دار چنین امری هستم؛ سپس به سجده می‌افتد و

ص: ۶۴

برنمی‌خیزد تا ندا داده شود که سر بردار و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود.

بنابراین در این مورد، اجماع انبیا، مرسلین، مؤمنین و تأیید الهی است که استغاثه به بزرگان مقرّب، در شدائد از بزرگ‌ترین کلیدهای گشایش و از اسباب رضایت پروردگار جهانیان است.

شوکانی در مورد روایت مرد نابینایی که نزد پیامبر آمد- و ذکر آن گذشت- می‌گوید مردم در این زمینه دو قول دارند:

اول: این‌که توسل، آن چیزی است که عمر بن خطاب ذکر کرده است و گفته که هنگامی که خشکسالی می‌شد، ما به‌واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا توسل می‌جستیم و الان به‌وسیله عموی پیامبر صلی الله علیه و آله توسل می‌جوییم. این روایت در صحیح بخاری و کتب دیگر آمده است. عمر نقل نموده که آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش جهت طلب باران توسل می‌جستند و پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش جهت استسقا، متوسل می‌شدند بدین معنی که او دعا کند و آنها هم به همراه او دعا کنند و بدین‌گونه او وسیله آنها نزد خدا باشد و در این زمینه پیامبر شافع و دعاکننده می‌باشد.

دوم: این‌که توسل به حضرت در زمان حیات و پس از وفات و در حال حضور و غیبت حضرت می‌باشد.

توسل در زمان حیات حضرت که ثابت و غیرقابل انکار

ص: ۶۵

است و همچنین توسل به غیر آن حضرت پس از وفات حضرت- به دلیل اجماع سکوتی صحابه و انکار نکردن آنها توسل‌عمر را به‌عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله- ثابت می گردد.

اما از نظر بنده، دلیلی وجود ندارد که توسل را اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهیم آن‌گونه که شیخ «عزالدین بن عبدالسلام» آورده است، بر این ادعا دو دلیل داریم:

۱- آن‌چه از اجماع صحابه بر توسل به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شد.

۲- این‌که توسل به اهل فضل و علم، درحقیقت توسل به اعمال صالح و برتری و فضل آنان است؛ زیرا افضلیت جز به عمل نمی‌باشد؛ بنابراین اگر کسی بگوید خدایا من به‌واسطه فلان‌عالم به تو توسل می‌جویم، به اعتبار مقام علمی عالم است و در صحیح مسلم و بخاری و کتب دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از سه نفری که زیر صخره بزرگی گرفتار شده بودند نقل نموده که هریک از آنها به بزرگ‌ترین عملی که انجام داده بود توسل جست و نجات یافت؛ بنابراین اگر توسل به اعمال نیک جایز نباشد یا شرک محسوب شود وآن‌گونه که‌متعصبانی مانند «ابن عبدالسلام» و پیروانش قائلند، نباید دعایشان اجابت شود و نباید پیامبر بعد از نقل حکایت آنها سکوت کند.

و بدین‌وسیله معلوم می‌شود که استدلال افرادی که با استناد به آیات زیر از توسل به انبیا و صالحین ممانعت

ص: ۶۶

می کنند، وارد نیست:

-

«ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى»؛ (۱)

-

«فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»؛ (۲)

-

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»؛ (۳)

که استناد به این آیات از باب استدلال به مورد اختلاف بر چیزی که بیگانه و بی‌ربط به نزاع است می‌باشد؛ زیرا آیه اول اشعار دارد به این‌که آنها مورد پرستش واقع می‌شدند در حالی که شخص توسل جوینده به عالم، او را عبادت نمی کند بلکه معتقد است او به‌واسطه علمش نزد خداوند مزیتی دارد که این امر، موجب توسل گردیده است. در آیه دوم نیز خواندن همراه با خدا مطرح گردیده است در حالی که متوسل به عالم فقط خدا را می‌خواند و توسل او درواقع به عمل صالحی است که برخی بندگان انجام می‌دهند مشابه توسل آن سه تن که زیر صخره گرفتار آمده بودند به عمل صالحشان. و در پاسخ به استنادکنندگان به آیه سوم نیز باید گفت اشخاص مذکور در آیه، کسانی را

۱- زمر: ۳؛ ما آن بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر برای این‌که به نیکی ما را به خداوند مقرب سازند.

۲- جن: ۱۸؛ همراه خدا هیچ فرد دیگری را نخوانید.

۳- رعد: ۱۴؛ دعوت حق اختصاص به خدا دارد و کسانی که جز او را می‌خوانند هیچ حاجتی از آنها اجابت نشود.

ص: ۶۷

می‌خواندنـد که آنها را اجابت نمی کردنـد و خـدای استجابت کننده را صـدا نمی‌زدنـد، در حالی که متوسل به عالم، به جز خـدا را نمی‌خواند و نه غیر خدا را می‌خواند. و نه کسی را در درخواست خود با خدا شریک می گیرد.

بنـابراین اگر این مفهوم روشن شود به وضوح ادله ممانعت کننـدگان از توسـل، مردود می‌شود؛ چراکه اسـتدلال به ادله‌ای دارنـد که خارج از محلّ نزاع است.

گروهی دیگر، برای منع توسل استدلال به این آیات نموده‌اند:

–

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ (۱)

–

«قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَرًّا»؛ (۲)

این دو آیه، تصـریح دارد که پیامبر صـلی الله علیه و آله چیزی از امر الهی را دراختیار نـدارد و نمی‌توانـد ضـرر و نفعی را نیز متوجه خود کند؛ پس چگونه ممکن است برای دیگران مالک ضـرر و نفع باشد؟ باید توجه داشت که در این دو آیه دلیلی برای منع توسل به آن حضـرت یـا دیگر انبیا، اولیا و علما وجود نـدارد؛ زیرا خداونـد برای پیامبر، مقام محمود قرارداده است که همان مقام شـفاعت عظمی است و از مردم خواسته است که از او سؤال و طلب نمایند و به او گفته است: درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا

۱- آل عمران: ۱۲۸؛ چیزی از امور به دست تو نیست.

۲- اعراف: ۱۸۸: بگو: من مالک هیچ نفع و ضرری برای خویش نیستم.

ص: ۶۸

مورد قبول قرار گیرد؛ البته در کتاب خداوند عزیز، ذکر گردیده که شفاعت به اذن خداوند است و جز برای افراد مورد رضایت خداوند عملی نمی‌باشد.

از دلایل دیگری که استدلال به منع توسل کرده‌اند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که وقتی آیه:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ»

نازل شد فرمود: «یا فلان بن فلان، لا أملك لك من اللّه شیئاً ویا فلانهٔ بنت فلان لا أملك لك من اللّه شیئاً»؛ (۱) که البته در این سخن به این مطلب تصریح شده است که پیامبر نمی‌تواند به کسی که خداوند نسبت به او اراده ضرر کرد، نفعی برساند همچنان‌که نمی‌تواند ضرری به فردی رساند که خداوند نفع او را اراده کرده است و این‌که حتّی حضرت نمی‌تواند دربرابر اراده خداوند، به خویشاوندانش کمک کند. و این مسأله برای هر مسلمانی واضح است و این مسأله به‌معنی عدم توسل به او در درخواست از خداوند نیست؛ زیرا در توسل، طلب کردن از کسی مطرح است که امر و نهی به‌عهده اوست جز این‌که سائل با سؤال خویش چیزی را که سبب اجابت می‌گردد پیش می‌فرستاد و سؤال تنها از خداوند، صاحب منع و عطا که خود مالك روز جزاست، می‌باشد.

۱- فلانی و فلانی بدانید که من نمی‌توانم برای شما از جانب خداوندضمانتی داشته باشم.

ص: ۶۹

توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله

بدون شک صحابه به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله تبرک می‌جسته‌اند و این تبرک یک معنی بیشتر ندارد و آن هم توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله برای تقرب به خداست چراکه توسل صورت‌های گوناگون دارد.

حال چگونه می‌توان قبول کرد که به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله توسل جسته شود و به خود حضرت توسل نجویند؟ آیا توسل به فرع صحیح و به اصل غیرصحیح است؟! آیا توسل به آثاری که شرافت و عظمت و کرامت آن به‌واسطه صاحب اثر است صحیح است و معقول است که گفته شود توسل‌به‌پیامبر صلی الله علیه و آله جایزنیست؟

«سُبْحانَکَ‌هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ».

روایات وارده در این زمینه بسیار است که ما به مشهورترین آن اکتفا می‌کنیم؛ مثلًا خلیفه دوم عمر بن خطاب هنگامی که وفاتش فرامی‌رسد به‌شدت اصرار می‌کند که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود و فرزندش عبداللَّه را برای اجازه گرفتن از عایشه رهسپار می‌کند. عایشه اظهار می‌دارد که آن مکان را برای خودش درنظر گرفته بوده است و می‌گوید: من آن‌جا را برای خودم درنظر گرفته بودم و اینک عمر را بر خویش مقدم می‌دارم. عبداللَّه می‌رود و این مژده بزرگ را به پدرش عمر می‌دهد و عمر می‌گوید:

الحمد للَّه، هیچ چیزی برای من مهم‌تر از این نبود. مشروح این قصه در صحیح بخاری آمده است. حقیقتاً معنی این حرص از سوی عمر و عایشه چیست؟ و چرا دفن شدن در

ص: ۷۰

کنار پیامبر صلی الله علیه و آله مهم‌ترین و محبوب‌ترین امر، نزد عمر است؟

آیا تفسیر آن جز توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات حضرت و تلاش برای تبرک جستن به او به‌وسیله دفن در نزدیکی اوست؟ در جای دیگر «ام سلیم» سر مشکی را که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوشیده‌اند جهت تبرک می‌برد و انس می‌گوید که سر مشک نزد ماست.

و صحابه را می‌بینیم که هنگام تراشیدن سر حضرت، برای تملک حتی یک موی حضرت با یکدیگر مسابقه می‌دهند.

و أسما، دختر ابوبکر جبّه حضرت رسول را برای شفای مریضان نزد خویش نگه می‌دارد یا انگشتری پیامبر صلی الله علیه و آله پس از حضرت توسط ابوبکر و عمر و عثمان دست به دست می‌گردد تا این‌که از دست عثمان به درون چاهی می‌افتد.

همه این احادیث صحیح و اثبات گردیده است و در باب تبرک از آن سخن خواهیم گفت؛ اما آن‌چه را که الان درصدد آن هستیم این است که از خود بپرسیم چرا این همه دقت از صحابه برای حفظ آثار پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است؟ (دهانه مشک، مو و عرق حضرت، جبه، انگشتری، محل نماز و ...) مقصود صحابه چه بوده است؟ آیا تنها برای حفظ خاطرات بوده است؟ یا آنها را محفوظ داشته‌اند تا در موزه قرار دهند؟ اگر اولی هدف بوده است چرا هنگام مرض و بلا- به آن روی آورده و توجه می‌کنند؟ و اگر دومی هدف است کجاست این موزه کذایی و چگونه چنین فکر بدیعی به ذهن آنان خطور نموده است؛

ص: ۷۱

«سُبْحانَکَ هذا بُهْتانٌ عَظِیمٌ».

بنابراین، دلیل و هدفی جز تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و توسل به آنها در دعا نزد خدا باقی نمی‌ماند؛ زیرا خداوند مورد دعـا و پرسـتش و هم او عطاکننـده است و همه بنـدگان تحت فرمـان اوینـد و برای خـویش نیز مالـك امری نمی‌باشـند، چه رسـد به دیگران؛ مگر آن‌که خداوند سبحان اجازه فرماید.

توسل پیامبر صلی الله علیه و آله به حقّ سائلین

از ابی‌سعید خدری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«من خرج من بیته إلی الصـلاة فقـال: اللهم إنّی أسألك بحق السائلین علیك وبحق ممشای هـذا فإنّی لم أخرج أشـراً ولا بطراً ولا ریاءً ولا سُمْعهٔ خرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتک، فأسألک أن تعیذنی من النار، وأن تغفرلی ذنوبی، إنّه لا یغفر الذنوب إلّاأنت، أقبل اللَّه بوجهه واستغفر له سبعون ألف ملك» (۱)

۱- الـترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۷۹؛ هرکس به قصـد نمـاز از خـانه‌اش خارج شود و بگویـد خـدایا از تو مسألت می‌کنم به حق درخواست‌کننـدگان از تـو و به حق گامهـایی که بسوی تو بر می‌دارم چرا که به قصـد ریـا و گردنکشـی و شـرارت و تظـاهر خـارج نشـده‌ام؛ بلکه به نیت کسب رضـای تـو و پرهیز از خشـم و غضب تـو بیرون آمـدم؛ پس از تـو می‌خواهم که مرا از آتش پنـاه دهی و گناهانم را ببخشـی چرا که جز تو بخشاینـده گناه وجود نـدارد اگر کسـی چنین کند خداوند به او روی می‌کند و هفتاد هزار فرشـته برای او استغفار می‌کنند.

ص: ۷۲

توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با ارشاد عایشه

امام «حافظ دارمی» در کتاب «سنن» باب «ما أکرم اللّه تعالی نبیه بعد موته» می‌گوید: «ابونعمان»، با وسائطی از «ابوالجوزاء اوسی‌بن عبداللّه» روایت کرده که گفت: مدینه گرفتار قحطی شدید شده بود، مردم به عایشه شکایت بردند، او گفت: به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله روی بیاورید و راهی را از آن‌جا به آسمان قرار دهید به‌گونه‌ای که هیچ سقفی بین قبر و آسمان فاصله نیندازد، راوی می‌گوید: مردم چنین کردند و باران بارید به‌گونه‌ای که گیاهان روییدند و شتران فربه شدند و آن سال به سال فتق (یعنی گشایش و توسعه) نامیده شد. (۱) این نمونه توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است نه از حیث قبر بودن؛ بلکه از این جهت که شریف‌ترین مخلوقات و حبیب پروردگار جهانیان را در خود جای داده است و به‌خاطر این مجاورت، شرافت یافته و سزاوار مناقب بزرگ گردیده است.

توسل به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خلافت عمر

حافظ «ابوبکر بیهقی» گفته است: «ابوعمر بن مطر» با چند واسطه از «مالک» نقل کرده که گفت: در زمان «عمر بن

۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳

ص: ۷۳

خطاب» مردم دچار خشکسالی شدند. مردی نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، برای امتت طلب باران کن که آنها در معرض هلاکت‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله شب به خواب او آمده و فرمودند: نزد عمر برو به او سلام برسان و به آنها خبر بده که باران خواهد بارید و به او بگو: با فراست باش، با فراست باش. پس آن مرد نزد عمر آمد و به او خبر داد. عمر گفت: پروردگارا، کوتاهی نمی‌کنم مگر جایی که از آن عاجز باشم.

توسل مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز یمامه

«حافظ بن کثیر» می‌گوید که شعار مسلمانان در روز جنگ یمامه «یا محمداه» بود و نص قول او چنین است:

خالد بن ولید پرچم را حمل نمود و از میان آنها عبور کرد تا به جبال مسیلمه رسید و تمام تلاش خود را به کار برد که به او دست یابد و او را به قتل رساند؛ سپس برگشت و بین دو گروه ایستاد و مبارز طلبید و گفت: من «ابن ولید العود» و «ابن عامر و زید» هستم؛ سپس شعار مسلمانان را سر داد و در آن روز شعارشان «یا محمداه» بود. (۱)

توسل به دیگران (جز پیامبر صلی الله علیه و آله)

از عتبهٔ بن غزوان، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«هرگاه کسی از شما چیزی را گم کند یا نیاز به کمکی داشته

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۶، ص ۳۲۴

ص: ۷۴

باشد و در جایی باشد که یاوری ندارد، پس بگوید: یا عباداللَّه اعینونی (۱)

چرا که خداوند بندگانی دارد که ما آنها را نمی‌بینیم.»

از ابن عباس نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

«انّ للَّه‌ملائکهٔ فی الأرض سوی الحفظهٔ، یکتبون ما یسقط من ورق الشجر، فإذا أصاب أحدکم عجزهٔ بأرض فلاهٔ فلیناد أعینونی یا عباد اللَّه». (۲) این روایت را طبرانی آورده و رجال آن، ثقه هستند.

از عبداللَّه بن مسعود نیز نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إذا انفلتت‌دابهٔ أحدکم‌بأرض فلاهٔ فلیناد: یا عباداللَّه أحبسوا یا عبداللَّه أحبسوا، فإنّ للَّه‌حاضراً فی الأرض سیجیبه». (۳)

توسل عمر به عباس

«بخاری» در صحیح خود از «انس» نقل می‌کند که در هنگام خشکسالی «عمر بن خطاب» با توسل به «عباس بن عبدالمطلب» طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خداوندا ما

۱- ای بندگان خدا مرا یاری کنید.

۲- خداوند علاوه بر ملائکه کاتب، که همه‌چیز حتی افتادن برگی ازدرخت را می‌نگارند، فرشتگان دیگری در زمین دارد؛ پس هرگاه در بیابان دچار مشکلی شدید صدا بزنید: ای بندگان خدا مرا کمک کنید.

۳- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۳۲؛ اگر مرکب شما در بیابان فرار کرد صدا بزنید: ای بندگان خدا او را نگه دارید، ای بندگان خدا او را نگه دارید. و خدا در زمین بندگان حاضری دارد که او را نگه می‌دارند.

ص: ۷۵

توسل به پیامبرمان می‌کردیم و تو باران بر ما نازل می‌کردی و امروز ما متوسل به عموی پیامبرمان شده‌ایم، پس بارانت را بر ما نازل فرما.

«زبیر بن بکار» در «انساب» از طریق دیگری این قصه را به‌صورت مفصل‌تر آورده است که خلاصه آن چنین است:

از عبداللَّه بن عمر، نقل شده است که: عمر بن خطاب در سال «رماده» (۱) به عباس بن عبدالمطّلب توسل جست، به میان مردم رفت، سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! نگاه رسول خدا به عباس، نگاه پسر به پدر بود؛ پس شما نیز به او اقتدا کنید و عمویش را وسیله‌ای به درگاه خدا قرار دهید، پس ای عباس دست به دعا بردار.

و از جمله دعاهایی که عباس نمود، چنین بود: خدایا هیچ بلایی جز به‌واسطه گناه نازل نمی‌شود و جز به‌واسطه توبه برطرف نمی‌گردد؛ اینک مردم به واسطه نسبت من با پیامبر صلی الله علیه و آله به من روی آورده‌اند و این دستان گناهکار ماست که به‌سوی تو بلند است و چهره نادم ماست که رو به تو کرده است، پس بر ما باران ببار و حرمت پیامبرت را درمورد عمویش حفظ فرما. پس باران مانند سیل بر آنها فروریخت، زمین بارور شد و معیشت مردم برقرار گردید.

۱- از آن جهت آن سال را رماده گفته‌اند که به‌سبب عدم بارش باران‌شن‌ها به آسمان برمی‌خواست.

ص: ۷۶

و مردم بر سر عباس ریخته او را مسح کرده می گفتند:

گوارایت باد ای ساقی حرمین! و عمر گفت: به‌خدا قسم این وسیله ارتباط و تقرّب خداوند بود و در همین زمینه است که «عباس بن عتبه» پسر برادرش ابیاتی سرود، از جمله:

بعمی سقی اللّٰه الحجاز وأهله عشیهٔ یستقی بشیبته عمر (۱)

ابن عبدالبر در برخی روایات چنین گفته است: که آسمان دهان مشک‌هایش را گشود و باران چون کوهی فروریخت به‌گونه‌ای که گودی‌ها با بلندی مساوی گشت و زمین سبز گردید و معیشت مردم به سامان آمد؛ سپس عمر گفت: به‌خدا قسم که این همان وسیله به درگاه الهی و جایگاه نزد اوست.

همان‌گونه که دانستی وسیله قراردادن بزرگان به‌سوی خداوند، عبادت آن وسایل نیست، مگر این‌که کسی آنها را «رب» به‌حساب آورد، همان‌گونه که بت‌پرستان چنین برخوردی نسبت به بت‌ها داشتند وگرنه اگر کسی چنین اعتقادی نداشته باشد، ضمن این‌که از جانب خداوند مأمور به استفاده از وسایل است درواقع این وسیله‌جویی خود عبادت خداوند آمر می‌باشد.

۱- در آن شبی که عمر به‌واسطه عموی پیرم طلب باران کرد، خداوند به‌واسطه او حجاز و اهلش را سیراب گرداند.

ص: ۷۷

قصه عتبی در توسل

ابن کثیر می گوید: گروهی از جمله: شیخ ابومنصور صباغ، حکایت مشهوری را از عتبی نقل کرده‌اند که گفته است: کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که عرب بیابانی آمد و گفت: السلام علیک یا رسول اللّه، شنیده‌ام که خداوند می گوید:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً»؛ (۱)

و اکنون با استغفار از گناهان به‌سویت آمده‌ام و تو را نزد پروردگارم شفیع قرار داده‌ام، سپس این اشعار را خواند:

یا خیر من دفنت بالقاع أعظمه فطاب من طیبهن القاع والأکم

نفسی الفداء لقبر أنت ساکنه فیه العفاف وفیه الجود والکرم (۲)

پس از رفتن اعرابی، خواب بر من غلبه کرد و در خواب

۱- نساء: ۶۴؛ اگر آنها که بر خویش ستم کردند، نزد تو آمده و به درگاه‌خدا استغفار کرده و رسول نیز برایشان استغفار نماید؛ البته خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند.

۲- مقریزی، من احادیث الشیعه والسنهٔ وسیرتهم ...، ج ۱۴، ص ۶۱۵؛ ای‌بهترین کسی که پیکرش در این‌زمین جای گرفت‌و از عطر آن پستی و بلندی این دیار معطّر شد؛ جانم به فدای قبری که تو در آن سکنی گزیده‌ای، قبری که عفاف وجود و کرم را در خود جای داده است.

ص: ۷۸

پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که فرمود: نزد آن اعرابی برو و به او بشارت بده که خداوند او را بخشیده است. این قصه را امام نووی در کتاب معروفش «الإیضاح» در باب ۶، ص ۴۹۸ بیان کرده است همچنان‌که «ابن کثیر» در تفسیر مشهورش ذیل آیه

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ...»

بیان داشته است.

و «امام قرطبی» در تفسیرش به‌نام «الجامع» قصه‌ای شبیه این را نقل نموده است و می‌گوید: «ابوصادق» از علی نقل می‌کند که گفت: بعد از سه روز که از دفن پیامبر گذشته بود، عربی بیابانی نزد قبر آمد، خود را روی قبر انداخت و از خاک قبر بر سرش ریخت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما سخن تو را شنیدیم و آن‌چه را از خدا دریافته بودی ما از تو گرفتیم و از جمله آیات نازل‌شده بر تو این آیه است:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ...»

و من بر خود ستم کرده‌ام و آمده‌ام تا تو برایم استغفار کنی؛ پس صدایی از قبر برخاست که می‌گفت: محققاً تو مورد آمرزش قرار گرفته‌ای. (۱)

شبهه‌ای مردود

همه این احادیث و روایات، توسل را اثبات و تأیید می‌کنند؛ اما اگر کسی شبهه کند که این امر اختصاص به

۱- تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵.

ص: ۷۹

زمان حیات حضرت دارد، باید جواب داد:

دلیلی برای این اختصاص وجود ندارد؛ زیرا روح بقا دارد و احساس و درک و دریافت توسط روح انجام می گیرد.

دیدگاه اهل سنت و جماعت نیز چنین است که مرده می‌شنود و حس می کند و درک می کند، از خیر بهره‌مند و شاد می‌شود و از شر، ناراحت و آزرده می گردد. و این امر نسبت به هر انسانی قابل تطبیق است و از همین روست که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل قلیب را که از کفار قریش بودند در روز بدر صدا زد و فرمود: «یا عتبهٔ، یا شیبهٔ، یا ربیعهٔ» به حضرت گفتند: چگونه آنها را صدا می‌زنی در حالی که لاشه‌ای بیش نیستند؟ حضرت فرمود: شما شنواتر از آنها نیستید و لکن آنها قادر به پاسخگویی نمی‌باشند؛ بنابراین اگر مطلب یادشده در مورد همه انسان‌ها صادق است، چگونه در مورد بهترین، گرامی‌ترین و بزرگ‌ترینِ خلائق، درست نباشد؟

بدون شک حضرت کامل‌ترین احساس و برترین ادراک و قوی‌ترین دریافت را داراست؛ ضمن این‌که به صراحت- در روایات بسیار- اشاره شده است که حضرت کلام را می‌شنود و سلام را جواب می گوید و اعمال امت بر او عرضه می‌شود و او در برابر بدی‌های امتش استغفار و در برابر خوبی‌ها، شکر می گوید.

ص: ۸۰

و ارزش انسان درواقع به مقدار ادراک، احساس و دریافت اوست نه به زندگی‌اش و از همین روست که می‌بینیم بسیاری از زندگان را خداوند از احساس و دریافت محروم نموده است و از همان فکر کوتاه و ذوق ناچیز خویش نیز بهره نمی‌برند و باید آنها را در صفوف مردگان به‌حساب آورد والعیاذ باللّٰه.

صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله، طلب شفاعت می‌کنند

برخی چنین پنداشته‌اند که در دنیا نمی‌توان از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب شفاعت کرد و برخی دیگر از لجوجان این امر را شرک و گمراهی می‌دانند و به این آیه استناد می‌کنند:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً». (۱)

این استدلال باطل است با دو دلیل، که بیانگر فهم نادرست آنان است:

۱- هیچ نصّی در کتاب و سنت وجود ندارد که طلب شفاعت از پیامبر را در دنیا نهی کرده باشد.

۲- آیه مذکور دلالت بر مدعای ذکرشده ندارد، بلکه این آیه مانند بسیاری از آیات دیگر، بیانگر مختص بودن همه آن‌چه در ملکیت خداوند است به او، و عدم تعلقش به دیگران است به این معنی که او تصرف در آنها می‌کند و این امر، نفی‌کننده عطای او به هرکس که بخواهد نیست؛

۱- زمر: ۴۴؛ بگو: شفاعت جملگی از آن خداست.

ص: ۸۱

زیرا او مالک ملک است به هرکس بخواهد می‌دهد و از هرکس بخواهد می‌ستاند و مشابه این آیه است آیه:

«لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ». (۱)

و پس از وصف خویش به مالک الملک می گوید:

«تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ». (۲)

پس همان گونه که خدا به هرکس هرچه بخواهد می‌دهد و از عزتی که اختصاص به خویش دارد به رسول و مؤمنین می‌دهد، از شفاعتی که اختصاص به او دارد به انبیا و بندگان صالحش؛ بلکه به بسیاری از بندگان مؤمنش- طبق روایات صحیح متواتر- عطا می کند.

چه مشکلی به‌وجود می‌آید اگر انسان از مالکی، برخی از مایملکش را درخواست کند، به‌خصوص اگر آن مالک کریم و سائل به‌شدت محتاج و نیازمند به آن چیز باشد. آیا شفاعت چیزی جز دعا کردن است و دعا نیز مورد اذن و مقبولیت قرار گرفته، به‌خصوص اگر از جانب پیامبران و صالحان باشد، چه در زمان حیات چه پس از وفات، در قبر و چه در روز قیامت.

بنابراین، حقّ شفاعت به کسانی که پیمانی با خدا دارند

۱- تغابن: ۱؛ سلطنت و ستایش از آن اوست.

۲- آل عمران: ۲۶؛ خدایا تو به هرکس بخواهی سلطنت بخشی و از هرکس بخواهی بازستانی.

ص: ۸۲

عطا گردیده است و خداوند عزّ وجلّ شفاعت را درمورد هرکس که با توحید از دنیا برود می‌پذیرد.

این سخن ثابت شده که برخی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب شفاعت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود چنین درخواستی شرک است، تو باید از خدا طلب کنی و چیزی را برای او شریک قرار ندهی. و پیامبر می‌فرمود: ان‌شاء اللَّه چنین خواهم کرد.

این روایت را «ترمذی» در سنن در باب «ما جاء فی صفهٔ الصراط» آورده و آن را حسن دانسته است.

همین‌طور درخواست شفاعت از دیگر اصحاب نیز مطرح گردیده است.

اگر طلب شفاعت از حضرت در دنیا و در زمان حیات ایشان صحیح است می‌توان گفت که آن امر بعد از وفات حضرت نیز اشکالی ندارد؛ بنابرآن‌چه اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد حیات برزخی انبیا است و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله کامل‌ترین و بزرگ‌ترین آنها در این زمینه است، چراکه سخن را می‌شنود و اعمال امت بر او عرضه می‌شود و از خدا برایشان طلب استغفار می‌کند و خدای را حمد می‌کند و صلوات مصلّین به او می‌رسد؛ حتی اگر در دورترین نقطه این سرزمین باشد، همان‌گونه که در حدیثی- که جمعی از حفاظ حدیث آن را صحیح دانسته‌اند- این مطلب آمده است: «حیاتی خیر لکم تحدثون ویحدث لکم

ص: ۸۳

ومماتی خیر لکم تعرض أعمالکم علیّ فإن وجدت خیراً حمدت اللَّه وإن وجدت شراً استغفرت اللَّه لکم». (۱)

ایاک نعبد وایاک نستعین

ما اعتقاد راسخ و محکم داریم که اصل در طلب یاری، فریاد خواهی، مسألت و صدازدن، اختصاص به خداوند دارد و در این امر هیچ شک و تردیدی نیست. خدا یاریگر، فریادرس و اجابت‌کننده دعاست و او فرموده است:

«وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِینَ وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ». (۲)

و در آیات دیگر:

«فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ
اعْبُدُوهُ»؛ (۳) «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا
یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَۀِ»؛ (۴) «أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا

۱- حیات من برای شما خیر است، چرا که با من سخن می‌گویید و با شما سخن گفته می‌شود و وفات من نیز برای شما خیر است؛ زیرا اعمال شما بر من عرضه می‌شود، اگر در آن خیری ببینم خدای را حمد می‌کنم و اگر بدی و شر ببینم برای شما از درگاه خدا استغفار می‌کنم.

۲- یونس: ۱۰۶ و ۱۰۷؛ غیر از خدا چیزی را که برای تو نفع و ضرری‌ندارد نخوان که در این‌صورت از ظالمان خواهی بود و اگر خداوند ضرری را متوجه تو کند کسی جز او دفع آن را نتواند.

۳- عنکبوت: ۱۷؛ نزد خداوند روزی بجویید و او را عبادت کنید.

۴- احقاف: ۵؛ چه کسی گمراه‌تر از فردی است که خدایانی جز اللَّه رامی‌خواند، کسانی که تا روز قیامت نیز او را اجابت نمی‌کنند.

ص: ۸۴

دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ»؛ (۱)

بنابراین همه‌گونه عبادت تنها برای خداست، و هیچ بخشی از آن را نمی‌توان به‌سوی دیگران- هرکس که باشد- جهت‌دهی کرد.

ما معتقدیم که خداوند خالق بندگان و افعال آنهاست و هیچ موجودی جز او- اعمّ از زنده یا مرده- تأثیرگذار نمی‌باشد، و هیچ‌کس با خداوند در انجام یا ترک کار یا روزی‌رسانی و زنده کردن و میراندن شریک نمی‌باشد و هیچ احدی قدرت بر انجام یا ترک کاری را مستقلًا یا با مشارکت خداوند یا در مراتب کمتر از این ندارد.

بنابراین، یگانه‌تصرف‌کننده در هستی، خداوند تعالی است و هیچ‌کس مالک چیزی نیست مگر هنگامی که خداوند به او تملیک کند و اجازه تصرف دهد؛ هیچ انسانی برای خودش- چه رسد به دیگران- مالک نفع و ضرر و مرگ و زندگی و حشر و نشر نیست مگر مواردی که خدا بخواهد و با اذن او. بنابراین، نفع و ضرر محدود به این مرزها و مقید به این شرایط است و نسبت دادن این امور به خلق از باب اسباب بودن آنها و کسب این امور است نه از باب خلق و ایجاد کردن یا تأثیرگذاری یا علت بودن آنها است. بنابراین چنین نسبت‌هایی مجازی است نه حقیقی؛

۱- نمل: ۶۲؛ چه کسی دعای مضطر را اجابت و بدی را از او برطرف‌می‌کند.

ص: ۸۵

ولی مردم تعبیرات گوناگونی از این واقعیت دارند. (۱) برخی در استعمال مجاز و بیش از حد زیاده‌روی می‌کنند و به‌گونه‌ای دچار شبهات لفظی می‌گردند که حقیقتاً از آن بری می‌باشند و درواقع قلب آنها تسلیم توحید محض و تنزیه خداوند تعالی است.

توجه به پیامبر صلی الله علیه و آله و یاری خواستن از ایشان

چنان‌که ذکر شد ما اعتقاد قطعی و محکم داریم که اصل در یاری خواستن، استغاثه، صدازدن و مسألت از خداست و تنها او یاری‌کننده و فریادرس و اجابت‌گر است و خود فرموده است:

«وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». (۲)

بنابراین هرکس از مخلوقی کمک بخواهد یا فریادخواهی کند یا صدایش زند یا از او طلب نماید- خواه زنده یا مرده- و اعتقادش این باشد که او خودش مستقلًا بدون استعانت از خدا ضرر یا نفع می‌رساند، این فرد مشرک است. و لیکن خداوند اجازه داده است که مردم، برخی از برخی دیگر کمک بگیرند یا فریادرسی بخواهند وفرمان داده که هرکس از او کمک خواسته می‌شود، کمک کند و هرکه مورد فریادرسی قرار می‌گیرد به یاری او بشتابد

۱- این نکته بحث مفصلی تحت عنوان «مجاز عقلی و کاربرد آن» دارد.

۲- غافر: ۶۰؛ پروردگارتان گفته است بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.

ص: ۸۶

و هرکه را صـدا می‌کننـد اجـابت کنـد و احـادیث در این زمینه بسـیار است که به فریادرسـی درمانـده، کمک محتاج و گره‌گشایی مشـکلات، توصـیه می‌کنـد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین انسانی است که به‌وسـیله او نزد خداونـد برای حل مشـکلات و برآورده شدن حاجات فریادرسی می‌شود.

چه شـدت و سـختی‌ای بزرگ‌تر از سـختی روز قیـامت، هنگـامی که وقوف به طول انجامـد و فشار بالا گیرد و حرارت و عرق‌ریزان مردم را احـاطه کنـد، بـا اوج گرفتـن این شـدت و به نهـایت رسـیدن آن مردم به بهـترین خلـق خـدا اسـتغاثه جسـته و او را وسـیله به درگاهش قرار می‌دهنـد همان‌گونه که پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وبیناهم کذلک اسـتغاثوا بآدم»؛ (۱) و حضرت از لفظ استغاثه استفاده می‌کنند و همین لفظ در صحیح بخاری آمده است.

کمک‌خواهی و طلب فریادرسی از خدا به‌واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مصائب

دلایل ونصوص فراوانی بر این مضـمون وارد شده است که هنگام خشـکسالی و نباریدن باران، مردم به حضـرت پناه می‌بردند، او را شفیـع و وسیله قرار می‌دادنـد و بـه واسـطه او به خداونـد اسـتغاثه می‌جسـتند، حـالِ خـویش را بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله عرضـه می‌کردند و از بلا و گرفتاری خویش به او

۱- در چنین حالتی مردم به آدم استغاثه می‌جویند.

ص: ۸۷

شکوه می‌بردند.

مثلًا می‌بینیم که عرب بیابانی در روز جمعه، هنگامی که حضرت مشغول خطبه نماز است فریاد می‌زند و می‌گوید: ای رسول خدا! اموال ما از بین رفته و راه‌ها بر روی ما بسته شده است، از خداوند بخواه که به فریاد ما برسد؛ آن‌گاه باران شروع به باریدن کرد و تا جمعه بعد ادامه یافت. آن فرد نزد حضرت آمد و عرض کرد:

خانه‌های ما خراب شده و چهارپایان به هلاکت افتاده‌اند و از شدت باران راه‌ها بر ما بسته شده است؛ پس حضرت دست به دعا برداشت، ابرها به‌سویی رفتند و بارش باران به بیرون شهر جهت داده شد. این روایت را «بخاری» در کتاب «الاستسقاء» باب «سؤال الناس الامام استسقاء إذا قحطوا» آورده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه‌گاه، پناه و نگهدارنده

«حسان بن ثابت» (شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله) او را ندا می‌کند و حضرت را تکیه‌گاهی مورد اعتماد و حصنی برای پناه‌جویی می‌شمارد:

یا رکن معتمد و عصمهٔ لائذ وملاذ منتجع وجار مجاور

یا من تخیره الإله لخلقه فحباه بالخلق الزکی الطاهر

ص: ۸۸

أنت النبی وخیر عصبهٔ آدم یا من تجود کفیض بحر زاخر

میکال معک وجبرئیل کلاهما مدد لنصرک من عزیز قادر (۱)

حضرت حمزه فاعل خیر و کاشف کرب

«ابن شاذان» از «ابن مسعود» نقل کرده است که گفت: ما هرگز ندیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به‌شدتی که بر حمزه گریست بر چیزی گریسته باشد و حضرت صلی الله علیه و آله او را رو به قبله نهاد و بالای جنازه‌اش ایستاد و آن‌قدر گریست که صدای هق‌هق گریه، گلویش را بست در حالی‌که می‌گفت: «یا حمزهٔ! یا عمّ رسول اللَّه وأسد اللَّه وأسد رسوله یا حمزهٔ فاعل الخیرات! یا حمزه کاشف الکربات! یا ذاب عن وجه رسول اللَّه!» (۲)

۱- ای تکیه‌گاه مورد اطمینان و ای دژ پناه‌آورندگان و پناه متوسلان و همراه مجاوران و ای آن‌که خداوند او را برای خلقش برگزید و به او اخلاق پاک و پاکیزه عطا کرد؛ تویی پیامبر و بهترین از سلاله آدم، ای که مانند دریایی لبریز از جود و بخششی، میکاییل و جبرییل هردو برای نصرت تو از جانب خداوند عزیز قادر با تو همراه گشته‌اند ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲- ای حمزه! ای عموی رسول خدا! ای شیر خدا و رسول، ای عامل نیکوکاری و ای برطرف‌کننده سختی‌ها، ای دفاع‌کننده از رسول خدا المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۱۲

ص: ۸۹

عدم تفاوت حیات و مرگ در توسل

اگر کسی بگوید: فریادخواهی از حضرت و شکایت به او و شفاعت و یاری‌طلبیدن از او و همه مواردی که در این زمینه مطرح است، فقط در زمان زندگی حضرت صحیح است و بعد از مرگ ایشان کفر است یا با کمی تسامح بگوید مشروع نیست یا جایز نمی‌باشد، ما در جواب می گوییم:

اگر فریادخواهی و توسل در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح باشد، انبیا و بندگان مورد عنایت خداوند در قبور نیز زنده هستند و اگر فقیه دلیلی بر صحت توسل و استغاثه به حضرت جز قیاس این امر با توسل و استغاثه در زمان حیات نداشته باشد، برایش کافی است، زیرا پیامبر زنده و به امور امت خویش عنایت و توجه دارد و با اجازه خداوند در مسایل امت تصرف می کند، از مسایل آنها آگاه و صلوات مصلّین بر او عرضه می‌شود و سلام امت با وجود کثرت به او می‌رسد.

و هرکس آشنایی با عالم ارواح و خصوصیات آنها داشته باشد بالأخص ویژگی‌هایی که خداوند برای روح‌های بلند قرار داده است، قلبش با این ایمان گشایش می‌یابد چه رسد خصایص روح پیامبر صلی الله علیه و آله که روح‌الأرواح و نورالأنوار است.

ص: ۹۰

ادعای باطل

این که ادعا می‌شود، مرده قدرت انجام کاری ندارد، باطل است و بر این مبنا است اگر معتقد باشند مرده به‌طور کامل تبدیل به خاک می‌شود و چنین اعتقادی عین نادانی است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه از خداوند جلّ جلاله اخبار ثابتی در مورد زندگی ارواح و بقای آنها بعد از جدا شدن از جسم رسیده است. از جمله: و روز بدر که پیامبر صلی الله علیه و آله ارواح را صدا زد و فرمود: «

یا ابا جهل! یا عتبهٔ بن ربیعه! یا شیبهٔ بن ربیعهٔ، یا امیهٔ بن خلف، هل وجدتم ما وعدکم ربّکم حقّاً؟ فإنّی وجدت ما وعدنی ربّی حقّاً» (۱)

آن‌گاه به حضرت گفته شد: این چه عملی است؟ و حضرت فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید.

اکنون یک سؤال

آیا این افراد مخالف، اعتقاد دارند که شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار روزی می‌خورند همان‌گونه که قرآن به آن تصریح کرده است یا نه؟ اگر اعتقاد ندارند که ما با آنها سخنی نداریم چرا که آنها قرآن را تکذیب می‌کنند آن‌جا که می‌گوید:

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ

۱- حیاة الانبیاء علیهم السلام و ... مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۰۴؛ ای عمروابن هشام! ای عتبهٔ بن ربیعه! ای فلان بن فلان! ما وعده پروردگارمان را حق یافتیم! آیا شما نیز وعده او را حق یافتید؟.

ص: ۹۱

بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ»؛ (۱) «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ». (۲)

و اگر به این امر اعتقاد دارند به آنها می‌گوییم: پیامبران و بسیاری از مسلمانان صالح، که در زمره شهیدان نمی‌باشند؛ مانند بزرگان صحابه بدون هیچ شک و شبهه‌ای دارای مرتبه‌ای برتر از شهیدان می‌باشند؛ پس اگر زنده بودن، برای شهدا ثابت است برای افرادی که در درجه بالاتری هستند به‌طریق اولی ثابت است، علاوه بر این‌که در احادیث صحیح به زنده بودن انبیا تصریح گردیده است؛ پس اگر بگوییم هرگاه با ادله قطعی، بتوان زندگی ارواح را ثابت نمود، به‌ناچار باید خصوصیات آن زندگی را اثبات کنیم، زیرا ثبوت ملزوم، ثبوت لازم را واجب می‌شمارد همان‌گونه که نفی لازم، نفی ملزوم را واجب می‌دارد.

برفرض این‌که ما از مواضع خود عقب‌نشینی کنیم و به این امر تسلیم شویم که ارواح پس از جدا شدن از اجساد قدرت بر انجام کاری ندارند، هنوز این سخن باقی است که اگر انبیا و اولیا نمی‌توانند به‌صورت تصرف در عالم به فریاد استغاثه‌کنندگان برسند، ولی می‌توانند برای زائرین

۱- بقره: ۱۵۴: به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگویید، چراکه آنها زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.

۲- آل‌عمران: ۱۶۹؛ البته گمان نکنید آنان که در راه خدا کشته شدندمرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد خداوند روزی می‌خورند.آل‌عمران: ۱۶۹؛ البته گمان نکنید آنان که در راه خدا کشته شدندمرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد خداوند روزی می‌خورند.

ص: ۹۲

خود یا استغاثه‌کنندگان دعا کنند همان‌گونه که انسان‌های صالح برای هم دعا می‌کنند، چراکه آنها زنده، دارای احساس و آگاهی هستند و دعای آنها از قبیل دعای فاضل برای مفضول یا حدّاقل دعای برادر برای برادر است. در حالی که احساس و علم آنها بعد از مفارقت از جسد کامل‌تر و وسیع‌تر می‌گردد؛ زیرا حجاب‌های خاکی و نزاع‌های شهوانی بشری را، به‌جانبی افکنده است.

و در حدیث آمده است: اعمال ما بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شود، اگر در آنها خیر ببیند خداوند را سپاس می‌گوید و اگر جز خیر ببیند برای ما استغفار می‌کند و باید گفت: فریادرس حقیقی و یاری‌کننده فقط خداست ولی سائل، متوسل به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود.

آیا طلب امری که تنها خداوند بر آن قادر است، شرک است؟

از جمله ادعاهای باطلی که این تکفیرکنندگانِ متوسلینِ به پیامبر صلی الله علیه و آله به آن تمسک می‌جویند چنین است: مردم از انبیا و صالحان، مطلبی را می‌خواهند که کسی جز خداوند بر انجام آن توانایی ندارد و چنین کاری شرک است.

و اما جواب: این سوء تفاهمی است که در گذشته و امروز میان مسلمانان وجود داشته است. مردم از انبیا و صالحان می‌خواهند که در برآورده شدن حاجت‌ها سبب

ص: ۹۳

باشـند و خدا به‌سبب شفاعت، دعا و توجه آنها به طلب و درخواست آنها عنایت کند، همچنان‌که چنین امری در مورد شخصی کور یا افراد دیگری که برای شـفاعت و توسل به پیامبر صـلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند صادق است که حضـرت درخواست ایشان را اجـابت می‌نمود و مرادشـان را می‌داد و فکرشـان را آسوده می‌ساخت و همه اینها به اذن خداونـد بود و هیـچ‌گاه حضـرت به آنها نمی‌فرمود که با این کار شرک ورزیدی.

همچنین است همه اعمال خارق‌العاده‌ای که از حضـرت خواسته شد؛ مانند درمان بیماری‌های لاعلاج بدون استفاده از دارو، باراندن باران از آسـمان بدون وجود ابر، جوشاندن چشـمه، فروریختن آب از انگشـتان، افزایش بخشـیدن به طعام کم و مانند این مسائل که به‌صورت عادی تحت اختیار انسان نمی‌باشد و حضـرت این مسائل را اجابت می‌کرد و به آنها نمی‌فرمود: شـما مشرک شدید و باید دوبـاره اسـلام بیاوریـد؛ زیرا از من چیزی را طلب می‌کنیـد که جز از خداونـد سـاخته نیست. آیا این افراد مخالف، بیش از حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و اصـحابش توحیـد و مسائـل مرتبط با آن را می‌شناسـند؟! این مطلبی است که هیـچ جاهلی آن را تصور نمی‌کند تا چه رسد به عالم. قرآن مجید قول سلیمان پیامبر را حکایت می‌کند که به جن و انس حاضر در مجلسش فرمود:

«یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی

ص: ۹۴

بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ»؛ (۱)

او از یارانش خواست که عرش عظیم را از من به شام آورنـد، کاری که از راه‌های خارق‌العاده انجام می‌پذیرفت و برای اتمام حجت به بلقیس و ترغیب او به ایمان انجام گرفت.

با این مثال اگر مطلبی پنهان بود، روشن می‌شود که مردم از اولیا می‌خواهند که شفیع آنان به درگاه خدا شوند و این توانایی را خدا به آنها داده و این قدرت را او بدیشان بخشیده است؛ پس اگر کسـی به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: مرا شفا بده یا قرض مرا ادا کن، مقصودش این است که برای شـفا یـافتن من وسـاطت کن و برای ادای قرضم دعـا فرما و در مورد امور من به خداونـد روی آور. بنابراین آنها جز آن‌چه را که خداوند دراختیار آنها قرار داده از دعا و شفاعت، طلب نمی‌کنند.

این همان معنایی است که ما در مورد قائلین این کلمات قائل هستیم و معتقدیم که اسناد در کلام این افراد مجاز عقلی است و سخن گفتن به این شیوه ایرادی ندارد همان‌گونه که خداوند سبحان می‌فرماید:

«سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ»؛ (۲)

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله:

۱- نمل: ۳۸؛ ای جماعت! کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش ازآن‌که تسلیم من شود، می‌آورد.

۲- یس: ۳۶؛ منزه است خدایی که همه زوج‌ها را از آن‌چه زمین‌می‌رویاند، خلق کرد.

ص: ۹۵

«إن ممّـا ینبت الربیع مـا یقتل حبطا أو یلم». (۱) چنین اسـنادی در کلام خدا و رسول صـلی الله علیه و آله همچنین در سـخنان عوام و خواص بسـیار زیـاد است و اشـکالی بر آن مـترتب نیست چراکه صـدور چنین کلمـاتی از موحـدّان- بـا وجود قرینه بر مقصودشـان- متضمن سوء ادب نمی‌باشد.

از خدا مسألت کن و از او یاری طلب

این عنوان، از حدیث مرفوع مشـهوری است که «ترمذی» از «ابن عباس» نقل کرده و آن را صـحیح دانسـته است؛ اما بسیاری از مردم در فهم این حـدیث اشـتباه می‌کنند چراکه با اسـتدلال به آن می‌گویند که هیچ درخواست و یاری‌طلبیدنی به هر صورت و از هر راه جز از خداونـد جایز نمی‌باشـد و درخواست و کمک از غیرخدا شـرک و خروج از ملت اسـلام است و این افراد بدینگونه، توسل به اسباب و کمک گرفتن از آن‌را نفی و بسیاری از نصوص وارده در این باب را نابود می‌سازند.

حقیقت این است که مقصود از حدیث شریف ذکر شده آن‌گونه که ظاهرش بیان می‌دارد، نهی از درخواست و استعانت از غیر خدا نیست؛ بلکه مقصود، نهی از غفلت

۱- متقی هنـدی، کنز العمـال، ج ۳، ص ۲۰۴؛ برخی از گیاهـانی که نهرهـای کوچـک می‌رویانـد یـا چارپایـان را به دلیل پرخوری می‌کشد یا به حال مرگ می‌کشاند.

ص: ۹۶

واسطه بودن اسباب و انجام خیرات به‌دست خداست و مقصود توجه دادن به این مطلب است که اگر نعمت بر دست مخلوقات جاری می‌شود ا زجانب خداوند و به‌وسیله اوست. و معنی چنین است: اگر می‌خواهی از یکی از خلق کمک بگیری و چاره‌ای جز این نداری، همه اعتماد خود را بر خداوند و تنها بر او قرار ده و اسباب، مانع دیدن مسبب نگردد و مانند کسانی نباش که ظاهر ارتباط بین اشیا را که برخی بر دیگری مترتب هستند می‌بینند و از مرتبطکننده آن غافل هستند.

هنگام درخواست، از خدا طلب کن

اما در مورد این روایت: «إذا سألت فأسأل اللّه». در این روایت هیچ دلیلی برای منع درخواست و توسل وجود ندارد و نمی‌توان بدان تمسک جست و کسانی که از ظاهر حدیث این مطلب را به‌طور مطلق استنباط کرده‌اند راه را اشتباه رفته‌اند و خود را به غلط انداخته‌اند چرا که کسی که انبیا و صالحان را وسیله قرار دهد، خیر را از جانب خدا جلب نموده و شر را دفع نموده است؛ بنابراین او سائل خداوند است که طلب گشایش یا دفع ضرری را می‌کند و این امر را با توسل به او انجام می‌دهد و در این کار از اسبابی که خداوند امر کرده که از آن طریق به وجود و فضل الهی دست یابند، استفاده کرده، از اسباب سؤال نکرده؛ بلکه از

ص: ۹۷

واضع آنها، درخواست نموده است؛ پس کسی که می گوید: ای رسول خدا! می‌خواهم که چشمم به من برگردد یا بیماری‌ام برطرف شود یا بلاـ از من دور شود، درواقع این مسائل را به‌واسطه شفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خداوند طلب می کند و مانند این است که گفته باشد در فلان و فلان امر برای من دعا یا شفاعت فرما و فرقی بین این دو لفظ نیست، جز این که دومی صراحت در مقصود دارد و مثل همین عبارت است کلام توسل‌جوینده که می گوید: خدایا از تو می‌خواهم به حق پیامبرت که چنین نفعی را مهیا فرمایی یا فلان‌بدی را دفع نمایی و متوسل در همه این موارد جز از خداوند درخواست نمی کند.

بدینسان معلوم است که احتجاج به حدیث «إذا سألت فأسأل اللَّه» برای ممنوعیت توسل مغالطه‌ای بیش نمی‌باشد که حدیث را به امری حمل کرده که فساد و بطلانش ظاهر است.

به من استغاثه نشود!

در روایت آمده است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مرد منافقی مؤمنین را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد، ابوبکر گفت: بیایید از دست او به پیامبر استغاثه بریم. حضرت فرمود: «

انّه لا یستغاث بی و انّما یستغاث بالله». (۱)

این روایت را

۱- به من نباید استغاثه شود؛ بلکه استغاثه فقط به خداوند است.

ص: ۹۸

طبرانی در المعجم الکبیر ذکر کرده است. (۱)کسانی که قائل به منع استغاثه به پیامبر صلی الله علیه و آله هستند گاه به این روایت استناد می‌کنند و این استدلال از اساس باطل است؛ زیرا اگر آن‌را بر ظاهرش بار کنیم مقصود منع استغاثه به حضرت به‌طور مطلق است و این امر با عمل صحابه در تضاد است؛ چراکه استغاثه به حضرت می‌کردند و به‌واسطه او طلب باران می‌نمودند، از او درخواست دعا می‌کردند و حضرت با شادی و سرور به آنها پاسخ می‌گفت. بنابراین باید آن‌را به‌گونه مناسب با عموم روایات، تأویل نمود تا بتواند در کنار روایات دیگر قرار گیرد.

بنابراین می‌گوییم: مراد از این سخن اثبات حقیقت توحید در مسائل اعتقادی است و این‌که فریادرس حقیقی فقط خداست و بنده، واسطه‌ای بیش نیست یا با این سخن حضرت خواسته است به آنها آموزش دهد که نباید از بنده درخواستی را که قادر بر آن نیست، طلب کرد؛ اموری مانند رستگاری در بهشت، نجات از آتش، هدایت به معنی عصمت از گمراهی و ضمانت ختم به خیر گشتن، در زندگی.

۱- در مجمع‌الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۵۹ آمده است که رجال این روایت، رجال صحیحی هستند و درمیان آنها عبدالله بن لهیعهٔ می‌باشد.

ص: ۹۹

الفاظ به‌کار گرفته شده در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله

گاه الفاظی در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است که به‌واسطه آن امر بر برخی مشتبه گردیده و گوینده آن را تکفیر کرده‌اند؛ مانند این سخن که ما پناهی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نداریم و مانند: امیدی جز او نیست، من به او پناهنده شده‌ام؛ در مصائب به او پناه برده می‌شود؛ اگر تو جواب ندهی از چه کسی درخواست کنم.

که مقصود این است که پناهی درمیان خلق و امیدی درمیان انسان‌ها جز او نیست و یا از میان خلایق در گرفتاری‌ها به او پناه برده می‌شود، به‌خاطر کرامت او نزد مولایش تا او رو به‌سوی خدا نماید و از او طلب کند و اگر او از چنین کاری دست کشد از کدام بنده‌ای می‌توان طلب نمود؟ با وجود این‌که ما در دعا و توسل چنین الفاظی را به‌کار نمی‌بریم و از مردم نمی‌خواهیم چنین کنند و به آن نیز ترغیب نمی‌کنیم تا به اوهام دچار نشویم و از الفاظ مورد اختلاف فاصله بگیریم و به الفاظی تمسک جوییم که اختلافی در آن نیست، ولی باید توجه کنیم که نسبت کفر دادن به گویندگان این الفاظ عجولانه و رفتاری غیرحکیمانه است؛ زیرا باید درنظر بگیریم که گویندگان این الفاظ، افراد موحّدی هستند که شهادت به «لا إله إلّااللّٰه» و «محمد رسول اللّٰه» می‌دهند، نماز می‌خوانند و همه اصول دینی را قبول دارند، خدا را پروردگار خویش می‌دانند و

ص: ۱۰۰

محمـد صـلی الله علیه و آله راپیامبر واسـلام‌را دین خویش می‌شـمارند وبا این اعتقادات حرمت مسـلمین و ذمه اهل دین به آنها تعلق می گیرد.

از «انس» ذکر شده که از رسول خدا نقل کرده است:

«من صلّی صـلاتنا و اسـلم و اسـتقبل قبلتنا و أکل ذبیحتنا فـذلک المسـلم الذی له ذمهٔ اللَّه و رسوله فلا تخفروا اللَّه فی ذمّته»؛ (۱) این روایت را بخاری آورده است از همین روست که بر ما واجب است اگر در کلام مؤمنان شاهـد اسـناد چیزی به غیر خدا بودیم آن را بر مجاز عقلی حمل کنیم و حق نداریم آنها را تکفیر کنیم چراکه مجاز عقلی در کتاب و سـنت اسـتعمال می‌شود و بیان این عبارات از موحد کافی است که ما این اسناد را مجازی بدانیم؛ زیرا اعتقاد صحیح موحّد این است که خداوند خالق بندگان و عمل آنهاست و هیـچ احـدی جز او- چه زنـده و چه مرده- تأثیرگـذار نمی‌باشـد و این معنی توحیـد است و در غیر این صـورت فرد دچـار شـرک می‌شود و در میان مسـلمین هیچ‌کس نیست که معتقد به مشارکت افراد با خدا در انجام یا ترک کاری یا روزی‌بخشی یا زنده کردن و میرانـدن و از این قبیل الفاظ توهین‌آمیز باشـد؛ بنابراین مقصود افرادی که چنین می گوینـد شـفیع قرار دادن این وسائل نزد خداوند است و

۱- هرکس اسلام آورد و رو به قبله ما بایستد و همانند ما نمازگزارد وذبح ما را بخورد مسلمان است و در حمایت خدا و رسول قرار دارد؛ پس ذمه الهی را در موردش نقض نکنید.

ص: ۱۰۱

هدف فقط خداوند است و هیچ مسلمانی اعتقاد ندارد که اگر از فردی درخواست می‌کند آن فرد بدون توجه دور یا نزدیک به خدا قادر به انجام یا ترک کاری باشد یا با توجهی که نوعی شرک در آن باشد چنین کاری را انجام می‌دهد و به خدا پناه می‌بریم که مسلمانی را به‌خاطر خطا یا جهل یا فراموشی یا اجتهاد متهم به شرک یا کفر کنیم.

و باید گفت: اگر بسیاری از این افراد در این‌که به‌صورت مستقیم از حضرت رسول، طلب شفاعت، بخشش، بهشت، سعادت و شفا می‌کنند، خطای در تعبیر دارند اما در توحیدشان دچار خطا نشده‌اند؛ زیرا مقصود شفاعت این وسائل، نزد خداوند است گویا که می‌گوید: ای رسول خدا، از خدا بخواه که مرا ببخشد.

و مسلّم است که حضرت نه به‌صورت مستقل و نه با استفاده از توان‌خویش، بلکه با اجازه، امر و قدرت الهی آن را انجام می‌دهد. ایشان بنده مأموری است مقام و منزلت خاصی نزد خداوند دارد و به‌واسطه کرامت اوست که همه مردمی که به او ایمان دارند و رسالتش را تصدیق می‌کنند و فضل و کرامتش را باور دارند، به خدا متوسل می‌شوند.

از همین روست که می‌بینی حضرت صلی الله علیه و آله در برخی اوقات، وقتی از طریق وحی یا حالت افراد متوجه شود که سائل یا شنونده نقصی در اعتقادش دارد، هشدار می‌دهد.

در یک‌جا آگاهی می‌دهد که سید فرزندان آدم است و در

ص: ۱۰۲

جای دیگر می‌فرماید که سید و آقا فقط خداست، در یک موقعیت به او استغاثه می‌جویند و خود به آنها می‌آموزد که به او متوسل شوند و در موقعیتی دیگر می‌گوید استغاثه فقط به درگاه خداست نه به من!

نتیجه این‌که، استغاثه‌کننده‌ای که اعتقاد به قدرت خلق و ایجاد برای غیر خدا ندارد، کافر نیست و فرق قائل شدن بین مرده وزنده اولیا، بی‌معنی است بنابراین اگر اعتقاد به قدرت ایجاد توسط غیر خدا را داشته باشد کفر ورزیده و این برخلاف نظر معتزله است که می‌گویند انسان افعال را خلق می‌کند و اگر اعتقاد داشته باشد که این ولی سبب است یا از خداوند این قدرت را کسب کرده است حکم به کفر او نمی‌شود.

باتوجه به این سببیت، برای مرده نیز ممکن است و می‌تواند با دعا آن را کسب کند و ارواح برای نزدیکان خود دعا می‌کنند.

وپیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «إن أعمالکم تعرض علی أقاربکم وعشائرکم من الأموات فإن کان خیراً استبشروا وإن کان غیر ذلک قالوا: اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم کما هدیتنا». (۱)

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶۵؛ اعمال شما بر بستگان مرده‌تان عرضه می‌شود اگر خیر باشد از آن شاد می‌شوند و اگر جز این باشد می‌گویند: خدایا! قبل از آن‌که جانشان را بگیری آنها را به همان راه که ما را هدایت کردی، رهنمون ساز.

ص: ۱۰۳

باب دوّم: مباحث نبوی

اشاره

در این باب به خصائص پیامبر صلی الله علیه و آله، حقیقت نبوت، حقیقت انسانی پیامبر و مفهوم تبرک به پیامبر پرداخته شده است.

ص: ۱۰۴

ص: ۱۰۵

خصائص محمدی و موضع علما

علما به خصوصیات پیامبر، توجه بسیار نموده‌اند و در این زمینه تألیفات، شروح و جمع‌آوری‌هایی انجام گرفته و گاه به‌طور خاص به این مبحث پرداخته‌اند که مشهورترین و کامل‌ترین آنها «الخصائص الکبری» تألیف «جلال‌الدین سیوطی» است. این خصوصیات بسیار زیاد است که برخی دارای سند صحیح و برخی بدون سند صحیح و برخی دیگر نیز مورد اختلاف علما است؛ زیرا بعضی سند آن را صحیح و بعضی غیرصحیح می‌دانند و سند برخی روایات دیگر مورد اختلاف است.

بحث در مورد این روایات از قدیم‌الأیام در میان علما جریان داشته است، برخی آن روایات را درست، برخی اشتباه، بعضی صحیح و بعضی دیگر باطل دانسته‌اند؛ اما

ص: ۱۰۶

بحث در حد کفر و ایمان نبوده است؛ چراکه علما در بسیاری از احادیث با هم اختلاف دارند و با یکدیگر در مورد صحیح، ضعیف یا مردود بودن آن بحث می‌کنند و این اختلاف به‌دلیل تفاوت دیدگاه آنان در مورد ارزیابی سند یا نقد رجال آن است.

اگر به کتاب‌های گذشتگان مراجعه کنیم می‌بینیم که بسیاری از علمای امت و پیشوایان فقه، برخی خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله را در کتاب‌هایشان می‌آورند و گاه به مسائل عجیب و غریبی اشاره می‌کنند که اگر پژوهشگر بخواهد برای قبول آنها بر صحت سندش تکیه کند، جز مقدار بسیار کمی- از بسیاری از آن‌چه ذکر کرده‌اند- برایش نخواهد ماند. و این شیوه تماماً با تکیه بر اصولی که علما در این باب وضع کرده‌اند، به کار گرفته می‌شود.

«ابن القیم» خصوصیت عجیب و غریبی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و آن را به پیشوایان سلف نسبت می‌دهد بدین بیان:

قاضی گفته است: مروزی کتابی در فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف کرده و در آن از بر عرش نشاندن پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته است.

و از خصائص پیامبر صلی الله علیه و آله است که همه خلقت، از آدم به بعد، بر او عرضه گردیدند؛ همان‌گونه که اسامی همه

ص: ۱۰۷

اشیا بر آدم آموخته شد به دلیل روایت دیلمی که می گوید:

«مثلت لی الدنیا بالماء والطین، فعلمت الأشیاء کلّها»؛ (۱) و همه امت بر او عرضه شدند و او آنها را دید چنان‌که در حدیث طبرانی است: «عرضت علیّ أمتی البارحة لدی هذه الحجرة أولها إلی آخرها صوروا لی بالماء والطین حتی أنّی لأعرض بالإنسان منهم من أحدکم بصاحبه»؛ (۲) و همه آن‌چه در امت او واقع می‌شود تا روز قیامت بر او عرضه شده همان‌گونه که در حدیث احمد است: «أدریت ما تلقی أمتی بعد وسفک بعضهم دماء بعض». (۳) از جمله سخنان صاحب کتاب این است که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای زن و مرد مستحب است به دلیل روایت دارقطنی از ابن عمر که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل‌کرده: «من حج وزار قبری بعد وفاتی وکأنّها زارنی فی حیاتی». (۴)

۱- البهوتی، کشف القناع، ج ۵، ص ۳۶؛ هنگامی که دنیا بین آب و گل‌بود بر من عرضه شد و همه‌چیز را دانستم.

۲- همان؛ روز گذشته کنار این حجر همه امت از اول تا آخر بر من‌عرض گردید و از آغاز خلقت و حالت آب و گل بودن آن بر من تصویر شد به‌گونه‌ای که من افراد را بیش از دوستانشان می‌شناسم.

۳- وضعیتی که امتم پس از من با آن مواجه می‌شوند و این‌که چگونه خون یکدیگر را می‌ریزند به من نشان داده شد.

۴- کسی که حج کند و پس از وفاتم به زیارت قبر من بیاید، مانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده باشد.

ص: ۱۰۸

بهشتی که زیر پای مادران است، چگونه نمی‌تواند تحت فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؟

از دیگر خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد بحث میان اهل علم است این است که پیامبر صلی الله علیه و آله زمین بهشت را تقسیم می کند. این خصوصیات را «سیوطی»، «قسطلانی» و «زرقانی در شرحی که بر المواهب اللدنیه دارد»، نقل کرده‌اند.

طبیعی است که این تقسیم کردن برای افراد شایسته موحّد و به اذن الهی است که این اذن یا از طریق وحی، یا الهام یا تفویض اختیار از جانب خداوند صورت می‌پذیرد و به این مطلب در سخن حضرت اشاره شده: «انّما أنا قاسم واللّٰه معطی». (۱) و اگر این تعبیر که بهشت زیر پای مادران است، صحیح باشد چگونه صحیح نیست که بهشت تحت فرمان حضرت یا زیر پای ایشان باشد؟ و معنی هردو کلام یکی است و هر طلبه‌ای با پایین‌ترین درجات علمی آن را درمی‌یابد.

درواقع تعبیر مذکور مجازی است به این مفهوم که برای رسیدن به بهشت باید به پدر و مادر و خصوصاً مادر نیکی نمود و همین تعبیر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی محبت، اطاعت و موالات اوست.

۱- من فقط تقسیم‌کننده هستم و خداوند است که می‌بخشد.

ص: ۱۰۹

اسناد دخول به بهشت، در دست پیامبر صلی الله علیه و آله

از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«یوضع للأنبیاء منابر من نور یجلسون علیها ویبقی منبری لا أجلس علیه أو قال: لا أقعد علیه قائماً بین یدی ربّی مخافهٔ أن یبعث بی إلی الجنهٔ وتبقی أمتی بعدی فأقول: یا ربّ أمتی، أمتی.

فیقول اللّه عزّ وجلّ: یا محمّد! ما ترید أن أصنع بأمتک؟ فأقول یا ربّ عجّل حسابهم فیدعی بهم فیحاسبون، فمنهم من یدخل الجنهٔ برحمهٔ اللّه، ومنهم من یدخل الجنهٔ بشفاعتی، فما أزال أشفع حتی أعطی صکاکاً برجال قد بعث بهم إلی النار وآتی ان ملکاً خازن النار فیقول: یا محمّد! ما ترکت للنار لغضب ربّک فی أمتک من نقمهٔ». (۱)

۱- روز قیامت منابری از نور برای انبیا قرار داده می‌شود که بر آن می‌نشینند؛ ولی من بر منبر خویش نمی‌نشینم از ترس این‌که مرا به بهشت ببرند و امتم بیرون بمانند، نزد پروردگار می‌ایستم و می‌گویم: ای پروردگار من! امتم، امتم، خداوند می‌فرماید: می‌خواهی با امتت چه کنم؟ و من می‌گویم حساب‌رسی آنها را جلو بینداز؛ پس امت را می‌خوانند و حساب‌رسی می‌کنند، برخی با رحمت حق وارد بهشت می‌شوند و برخی با شفاعت من و پیوسته شفاعت می‌کنم تا این‌که اسناد آزادی افرادی که به‌سوی آتش برده می‌شوند را دریافت می‌کنم و در این‌جا نگهبان جهنم می‌گوید: ای محمد! هیچ نقمتی را برای خشم پروردگارت باقی ننهادی.

عطای بهشت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایتی از جابر آمده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتیم: بر چه چیز با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: «علی السمع والطاعهٔ فی النشاط والکسل وعلی النفقهٔ فی العسر والیسر وعلی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر ولکم الجنهٔ». (۱) ابن حجر نقل می‌کند که «احمد» گونه دیگری را نیز از جابر نقل کرده است که عباس دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود، وقتی بیعت پایان یافت حضرت فرمود: گرفتی و عطا کرده شدی. (۲) این روایت را احمد آورده است (۳) و معنایش چنین است که بیعت کردی و بهشت به تو عطا شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بهشت را می‌فروشد و عثمان آن را می‌خرد

از ابوهریره نقل شده است: عثمان دوبار بهشت را از پیامبر صلی الله علیه و آله خرید؛ یک بار وقتی حق خود را در حفر چاه

۱- با من بر اطاعت و فرمانبری در غم و شادی و بر انفاق در تنگدستی و بر امر به معروف و نهی از منکر پیمان بندید تا بهشت را برای شما ضمانت کنم.

۲- فتح‌الباری، ج ۷، ص ۲۲۳

۳- مجمع‌الزوائد، ج ۶، ص ۴۸

ص: ۱۱۱

معونه فروخت و بار دیگر وقتی لشکر العسرهٔ را تجهیز و مهیا نمود. (۱) و هر عاقلی می‌داند که بهشت در ملکیت خدای سبحان است و هیچ‌کس حقّ ملکیت و تصرف در آن را با هر مقام و منزلتی که باشد ندارد، نه پیامبران و نه رسول و نه فرشتگان؛ ولی خداوند سبحان بر پیامبران منّت می‌نهد و عطایی به آنها می‌کند که آنها را متمایز از سایر مخلوقات می‌سازد و این عطا، به‌خاطر کرامت و جایگاه بلند آن‌ها، نزد خداوند است.

مرا بی‌جا ستایش نکنید

بعضی از مردم از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

«لا تطرونی کما أطرت النصاری عیسی بن مریم»؛ (۲) چنین برداشت کرده‌اند که پیامبر از مدح خویش نهی نموده‌اند و این مطلب را إطراء و غلو که مذموم و منتهی به شرک می‌شود، گرفته‌اند. و چنین پنداشته‌اند که هرکس حضرت را مدح کند و او را از حدّ سایر انسان‌ها بالاتر بداند و یا برتر دانستن او از سایرین، حضرت را بستاید، بدعت‌گذار است و مخالف سنت سید مرسلین عمل نموده است.

۱- این روایت را حاکم در مستدرک آورده و آن را صحیح دانسته است؛ ج ۳، ص ۱۰۷

۲- مرا آن‌گونه که نصارا «عیسی بن مریم» را مدح کردند، مدح نکنید.

ص: ۱۱۲

این برداشت، نادرست و دلالت بر کوته‌فکری صاحبش دارد، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله نهی از ستایشگری، همچون ستایش نصارا نمود که به فرزند مریم نسبت دارند که پسر خداست.

بنابراین هرکس ثناگویی و توصیفی که نصارا نسبت به پیامبرشان داشتند در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله انجام دهد، مانند آنها می‌باشد.

اما اگر کسی حضرت را به‌گونه‌ای مدح و وصف کند که از حدود بشریت خارج نشود و اعتقاد به بندگی و رسالت حضرت داشته باشد و مدح او به دور از اعتقاد نصرانیت باشد، بدون شک چنین فردی از موحّدترین مردم است.

خودخداوند نیزبه‌مدح‌پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته‌وفرموده است:

«وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»؛ (۱)

و مردم را امر کرده که در سخن گفتن و جواب دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله ادب را رعایت کنند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ»؛ (۲)

و از این‌که با او مانند یکدیگر معامله کنیم و مثل سایرین او را ندا کنیم ما را نهی کرده است:

«إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ». (۳)

۱- تو اخلاقی بس بزرگ داری.

۲- حجرات: ۲؛ ای مؤمنان صدای خود را از رسول خدا بلندتر نسازید.

۳- نور: ۶۳؛ بدانسان که یکدیگر را می‌خوانید، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار ندهید.

ص: ۱۱۳

خود پیامبر نیز خویشتن را چنین مدح می‌کرد:

«أنا خیر أصحاب الیمین، أنا خیرالسابقین، أنا أتقی ولد آدم وأکرمهم علی اللَّه ولا فخر». (۱) ما در این‌جا تنها به صفاتی که پیامبر را از سایر انسان‌ها ممتاز می‌کند اشاره می‌کنیم.

پیامبران هم بشرند ولی ...

مردم چنین می‌پندارند که پیامبران صلی الله علیه و آله با سایر انسان‌ها در همه احوال و اعراض مساوی هستند در حالی که این فکر به‌شدت اشتباه و جاهلانه است و ادله صحیح کتاب و سنت آن را رد می‌کند.

پیامبران گرچه با دیگر انسانها درحقیقت بشر بودن مشترک هستند و به این امر قرآن اشاره می‌فرماید:

«أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ». (۲)

ولی در بسیاری از صفات و اعراض با مردم متفاوتند و اگر جز این بود مزیت بشر بودن آنها عین معجزه است چراکه در حالی که بشر هستند و از جنس آدمیانند، ولی

۱- من بهترین اصحاب یمین هستم، من بهترین سابقین و باتقواترین آنها و گرامی‌ترین آنها نزد خداوند هستم این هیچ فخری ندارد. این روایت را ترمذی آورده است.

۲- کهف: ۱۱۰؛ بگو من بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود.

ص: ۱۱۴

به‌گونه‌ای متفاوت از آنها هستند که هیچ‌کس به گرد آنها نمی‌رسد. و از این منظر است که اگر به آنها تنها به‌عنوان یک بشر عادی نگریسته شود، نگرش جاهلانه و مشرکانه است.

از جمله این نگرش‌ها، نگاه قوم نوح در حق اوست که خداوند از آنها حکایت می‌کند:

«فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَراکَ إِلَّا بَشَراً». (۱)

و برخاسته از همین نگرش‌هاست سخن قوم موسی و عیسی در مورد آنها:

«فَقالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَقَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ».

یا سخن اصحاب ثمود آن‌گاه که خداوند حکایت می‌کند:

«ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآیَةٍ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ». (۲)

یا سخن اصحاب الأیکه به پیامبرشان شعیب:

«قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ وَ ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَ إِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ». (۳)

همان‌طور که سخن مشرکان در مورد حضرت

۱- هود: ۲۷؛ سران کافر قومش گفتند: ما تو را بیش از یک انسان مشابه خودمان نمی‌دانیم.

۲- شعرا: ۱۵۴؛ تو جز بشری همانند ما نیستی، پس اگر راست می‌گویی، نشانه‌ای بیاور.

۳- شعرا: ۱۸۶؛ گفتند: تو مورد سحر و جادو واقع شده‌ای! تو بشری همانند مایی و ما تو را دروغگو می‌پنداریم؟!

ص: ۱۱۵

محمد صلی الله علیه و آله که با نگاه بشریت صرف به حضرت نگریسته و گفتند:

«وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ». (۱)

– برخی خصائص انحصاری پیامبر:

پیامبر آن‌چه را ما نمی‌بینیم، می‌بیند و آن‌چه را نمی‌شنویم می‌شنود

از ابوذر نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إنی أری ما لا ترون وأسمع ما لا تسمعون، أطّت السماء وحقّ لها أن تئطّ والذی نفسی بیده ما فیها موضع أربع أصابع إلّاوفیه ملك واضع جبهته ساجد للّٰهوالله لو تعلمون ما أعلم لضحکتم قلیلًا ولبکیتم کثیراً وما تلذذتم بالنساء علی الفرشات ولخرجتم إلی الصعدات تجأرون إلی اللّٰه». (۲)

۱- فرقان: ۷؛ گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود.

۲- من آن‌چه را شما نمی‌بینید می‌بینم و آن‌چه را نمی‌شنوید می‌شنوم، آسمان می‌خروشد و حق دارد و چنین کند. قسم به آن‌که جان من به دست اوست که به فاصله هر چهار انگشتی، فرشته‌ای در آسمان پیشانی به سجده می‌ساید. به‌خدا قسم اگر آن‌چه را من می‌دانم شما می‌دانستید کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید و از هم‌بستری با زنان لذت نمی‌بردید و بر بلندی‌ها رفته و به خدا پناه می‌جستید.

ص: ۱۱۶

سایه حضرت صلی الله علیه و آله

حکیم ترمذی از ذکوان نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله نه در نور ماه و نه در نور خورشید سایه‌ای نداشت و ابن سبع می‌گوید: از خصائص حضرت صلی الله علیه و آله این بود که سایه‌اش بر زمین نمی‌افتاد؛ زیرا او نور بود و در زیر نور خورشید و ماه سایه‌ای از او دیده نمی‌شد. برخی گفته‌اند شاهد این امر کلام حضرت است در مسألت از خدا: واجعلنی نوراً.

خواب حضرت

شیخان از عایشه نقل کرده‌اند که به حضرت عرض کرد:

ای رسول خدا آیا قبل از نماز وتر می‌خوابی؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «انّ عینیّ تنامان ولا ینام قلبی». (۱) چنان‌که از انس بن مالک نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تنام عینی ولا ینام قلبی». و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «الأنبیاء تنام أعینهم ولا تنام قلوبهم». (۲)

دوری پیامبر صلی الله علیه و آله از احتلام

طبرانی از طریق عکرمه، از انس و ابن عباس و همچنین دینوری در المجالسه، از طریق مجاهد و از قول ابن عباس

۱- چشمانم می‌خوابد ولی قلبم نمی‌خوابد.

۲- چشمان انبیا به خواب می‌رود اما قلبشان بیدار است.

ص: ۱۱۷

آورده است که هیچ پیامبری محتلم نگردیده چراکه احتلام از شیطان است.

مفهوم تبرک

بسیاری از مردم در شناخت واقعیت تبرک به پیامبر صلی الله علیه و آله و آثار حضرت و تبرک به اهل بیت ایشان و وارثان حضرت از جمله علما و اولیا دچار اشتباه هستند و هرکس که چنین شیوه‌ای داشته باشد را متهم به شرک و گمراهی می‌کنند همان‌گونه که با هر چیز جدیدی تنگ‌نظرانه و کوته‌فکرانه برخورد می‌کنند.

پیش از آن‌که دلایل و شواهد جواز؛ بلکه شرعی بودن این امر را بیان کنیم باید بدانیم تبرک همان توسل به خداوند سبحان است، به‌وسیله آن‌چه مورد تبرک قرار می‌گیرد، چه شخص باشد و چه مکان یا اثر او.

تبرک به اشخاص از این جهت است که اعتقاد داریم آنها نزد خداوند فضیلت و تقرب دارند ضمن این‌که معتقدیم که بدون اذن الهی نمی‌توانند خیری برسانند یا شری را دفع نمایند.

و اما تبرک به آثار از این رو است که آنها را منتسب به آن اشخاص می‌بینیم و به‌خاطر شرافت اشخاص، شرافت یافته و بزرگ و محبوب و دارای ارزش گردیده است.

مکان‌ها نیز به‌صورت ذاتی فضیلتی ندارند؛ بلکه

ص: ۱۱۸

به‌خاطر خیراتی که در آنها واقع شـده یا انجام گرفته؛ مانند نماز، روزه و عباداتی که بندگان صالح بجای آورده‌اند مورد تبرک قرار می گیرنـد؛ زیرا به‌سبب این اعمال رحمت در آن مکان‌ها نازل می گردد، فرشـتگان حضور می‌یابند و آرامش آن‌جا را فرامی گیرد و این همان برکتی است که در آن مکان‌ها از خدا طلب می گردد.

انسـان بـا قرار گرفتن در چنین مکان‌هـایی و بـا تـوجه پیـدا کردن به خداونـد، دعـا و اسـتغفار، خود را در معرض چنین برکـاتی‌قرار می‌دهـد و برایش حوادث بزرگ و مناسبت‌های گرانقـدری که جان‌هـا را به حرکت می‌آورد و همت‌ها را متعالی می‌سازد، یادآور می‌شود و تلاـش می کنـد که خود را مشابه صالحان و اهل فلاح قرار دهـد. اینک به برخی از روایات که در مورد برکت است توجه می کنیم.

تبرک به مو، آب دهان، عرق و آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

از جعفر بن عبـداللّه بن حکم، نقل شـده که خالد بن ولید کلاهخودش را روز جنگ یرموک گم کرد، هرچه گشـتند آن را نیافتند؛ پس از مدتی گشتن کلاهخودی کهنه یافتند.

خالد می گوید: وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله عمره بجای آورد سـرش را تراشـید و مردم هریک مبادرت به جمع کردن بخشـی از موی پیامبر نمودند، من هم موی جلوی پیشانی حضرت را

ص: ۱۱۹

برداشته و در کلاهخودم قرار دادم. پس از آن در هیچ جنگی حضور نیافتم که آن کلاهخود همراهم باشد مگر این‌که به پیروزی دست می‌یافتم.

عروهٔ بن مسعود از حالات صحابه، با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید

امام بخاری نقل کرده که عروه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نگریست و می‌گفت: به خدا قسم هیچ آب‌وضویی از پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌ریخت مگر آن‌که در کف اصحاب قرار می‌گرفت و آن را بر صورت و بدن خود می‌مالیدند، و هرگاه به آنها دستوری می‌داد به سرعت به آن اقدام می‌کردند و هرگاه وضو می‌گرفت نزدیک بود که برای به‌دست آوردن آب وضویش با هم درگیر شوند و هنگام سخن گفتن صدایشان را نزد او پایین می‌آوردند، و به احترام حضرت به‌گونه‌ای تیز و خیره، به او نمی‌نگریستند.

سپس عروه به‌سوی دوستانش بازگشت و گفت: ای مردم، به خدا قسم که من بر پادشاهانی از قبیل قیصر و کسری و نجاشی وارد شده‌ام و به‌خدا سوگند که هیچ پادشاهی را ندیدم که مانند محمد، یارانش او را بزرگ بدارند (و سپس آن‌چه دیده بود نقل کرد). این روایت را بخاری در کتاب شروط، باب شروط جهاد آورده است. (۱)

۱- فتح‌الباری، ج ۵، ص ۳۳۰

ص: ۱۲۰

تبرک به موی پیامبر صلی الله علیه و آله:

پیامبر صلی الله علیه و آله مویش را بین مردم تقسیم می‌کرد

مسلم در حدیثی از انس نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله وارد منی شدند و پس از بازگشت از رمی جمرات به محل سکونت خود در منی آمده و قربانی کردند؛ سپس به حلق‌کننده سرشان اشاره نموده و فرمودند بگیر و با اشاره به چپ و راست شروع به بخشیدن آن موها به مردم کردند.

توزیع تک‌تک موهای پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایت «حفص» که «مسلم» آن‌را آورده است چنین آمده: پس شروع کرد از موهای سمت راست سر و آنها را تک‌تک و دوتادوتا بین مردم توزیع کرد سپس فرمود در مورد قسمت چپ هم، چنین کنند.

ابوبکر در روایتی از حفص چنین آورده است: حضرت به حلق‌کننده فرمود: و اشاره به سمت راست سرش فرمود و موی آن را بین کسانی که همراه حضرت بودند تقسیم کرد، سپس برای جانب چپ به او اشاره کرد و پس از تراشیدن آن را به «ام سلیم» داد.

تبرک به عرق پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۱

«عثمان» از «انس» نقل کرده که‌ام سلیم برای پیامبر فرشی پهن می‌کرد تا حضرت روی آن بخوابند و هنگامی که حضرت به خواب قیلوله می‌رفت از عرق و موی حضرت برداشته و در شیشه‌ای می‌ریخت و سپس آن را در تُنگ در داری نگه می‌داشت؛ لذا وقتی زمان وفاتِ انس بن مالک، فرارسید وصیت کرد که مقداری از آن را در حنوط او قرار دهند و چنین کردند. (۱)

تبرک جستن به پیامبر صلی الله علیه و آله، با مسح نمودن ایشان

از «عبدالرحمان بن ابی لیلی» به نقل از پدرش آمده است:

«اسید بن حضیر» مردی صالح و خنده‌رو و ملیحی بود؛ یک بار که نزد رسول خدا بود برای مردم لطیفه می‌گفت و آنها را می‌خنداند حضرت به پشت او کوبید. او به حضرت گفت: از ضربه‌ات احساس درد کردم. حضرت فرمود:

قصاص کن، گفت: شما لباس بر تن دارید و من ضربه را بر بدن بدون لباس احساس کردم. حضرت پیراهن خود را بالا زدند و او حضرت را در آغوش گرفت و شروع به بوسیدن کمر حضرت کرد و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، من همین را می‌خواستم.

۱- این روایت را بخاری در کتاب «استئذان من زار قوماً ...» آورده است.

ص: ۱۲۲

تبرک به مواضعی که حضرت لمس نموده‌اند

تبرك به جایی که دهان پیامبر صلی الله علیه و آله به آن رسیده است

امام احمد و دیگران از انس نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ام سلیم وارد شد و مشکی در اتاق آویخته بود، حضرت از دهانه آن مشک نوشید، پس از آن، ام سلیم دهانه مشک را برید و ما برای تبرك نزد خود نگه داشتیم. معنی روایت این است که ام‌سلیم محل نوشیدن پیامبر را بریده و به عنوان تبرك به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود نگه داشته است.

تبرك، با بوسیدن دستی که به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد

«یحیی بن حارث ذماری» می‌گوید: واثلهٔ بن اسقع را دیدم و از او پرسیدم: آیا با همین دستت با رسول خدا بیعت کردی؟ گفت: بله، گفتم: دستت را بده تا ببوسم و او چنین کرد.

تبرك جستن به آن‌چه دست پیامبر صلی الله علیه و آله به آن رسیده است

از «صفیهٔ بنت مجزأه» نقل شده که بخشی از موی جلوی پیشانی ابومحذره آن‌قدر بلند شده بود که وقتی می‌نشست به زمین می‌رسید. به او گفتند: چرا آن را کوتاه

ص: ۱۲۳

نمی کنی؟ گفت: زیرا دست رسول خدا صلی الله علیه و آله آن رالمس کرده و تا زنده هستم آن را نخواهم چید.

از «ابوبرده» نقل شده: وارد مدینه شدم و «عبداللَّه بن سلام» مرا ملاقات کرد و گفت: به منزل من بیا تا در ظرفی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نوشیده به تو نوشیدنی دهم و در مسجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده نماز گزاری؛ پس با او رهسپار شدم او خرما و نوشیدنی به من داد و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردم.

تبرک به منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله

«قاضی عیاض» می گوید: ابن عمر را دیدند که دست بر محلی که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند می‌مالید و آن را به‌صورت خود می کشید.

ابن تیمیه نیز این روایت را از امام احمد نقل کرده که در مسح منبر و برآمدگی کنار آن اجازه داده شده و بیان نموده که ابن عمر و سعید بن مسیب و یحیی بن سعید که از فقهای مدینه بودند چنین می کردند.

تبرک به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگامی که زمان وفات عمر بن خطاب فرا رسید به فرزندش عبداللَّه گفت: نزد ام‌المؤمنین عایشه برو و بگو عمر به تو سلام می‌رساند و نگو امیرالمؤمنین چراکه امروز

ص: ۱۲۴

من امیرالمؤمنین نیستم و بگو که عمر اجازه می‌خواهد که در کنار دو یار خود دفن شود، او چنین کرد و بر عایشه وارد شد و او را گریان دید. گفت: عمر سلام می‌رساند و اجازه می‌خواهد که نزد دو دوست خود دفن شود. عایشه گفت: من این محل را برای خودم می‌خواستم، ولی امروز او را بر خودم مقدم می‌دارم. هنگامی که ابن عمر بازگشت، گفتند این عبداللّٰه بن عمر است که می‌آید.

عمر گفت: مرا بلند کنید. فردی او را به خود تکیه داد و بلند کرد. عمر گفت: چه خبر؟ فرزندش گفت: آن‌چه امیرمؤمنان دوست دارد، اجازه داده شد، عمر گفت:

الحمد للّٰه، هیچ چیزی برای من مهم‌تر از این نبود، هنگامی که قبض روح شدم مرا نزد قبر ببرید سپس سلام کرده و بگویید: عمر اجازه می‌خواهد، پس اگر اجازه داده شد مرا داخل کنید و اگر عایشه قبول نکرد مرا به قبرستان مسلمانان ببرید.

و از «احمد بن حنبل» در مورد مسّ قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن سؤال شد و او در این امر اشکالی ندیده است. (۱) و اگر گفته شود چرا صحابه چنین کاری را انجام نمی‌دادند؟ باید گفت: زیرا آنها در زمان حیات، حضرت را دیده بودند از محضرش بهره‌مند شده و دست حضرت

۱- این روایت را فرزندش عبداللّٰه بن احمد نقل کرده است.

ص: ۱۲۵

را بوسیده بودند و حتی نزدیک بود که بر سر آب وضویش با هم درگیر شوند همچنان‌که موی حضرت را روز حج اکبر بین خویش تقسیم نمودند و هرگاه که ترشحی (از قبیل آب وضو یا ...) از حضرت خارج می‌شد با دست خویش از آن استقبال کرده و بر چهره خود می‌مالیدند. و ما که چنین بهره وافری را از حیات حضرت نداشته‌ایم با قرار گرفتن کنار ضریح پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگداشت آن و لمس و بوسیدن آن حضرت بهره‌مند می‌شویم. آیا ندیدی چگونه «ثابت‌البنانی» دست انس بن مالك را بوسیده و بر صورت خود می‌نهاد و می‌گفت: این دستی است که دست رسول خدا را لمس کرده است.

آیا ندیدی که صحابه به‌خاطر شدت محبتشان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا می‌شود برای تو سجده کنیم؟ و حضرت فرمود: نه و اگر حضرت اجازه می‌دادند آنها سجده می‌کردند؛ البته نه سجده عبادت، بلکه سجده اجلال و اکرام؛ همان‌گونه که برادران یوسف برای یوسف سجده کردند. همچنین سجده بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اگر برای تعظیم و تکریم باشد، موجب کفر نمی‌شود؛ بلکه سجده‌کننده معصیت نموده و باید دانست که از چنین کاری نهی شده، همان‌طور که از نماز به‌سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی گردیده است.

ص: ۱۲۶

تبرک به تابوت

خداوند تعالی در قرآن کریم فضیلت تابوت را ذکر کرده است:

«وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَهَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّهٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَهُ». (۱)

و خلاصه قصه چنین است که این تابوت نزد بنی‌اسرائیل بود و به‌وسیله آن طلب نصرت می‌کردند و به خداوند متوسل می‌شدند به دلیل آثاری که در آن بود، و این دقیقاً همان تبرکی است که مدّ نظر ماست و خداوند تعالی محتویات تابوت را بیان کرده می‌فرماید:

«وَ بَقِیَّهٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ».

و این بقیه از آل موسی و هارون، عصای موسی و مقداری از لباس موسی و هارون و کفش او و برگه‌هایی از تورات و طشت بوده است، آن‌گونه که مفسران و مورخانی مانند ابن کثیر، قرطبی، سیوطی و طبری گفته‌اند که باید به آن منابع رجوع شود. و این امر دلالت بر مفاهیم بسیاری دارد از جمله: توسل به آثار صالحان از جمله حفظ کردن آن آثار و همچنین تبرک جستن به آن آثار.

۱- بقره: ۲۸۴؛ پیامبرشان به آنها گفت: نشانه پادشاهی او تابوتی است که در آن آرامش از جانب پروردگار و بقیه آثار خاندان موسی و هارون وجود دارد و فرشتگان آن را به‌دوش می‌کشند.

ص: ۱۲۷

تبرک‌جویی امام احمد و تأیید حافظ ذهبی

عبداللّٰه بن احمد می‌گوید: پدرم را دیدم که مویی از پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بر لب می‌نهد و می‌بوسد، زمانی دیگر بر چشم می‌گذارد یا در آب فرومی‌برد و از آن آب می‌نوشد و طلب شفا می‌کند.

همچنین دیدم که مقداری از موی جلوی سر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و در آب شستشو داد و سپس از آن نوشید.

و دیدم که از آب زمزم به نیت شفا می‌نوشد و آن را به‌صورت و دستانش می‌مالد. بنده می‌گویم: آن سخت‌گیر و انکار کننده کجاست که ببیند وقتی فرزند احمد بن حنبل از پدرش در مورد لمس برآمدگی منبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد می‌گوید اشکال ندارد (خداوند ما و شما را از آرای خوارج و بدعت گذاران حفظ فرماید).

خلاصه

حاصل و نتیجه این اخبار و روایات این است که تبرک به پیامبر و آثار او یا هر چیزی که منتسب به اوست، سنتی بزرگ و شیوه‌ای پسندیده و مشروع است و برای ثبوت این امر شیوه برگزیدگان صحابه و تأیید پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت می‌کند؛ بلکه بالاتر از این، دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در وهله‌ای و اشاره حضرت به انجام آن کار در وهله‌ای دیگر، حجت است.

ص: ۱۲۸

روایات ذکرشده بیانگر کذب کسانی است که به این امور- کسی از صحابه جز «ابن عمر»- توجه نداشته و عمل ننموده است و گفته‌اند که احدی از صحابه موافق «ابن عمر» نبوده است.

این قول یا از روی جهل است یا کذب و یا تلبیس؛ زیرا بسیاری از صحابه غیر از «ابن عمر» اهتمام به تبرک داشته و انجام می‌دادند و از جمله آنها خلفای راشدین، ام سلمه، خالد بن ولید، واثلهٔ بن اسقع، سلمهٔ بن أکوع، انس بن مالک، ام سلیم، اسید بن حضیر، سواد بن غزیه، سواد بن عمرو، عبداللَّه بن سلام، ابوموسی، عبداللَّه بن زبیر، سفینهٔ مولی النبی صلی الله علیه و آله، سره، خادم أم سلمه، مالک بن سنان، اسماء بنت أبی‌بکر، أبومحذوره و مالک بن انس و بزرگان مدینه، مانند: سعید بن مسیب و یحیی بن سعید را می‌توان نام برد.

ص: ۱۲۹

باب سوّم: مباحث متفرقه

اشاره

مسائل گوناگون و از جمله: مشروعیت زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و موضوعات مرتبط به آن از قبیل آثار و مشاهد و مناسبتها

ص: ۱۳۰

ص: ۱۳۱

زندگی برزخی، زندگی حقیقی

آیات روشن و احادیث مشهور و صحیح بیان می‌دارد که زنـدگی برزخی زندگی حقیقی است و این حیات واقعی با مرگ منافاتی ندارد همان‌گونه که در کتاب خداوند عزیز آمده است:

«وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ» (۱)

؛ «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» (۲)

این‌که می‌گوییم زنـدگی برزخی حقیقی است، یعنی خیالی یا مثالی نیست چنان‌که ملحـدان گمان کرده‌اند؛ ملحدانی که عقول آنها از امور محسوس و مادی فراتر نمی‌رود و توان دریافت امور غیبی و کیفیت قدرت الهی «جلّ جلاله» را ندارند.

تأمّلی کوتاه در این سخن که زندگی برزخی حقیقی

۱- قبل از تو هیچ انسانی را جاودانه نساختیم.

۲- تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد.

ص: ۱۳۲

است کمترین اشکالی را برای اشخاص- حتی آنها که قدرت فهم کمی دارند-، باقی نمی‌گذارد. کلمه حقیقت به‌معنی نفی باطل و دور کردن توهّم و خیالی است که گاه در ذهن انسان مردد و شک‌کننده، در مورد برزخ و آخرت یا عوالم نشر و بعث و حشر و حساب، به‌وجود می‌آید.

از جمله این روایات روایت «بزار» است که «ابن حبان» از طریق «اسماعیل بن عبدالرحمان اسدی» از پدرش ابوهریره نقل نموده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «انّ المیت لیسمع خفق نعالهم إذاً ولّوا مدبرین». (۱) «ابن حبان» نیز از طریق «محمد بن عمرو»، از ابوسلمه، از ابوهریره در حدیثی طولانی مانند این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است. بخاری نیز در صحیحش در باب «المیت یسمع خفق النعال» از انس به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آورده است: «العبد إذا وضع فی قبره وتولی وذهب أصحابه حتی إنّه لیسمع قرع نعالهم أتاه ملکان فاقعداه». (۲) اما در مورد شناخت مرده نسبت به زنده‌هایی که به نزد او رفته و بر او سلام می‌کنند در روایتی از «ابن عباس» چنین آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من أحد یمرّ بقبر

۱- مرده صدای کفش افرادی را که از سر قبر برمی‌گردند می‌شنود.

۲- هنگامی که بنده را در قبر می‌گذارند و دوستان و یارانش پشت می‌کنند او صدای پای آنها را که می‌روند، می‌شنود در این هنگام دو فرشته نزد او آمده او را به جای خویش می‌نشانند.

ص: ۱۳۳

أخیه المؤمن کان یعرفه فی الـدنیا فیسـلم علیه إلا عرفه وردّ علیه السـلام». (۱) «ابن مبـارک» گفته است این مطلب از پیامبر صـلی الله علیه و آله رسیده و «عبدالحق» صاحب الأحکام آن را صحیح دانسته است.

معنای حیات برزخی

سزاست که معنی این‌گونه زنـدگی برای مردم تبیین شود که این زنـدگی برزخیماننـد زنـدگی مـا نیست؛ بلکه حیـاتی خاص و در خور آنان، و جهانی است که در آن زندگی می‌کنند و چاره‌ای نیست که روشن شود آن حیات مانند حیات کوچک، حقیر، تنگ و ضعیف ما نیست.

انسان در دنیا گاه مشـغول عبادت و طاعت و انجام واجبات مختلف نسبت به خود، خدای خود و خانواده‌اش می‌باشد و گاه به عادت و معصـیت عمـل می‌کنـد از این‌رو زمانی پاک و طاهر است و زمانی دیگر عکس آن، لحظه‌های او گاه در مسـجد سپری می‌شود و گاه در قضای حاجت و نمی‌داند که عاقبتش چگونه خواهد بود؟ برخی اوقات بین او و بهشت فاصله کمی در حد یک ذراع است و ناگهان امور زیر و رو می‌شود و از دوزخیان می‌گردد یا

۱- هیـچ فردی از کنار قبر برادر مؤمنی که در دنیا شـناخته است عبورنمی‌کنـد مگر اینکه اگر سـلام کند آن مرده او را می‌شـناسد و پاسخ سلامش را می‌دهد.

ص: ۱۳۴

برعکس؛ اما در برزخ این‌گونه نیست، کسی که از مؤمنین باشد از پل امتحانی که جز اهل سعادت به سلامت از آن عبور نمی‌کنند، گذشته است و تکلیف از او برداشته شده و تبدیل به روحی نورانی، پاک، متفکر، شناور و سیرکننده در ملکوت و ملک الهی گردیده است. نه غمی، نه اندوهی، نه ناراحتی و نگرانی، هیچ یک از این امور برای او معنی ندارد، چراکه آن‌جا نه دنیایی است نه مستغلاتی نه طلا و نقره‌ای و نه حسد و کینه و تجاوزگری.

و اگر فرد مذکور غیرمؤمن باشد وضعیت او عکس این فرد خواهد بود.

ویژگی‌های برزخی پیامبران صلی الله علیه و آله

پیامبران در برزخ دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هستند که سایر انسان‌ها از آن محرومند و اگر در برخی از این ویژگی‌ها با پیامبران مشارکت داشته باشند این مشارکت به‌صورت نسبی به آنان ملحق گردیده است و ویژگی پیامبران از دو خصوصیت برخوردار است: ۱- اصالت داشتن؛ ۲- کامل بودن. و اینک به برخی از آنها توجه می‌کنیم:

روح همه انسان‌ها باقی و فناناپذیر است و این مطلب حقّی است که محققان اهل علم بر آن اجماع دارند و «ابن‌القیم» نیز در کتاب «الروح» محققانه آن را بیان نموده

ص: ۱۳۵

است. بنابراین باید امتیاز آشکاری برای شهید، نسبت به دیگران وجود داشته باشد وگرنه بیان کردن زنده بودن آنها؛ بیهوده و بی‌فایده است به‌خصوص که خداوند از اطلاق لفظ مرده بر آنها، نهی فرموده است:

«وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ». (۱)

در این‌جا باید گفت که چاره‌ای نیست جز این‌که حیات آنان را کامل‌تر و با شرافت‌تر از دیگران بدانیم و ظاهر متون وارده نیز این امر را تأیید می‌کند که ارواح آنان روزی می‌خورد، بر نهرهای بهشتی وارد می‌شود و از میوه‌های آن بهره‌مند می‌گردد:

«عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (۲)

همان‌گونه که احساس آنها نسبت به این غذا و شراب و نعمت‌ها، احساس کامل و لذت و بهره‌مندی آنان حقیقی و تمام و کمال است چنان‌که در روایت آمده است: «فلما وجدوا طيب مأكلهم ومشربهم ومقيلهم قالوا يا ليت اخواننا يعلمون ما صنع اللّٰه بنا». (۳)

۱- به آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نگویید بلکه آنان زنده‌اند ولی شما نمی‌فهمید.

۲- نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

۳- وقتی گوارایی طعام و شراب و نیکویی سخن گفتن با خویش را می‌بینند می‌گویند ای کاش برادران ما می‌دانستند که خدا با ما چه کرده است.

ص: ۱۳۶

ارواح آنـان، قـدرت تصـرفی افزون از دیگران دارد، لـذا هرکجـا کـه می‌خواهـد در بهشـت به گشت و گـذار می‌پردازد و سـپس به آویزهای زیر عرش پناه می‌برد (بدین شکل در صحیح آمده است).

آنها سخن را شنیده و خطابی که به آنها می‌شود را ادراک می‌کنند. (۱) خدای تعالی به آنها می‌گوید: چه میل دارید؟

می‌گوینـد: فلان چیز و فلان چیز را؛ سـپس به کرات خـدا می‌پرسـد و آنها جواب می‌دهند. سـپس از خدا می‌خواهند که برای جهاد آنهـا را بـه دنیـا بازگردانـد، همچنیـن درخـواست می‌کننــد کـه خـدا نـامه‌ای از جـانب آنهـا بـه برادرانشـان در دنیـا برسانـد و خـبر کرامت‌هایش را به آنها برساند و خداوند می‌فرماید: من از جانب شما پیام را می‌رسانم.

اگر چنین امری در مورد شهدا ثابت شده است در مورد پیامبران از دو جهت ثابت است:

۱- این شـرافت و مرتبه به‌خاطر تکریم شـهیدان به آنها داده شده است در حالی که هیچ رتبه‌ای بالاتر از مرتبه پیامبران علیهم السـلام نمی‌باشد و بدون شک، حال پیامبران برتر و کامل‌تر از حالات همه شهداست و محال است که کمالی برای شهدا فرض شود و برای پیامبران حاصل نشود،

۱- این روایت را مسلم آورده است، کتاب الامارهٔ، ص ۱۲۱

ص: ۱۳۷

به‌خصوص چنین کمالی که موجب نزدیکی و تقرب و تنعم و انس با خدای علیّ اعلی می‌گردد.

۲- این رتبه برای شهدا به‌عنوان اجر بر جهاد و جانفشانی در راه خدای تعالی قرار داده شده است در حالی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله خود سنت‌گذار چنین قانونی است و خود به اذن و توفیق الهی به‌سوی این امر دعوت و هدایت نموده است و خود فرموده است:

«من سن سنهٔ حسنهٔ فله أجرها و أجر من عمل بها إلی یوم القیامهٔ». (۱) و فرموده است:

«من دعـا إلی هـدی کـان له من الأجر مثل أجور من تبعه ولا ینقص ذلک من أجورهم شیئاً ومن دعا إلی ضـلالهٔ کان علیه من الإثم مثل آثام من تبعه ولا ینقص ذلک من آثامهم شیئاً». (۲) و احادیث صحیح در این موضوع بسیار معروف است؛ بنابراین هر اجری که برای شهید متصور است برای پیامبر نیز وجود دارد و زندگی برزخی ویژه شهید درواقع برای تکریم او و جهت اجری است که برای عمل او زیر لوای

۱- کسی که سنت حسنه‌ای را پایه‌گذارد، اجر آن سنت و هرکه بدان عمل کند تا روز قیامت به او خواهد رسید.

۲- کسی که به هدایت دعوت کند، همانند اجر کسانی که این راه را تبعیت کنند برای او درنظر گرفته می‌شود بدون این‌که از اجر تابعان کاسته گردد و هرکس به گمراهی دعوت کند نیز مشابه گناه آن گناهکاران برای او منظور می‌شود بدون این‌که از گناه آنان چیزی کاسته شود.

ص: ۱۳۸

پیامبر و شـهادت او در راه خـدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله درنظر گرفته شـده است، بنابراین چنین زندگی بلکه بهتر و بالاتر از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد چراکه پیامبر بر شهید فضیلت دارد.

زنـدگی برزخی پیـامبران علیهم السـلام و به‌خصوص پیـامبر صـلی الله علیه و آله برتر و کامـل‌تر از آن است که هر جاهـل یا احمقی بتوانـد آن را تصور کند که برخی فکر می‌کنند منظور از زندگی برزخی این است که آنها حیاتی مانند حیات ما دارند، می‌خورند و می‌آشامنـد یـا این‌که نیـاز به خوردن و آشامیـدن و قضـای حـاجت دارنـد و برای حضور در مجالس ذکر و گردهمایی‌های قرآنی و محافـل شـادی یا غم و اعیاد و مناسبت‌ها از قبر خارج می‌شونـد و پس از مشارکت در آن اجتماعات به قبور خود در زیر زمین و در آن گـودال تنـگ بازمی‌گردنـد و خـاک بر روی آنهـا ریخته می‌شـود. در حـالی که در چنین تصوری از حیـات، کمـترین تکریم یا فضـیلتی وجود نـدارد؛ بلکه بایـد گفت این‌گونه زنـدگی عین اهانت است و ما حاضـر نیستیم چنین حیاتی را برای یک فرد عادی یا یک خـدمتکار تحمل کنیم، چه رسـد به این‌که خداوند تعالی به‌خاطر چنین حیاتی بر بهترین خلق و بزرگوارترین بنده‌اش منت نهد، حاشا و کلّا و هزاران حاشا و کلّا بر چنین تصوری.

حیات برزخی حقیقی، احساسی کامل و ادراکی فراگیر و شناختی صادقانه است. آن حیات، حیاتی پاک و صالح

ص: ۱۳۹

است که پر از دعا و تسبیح و تهلیل و حمد و نماز است.

از ثمرات این زندگی برزخی، نماز پیامبران در قبر است، نمازی واقعی نه خیالی و مثالی و روایات بر این موضوع تأکید می‌کند از جمله: از انس بن مالک نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الأنبیاء أحیاء فی قبورهم یصلون». (۱) «أتیت علی موسی لیلهٔ أسری بی، عند الکثیب الأحمر، وهو قائم یصلی فی قبره»؛ (۲)

بقاء جسد پیامبران علیهم السلام

در روایتی از «اوس بن اوس» آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «

أفضل أیامکم یوم الجمعهٔ، فیه خلق آدم، وفیه قبض، وفیه النفخهٔ، وفیه الصعقهٔ، فاکثروا علیّ من الصلاهٔ فیه، فانّ صلاتکم معروضهٔ علیّ، قالوا وکیف تعرض صلاتنا علیک وقد أرمت- یقولون بلیت؟- فقال: إنّ اللَّه حرّم علی الأرض أن تأکل أجساد الأنبیاء» (۳)

۱- مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱؛ پیامبران علیهم السلام در قبرهایشان زنده‌اند و نماز می‌گزارند.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸؛ شبی که به معراج رفتم در کنار تپه شنی سرخ رنگ به ملاقات موسی رفتم و دیدم که او در قبر به نماز ایستاده است.

۳- روز جمعه از بهترین روزهای شماست، در آن روز آدم خلق گردیده و در همان روز نفخ صور و صعق و بیهوشی همگانی پدید می‌آید؛ پس در این روز بسیار بر من صلوات فرستید؛ زیرا صلوات شما بر من عرضه می‌شود اصحاب پرسیدند: چگونه صلوات ما بر شما عرضه می‌شود در حالیکه بدن شما پوسیده است و حضرت فرمودند: خداوند خوردن جسد انبیا را بر زمین حرام کرده است.

ص: ۱۴۰

همان‌گونه که این خبر از حضرت رسیده: «ما من مسلم یسلم علیه إلّاردّ اللّه علیه روحه حتی یرد علیه السلام». (۱) و در روایات دیگری که از مجموع آنها یقین حاصل می‌شود آمده است که مرگ انبیا، نوعی غیبت از نزد ماست به‌گونه‌ای که ما آنها را حس نمی‌کنیم اگرچه زنده بوده و وجود دارند. این امر مشابه وضعیت فرشتگان است که زنده و موجودند، ولی ما آنها را نمی‌بینیم.

زندگی ویژه پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله

برای پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله زندگی برزخی برتر و کامل‌تر از دیگران اثبات گردیده است و بیان خود حضرت از آن زندگی ارتباط او را با امت و اطلاع حضرت نسبت به احوال امت و اعمال آنها و شنیدن کلامشان و پاسخگویی به سلامشان را اثبات می‌کند و روایات در این زمینه بسیار است.

از جمله عبداللّه بن مسعود ازپیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده:

«ان للّه ملائکهٔ سیاحین فی الأرض یبلغونی عن أمتی السلام». (۲)

۱- الترغیب، ج ۲، ص ۴۹۹؛ هیچ مسلمانی بر حضرت سلام نمی‌کند مگر این‌که‌خداوند روح او را به‌حضرت برمی‌گرداند تاجواب‌سلام‌او را بدهد.

۲- خداوند ملائکه گردشگری در زمین دارد که سلام امت مرا به من می‌رسانند.

ص: ۱۴۱

شنیدن صدا، سلام و اذان از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

امام حافظ «ابومحمد عبداللَّه الدارمی» در کتابش به‌نام سنن که یکی از کتاب‌های شش‌گانه روایی محسوب می‌شود گفته است: «مروان بن محمد»، از «سعید بن عبدالعزیز» چنین نقل کرده که در ایام حرّه، سه‌شبانه روز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اذان گفته نشد و «سعید بن مسیب» نیز مسجد را در آن سه روز ترک نکرد و زمان نماز را تنها از صدای همهمه‌ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده می‌شد؛ تشخیص می‌داد.

علما برخی از این کرامت‌ها را از صالحان گذشته نیز نقل کرده‌اند که این امور پس از وفات آنها اتفاق افتاده و افراد ثقه از افراد مورد اطمینان دیگری که به‌چشم خود آن کرامت‌ها را دیده‌اند، نقل نموده‌اند:

نماز در قبر

احمد، به نقل از عفان، از حماد این‌گونه روایت می‌کند که «ثابت» می‌گفت: خدایا اگر توفیق نماز به کسی در قبر می‌دهی این توفیق را به من عطا کن.

سپس از «ابی‌نعیم» به نقل از «جبیر» آورده است که گفته: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست من «ثابت بنانی» را در قبرش وارد نمودم در حالی که «حمید طویل» نیز در کنارم بود. هنگامی که آجرهای روی قبر را صاف

ص: ۱۴۲

کردیم، یکی از آجرها افتاد و من دیدم که او در قبر مشغول نماز است.

و ترمذی این روایت را از ابن عباس نقل کرده و آن را حسن دانسته است: برخی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله چادری را در جایی نصب کردند که نمی‌دانستند روی قبری است و شنیدند که انسانی سوره ملک را از اول تا به آخر خواند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند به ایشان خبر دادند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: « هی المانعة، هی المنجیة، تنجیه من عذاب القبر». (۱) «ابن ابی‌الدنیا» از «ابی غالب» نقل کرده که در شام هنگام مرگ جوانی فرارسید به عمویش گفت: اگر خدا مرا به مادرم ملحق کند، او با من چه می‌کند؟ عمویش گفت:

به‌خدا قسم که مادرت تو را به بهشت می‌برد. آن جوان گفت: به خدا قسم که خدا از مادرم مهربان‌تر است. آن جوان از دنیا رفت و من با عمویش برای دفن او وارد قبر شدیم و گفتیم آجرها را بیاورند هنگامی که آجرها را می‌چیدیم یکی از آجرها افتاد و دیدم که عموی او عقب پرید، پرسیدم: چه شد؟ گفت: قبرش پر از نور شد و تا چشم کار می‌کرد شعاع آن پراکنده شد.

۱- آن سوره، نجات دهنده و ممانعت کننده او از عذاب قبر است.

ص: ۱۴۳

بار سفر نبندید

بسیاری از مردم در فهم این حدیث اشتباه می کنند:

«لا تشد الرحال إلّاإلی ثلاثهٔ مساجد: المسجدالحرام، ومسجدی هذا والمسجد الأقصی

». (۱) آنها با استدلال به این روایت بار سفر بستن به قصد زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را حرام می‌شمارند و سفر به چنین نیتی را سفر معصیت می‌دانند در حالی که این استدلال به دلیل این‌که بر مبنای فهم غلط نهاده شده، مردود است و حدیث و استدلال آن را در ابواب آینده بیان خواهیم کرد.

اما توضیح حدیث «

لا تشدوا الرحال إلا إلی ثلاثهٔ مساجد ...

» چنین است که این کلام با اسلوب معروف نزد اهل لغت یعنی به‌صورت استثنا آمده است. و اقتضای آن وجود مستثنی و مستثنی‌منه در کلام است. مستثنی بعد از «الّا» می‌آید و مستثنی منه قبل از آن، حال یا به‌صورت ظاهری و یا تقدیری و این از ساده‌ترین مسائل کتب نحوی است. و وقتی به این روایت می‌نگریم می‌بینیم که در آن تصریح به مستثنی شده است «ثلاثهٔ مساجد» اما ذکری از مستثنی‌منه قبل از الا نمی‌باشد، بنابراین باید آن را تقدیر گرفت.

اگر تقدیر را «قبر» بگیریم روایت منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- جز برای زیارت سه مسجد بار سفر نبندید: مسجدالحرام، مسجد من و مسجدالاقصی.

ص: ۱۴۴

چنین می‌شود: «

لا تشدوا الرحال إلی قبر إلّاثلاثهٔ مساجد

» و چنین سیاقی ناهماهنگ بوده و شایسته بلاغت نبوی نمی‌باشد، چراکه مستثنی از زمره و جنس مستثنی منه نیست و اصل این است که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد و قلب انسان عالم، از نسبت دادن چنین کلامی به پیامبر صلی الله علیه و آله آرام نمی‌گیرد و جایز نیست که قبر را به‌عنوان مستثنی‌منه منظور نماییم.

حال «مستثنی منه» مقدر را می‌توانیم «مکان» فرض کنیم بنابراین فرض روایت چنین می‌شود: «

لا تشدوا الرحال إلی مکان إلا إلی ثلاثهٔ مساجد

» که معنی روایت چنین می‌شود که برای هیچ چیزی چه تجارت، چه علم، چه انجام امور خیر بار سفر بستن جایز نیست و فقط برای این سه مسجد جایز است. و چنین تعبیری باطل و نفسانی است.

بنابراین، روایت مذکور که مستثنی دارد و مستثنی منه ندارد، به اتفاق زبان‌شناسان باید تقدیری داشته باشد و تقدیر آن یکی از این سه احتمال است و وجه چهارمی برای آن متصور نیست:

۱- این‌که تقدیر آن لفظ «قبر» باشد و روایت چنین شود: «

لا تشدوا الرحال إلی قبر الا إلی ثلاثهٔ مساجد

». این تقدیر بنا بر نظر کسانی است که استدلال به این حدیث برای تحریم سفر به قصد زیارت می‌کنند و می‌بینی که این تقدیر خشک و بی‌ربط است و کسی که اندک آشنایی به زبان

ص: ۱۴۵

داشته باشد آن را برنمی‌تابد و این تعبیر شایسته فصیح‌ترین سخنور به لغت «ضاد» نمی‌باشد و او منزه از چنین اسلوب ساقطی است.

۲- این‌که تقدیر مستثنی‌منه در حدیث عام باشد و لفظ «مکان» درنظر گرفته شود و این هم همان‌گونه که ذکر شد به اتفاق آرا، باطل است و احدی قائل به آن نمی‌باشد.

۳- این‌که تقدیر مستثنی‌منه در حدیث لفظ مسجد باشد که روایت چنین می‌شود: «

لا تشد الرحال إلى مسجد إلا إلَی ثلاثهٔ مساجد

». می‌بینیم که در این شکل، کلام هماهنگ و بر شیوه فصیح زبان جاری گشته است و خطاهای آشکار دو صورت پیشین در آن وجود ندارد و روح نبوی در آن می‌درخشد و قلب انسان متقی در نسبت دادن آن به پیامبر صلی الله علیه و آله آرام می‌یابد. این به فرض آن است که روایات دیگری که تصریح به مستثنی‌منه کند وجود نداشته باشد و هنگامی که چنین روایاتی وجود دارد دیگر برای انسان دیندار جایز نیست که از آن عدول نماید و به فرضی روی نماید که در زبان فصیح متداول نمی‌باشد.

به حمد الهی ما در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق روایات معتبر احادیثی یافته‌ایم که تصریح به مستثنی منه می‌کند از جمله روایتی که امام احمد از طریق «شهر بن جوشب» نقل کرده است که می‌گوید: نزد ابوسعید از نماز در طور سخن

ص: ۱۴۶

گفتم، او گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم: «

لا ینبغی للمطی أن تشدّ رحالها إلی مسجد یبتغی فیه الصلاهٔ غیر مسجدی هذا والمسجد الحرام والمسجد الأقصی

». (۱) حافظ بن حجر می‌گوید: مشهور این است که حدیث حسن است، اگرچه برخی ضعف‌ها در آن دیده شده است. (۲) از جمله احادیث، روایتی از عایشه است که می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

أنا خاتم الأنبیاء ومسجدی خاتم مساجد الأنبیاء، أحق المساجد أن یزار و تشدّ إلیه الرواحل:

المسجدالحرام و مسجدی، صلاهٔ فی مسجدی أفضل من ألف صلاهٔ فیما سواه من المساجد إلا المسجد الحرام

». (۳) بنابراین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مساجد برای امت روشن می‌سازد که سایر مساجد غیر از این سه مسجد در فضیلت برابر هستند بنابراین سختی کشیدن در سفر به آن مساجد فایده‌ای ندارد، اما این مساجد دارای فضیلت هستند؛ بنابراین وارد نمودن مقابر در این روایت نوعی دروغ بستن بر رسول خداست. ضمن این‌که زیارت حضرت مطلوب بلکه بسیاری از علما در کتاب‌های

۱- سزاوار نیست که بار سفر برای مسجدی که نمازخواندن در آن سزاوار است بسته شود، مگر سه مسجد: مسجدالحرام، مسجدالأقصی و مسجد من.

۲- فتح‌الباری، ج ۳، ص ۶۵

۳- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳

ص: ۱۴۷

مناسک آن را مستحب دانسته‌اند و این امر را روایات بسیاری تأیید می‌کند که برخی از آنها را بیان می‌کنیم: از «ابن عمر» از پیامبر چنین روایت شده است: «

من زار قبری وجبت له شفاعتی

». (۱) نظر امام «حافظ ذهبی» در مورد بار سفر بستن برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله: از «حسن بن حسن بن علی» نقل شده که دید مردی بر در حجره‌ای که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن است ایستاده برایش دعا می‌کند و بر او صلوات می‌فرستد، به آن مرد گفت: این کار را نکن، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

لا تتخذوا بیتی عیدا (۲) ولا تجعلوا بیوتکم قبوراً وصلّوا علیّ

حیث ما کنتم فإنّ صلاتکم تبلغنی

». در حالی که هرکس به حالت خاشعانه و تسلیم‌وار نزد حجره حضرت بایستد و صلوات بر ایشان فرستد، خوشابه‌حالش که بهترین زیارت را انجام داده و در خشوع و خضوع و محبت به زیبایی عمل کرده است. و قطعاً عبادتی افزون بر کسی که در شهر خودش یا در نمازش بر حضرت صلوات فرستد را کسب کرده است، چراکه زائر پیامبر صلی الله علیه و آله اجر زیارت و صلوات هردو را داراست در حالی که صلوات فرستنده بر

۱- کسی که قبر مرا زیارت کند، شفاعت من برایش واجب می‌شود.

۲- این تعبیر ذهبی است و قول مشهور چنین است: «لا تجعلوا قبری‌عیداً».

ص: ۱۴۸

حضرت در سایر بلاد، تنها از اجر صلوات بهره‌مند می گردد.

وهرکس یک‌بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد خداوند ده‌باربر او درود می‌فرستد، ولی اگر کسی آن حضرت صلی الله علیه و آله را زیارت کند، اگرچه ادب زیارت را به‌خوبی عمل نکند و بر قبر سجده کند یا کاری را که شرعی نیست انجام دهد، این فرد درواقع عمل نیک و بد را با هم بجای آورده است.

و به خدا سوگند که اگر برای مسلمانی ناراحتی به‌وجود آورد یا فریاد زند یا زیاد بگرید و در و دیوار را ببوسد همه و همه به‌خاطر محبت خدا و رسول است و محبت او معیار و میزان جدایی اهل جهنم و بهشت است و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین اعمال برای تقرب جستن است.

و اگر بپذیریم که بار سفر بستن به قبور انبیا و اولیا جایز نیست، به‌دلیل عمومیت حدیث «لا تشدالرحال إلّاإلی ثلاثهٔ مساجد» باید دانست که بار سفر بستن به زیارت پیامبر مستلزم بار سفر بستن به مسجد آن حضرت است و این امر به اتفاق آرا، مشروع است؛ زیرا نمی‌توان بدون دخول به مسجد پیامبر، حجره حضرت را زیارت کرد؛ پس اول باید تحیت مسجد را بجای آورد و بعد به تحیت صاحب مسجد- که خداوند به ما و شما روزی کند- پرداخته شود. (۱)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۹۹- ۴۰۰

ص: ۱۴۹

امام مالک و مسأله زیارت

امام مالک از مقیدترین مردم به بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله است. او کسی است که در مدینه به‌صورت سواره یا با کفش وارد نمی‌شد و به احترام خاک مدینه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن گام نهاده‌اند، در آن زمین قضای حاجت نمی‌کرد.
و امام حافظ ابن عبدالبر می‌گوید: امام مالک خوش نداشت لفظ طواف زیارت به‌کار برده شود یا گفته شود قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردیم، چراکه این الفاظ را مردم در مورد یکدیگر به‌کار می‌برند و او خوش نداشت که با مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله یکسان برخورد شود و برای همه یک لفظ به‌کار گرفته شود و دوست داشت که به‌طور خاصّی، نسبت به حضرت گفته شود: بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردیم.

قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله

برخی از مردم- که خدا هدایت و اصلاحشان کند- به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از جهت قبر بودن توجه می‌کنند، از این‌رو عجیب نیست که بسیاری از تصورات و افکار فاسد در ذهنشان به‌وجود آید و غریب نیست که انواع گمان‌های بد به مسلمانان و زائران پیامبر که قصد حضرت را کرده‌اند و او را صدا می‌زنند، در قلب‌های آنان پدید آید؛ لذا

ص: ۱۵۰

می‌بینیم که چنین فردی می گوید: بار سفر به قبر پیامبر بستن جایز نیست و دعا نزد قبر حضرت جایز نیست و حتی لجاجت او را بدان‌جا می‌رساند که می گوید: دعا کنار قبر حضرت شرک یا کفر است و روی نمودن به قبر بدعت و گمراهی است و زیاده ایستادن در کنار قبر و رفت و آمد به‌سوی قبر شرک و بدعت است و یا این‌که معتقد است هرکس بگوید: قبر حضرت برترین‌بقعه زمین‌است با وجود این‌که کعبه در زمین است، این فرد مشرک و گمراه است.

اینگونه نسبت کفر و گمراهی دادن با افراطگری و عمل کردن بدون بصیرت و تعقل، مخالف سیره سلف صالح رضوان‌اللَّه علیهم می‌باشد.

ولی ما وقتی از قبر یا زیارت قبر یا برتری قبر یا بار سفر بستن به قبر حضرت یا خواندن خداوند و مسألت از او دربرابر قبر سخن می گوییم مقصودمان، ساکن قبر و یارانش هستند و در این امر هیچ دونفری با هم منازعه ندارند و اختلافی بر سر آن نیست؛ چراکه او سید مرسلین و غیرمرسلین و بهترین خلائق؛ یعنی رسول اعظم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. و قبر بدون وجود حضرت چه ارزشی دارد، بلکه مسجد بدون حضرت و شهر مدینه بدون ایشان بلکه ارزش همه مسلمانان بدون وجود ایشان چیست؟ که همه مسلمانان اگر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان به او و محبت او و اقرار به شهادتی که بدون شهادت به او صحیح نیست، اگر همه اینها نبود، مسلمانان نبودند و قوام و پیروزی و نجات آنها مطرح نبود.

ص: ۱۵۱

به همین جهت است که وقتی از «ابن عقیل حنبلی» در مورد برتری کعبه یا حجره پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کنند می گوید: اگر مجرد حجره را درنظر بگیریم کعبه افضل است و اگر مقصود از حجره جایی است که رسول خدا در آن قرار دارد به خدا قسم که عرش و حاملان آن و بهشت عدن و همه افلاک با آن برابری نمی‌کنند؛ زیرا در حجره جسدی است که اگر با دو عالم سنجیده شود از آنها برتر است. (۱) این همان مقصود از قبر و برتری آن و زیارت و بار سفر بستن به قصد آن است. از همین روست که علما گفته‌اند:

سزاوار نیست که گفته شود، قبر را زیارت کردم؛ بلکه باید گفت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نمودم و این همان چیزی است که علما در تفسیر سخن امام مالك بیان کرده‌اند که گفته بود:

خوش ندارم که فردی بگوید قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردیم چرا که او کسی را زیارت کرده که صدای او را می‌شنود، او را می‌بیند، احساسش می کند، او را شناخته و به او پاسخ می گوید. بنابراین مسأله، مسأله قبر نیست، بلکه بالاتر، بزرگ‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن است که از دریچه قبر بودن به آن نگریسته شود و اگر به آن قبر به‌تنهایی- بدون نظر به صاحب آن- نگریسته شود می‌بینیم ارواح پاکی که آن را

۱- همین‌گونه در بدائع‌الفوائد ابن قیم آمده است.

ص: ۱۵۲

از هر سو فراگرفته‌اند و پلی از ملائک را که به‌صورت متصل و پیوسته از ملأـ اعلی تا قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده شده است، موکب‌های متصلی که تعداد و دامنه آن را جز حضرت حق جل جلاله کسی محاسبه نتواند کرد.

علما گفته‌اند: مستحب است زائر پیامبر روبه‌روی قبر به‌دعا بایستد و از خداوند خیر و فضل را طلب نماید و لزومی ندارد که رو به‌قبله نماید و اگر بدینگونه بایستد نه بدعت‌گذار است نه گمراه و نه مشرک. علما به این امر تصریح کرده‌اند؛ بلکه برخی گفته‌اند: مستحب است. اصل در این باب همان چیزی است که امام «مالک بن انس» در مناظره با «ابوجعفر منصور» در مسجد نبوی گفته است که خطاب به او گفت: ای امیرالمؤمنین صدایت را در این مسجد بلند نکن که خداوند با این قول مردم را ادب نموده است:

«لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ». (۱)

و گروهی دیگر را ستایش کرده، آنگاه که فرموده:

«إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِأُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ». (۲)

و گروه دیگر را مذمت می‌کند:

«إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ

۱- حجرات: ۲، صدای خود را بالاتر از صدای پیامبر صلی الله علیه و آله نبرید.

۲- حجرات: ۳، کسانی که صدای خود را نزد پیامبر پایین می‌آورنددلهایشان مورد آزمون الهی قرار گرفته و مغفرت و اجر بزرگ شامل حالشان می‌گردد.

ص: ۱۵۳

الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ». (۱)

و حرمت پیامبر در زمان وفات مانند حرمت حضرت در زمان حیات است. ابوجعفر از این سخنان آرام یافت و پرسید: ای اباعبداللَّه آیا در هنگام دعا رو به قبله کنم یا رو به حضرت رسول؟ فرمود: چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله روی برگردانی در حالی که او وسیله تو و آدم نزد خدا تا قیام قیامت است؟ رو به او نما و از او شفاعت جوی تا خدا او را شفیع قرار دهد که خداوند فرموده:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً». (۲)

قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و تبرک به آن با مسح و بوسیدن

در این زمینه روایاتی از امام احمد بن حنبل نقل شده که برخی حاکی از جوازند و برخی، از قضاوت در این امر خودداری نموده‌اند و برخی دیگر نیز بین منبر و قبر تفاوت قائل شده‌اند و تبرک به اولی را جایز دانسته، ولی در دومی یعنی قبر حکمی نکرده یا آن را مباح دانسته است.

۱- حجرات: ۴؛ کسانی که از پشت حجره‌ها تو را ندا می‌کنند افراد بی‌شعوری هستند.

۲- نساء: ۶۴؛ اگر آنها که بر خود ظلم کردند نزد تو آمدند و از خدا آمرزش خواستند و پیامبر برایشان آمرزش طلبید خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یابند.

ص: ۱۵۴

در هر حال، هرچنـد حکم مختلف باشـد، کار بـدان‌جا نمی‌رسد که اگر کسـی چنین امر را انجام دهد او را متهم به کفر، ضـلالت و خروج از اسـلام یـا بـدعت در دین نماییم؛ نهایت امر این است که او کاری را انجام داده که در مورد آن بین علما، اختلاف است یا آن امر مکروه شـمرده شـده است. و قصد کراهت هم این بوده که این امور به‌صورت عادت درنیاید به‌گونه‌ای که عوام فریفته شوند و گمان کننـد که این کارها از لوازم زیارت و آداب آن است. در این زمینه از امام «احمـد» در «خلاصـهٔ الوفا» چنین نقل شده است: در کتاب «العلل والسؤالات» عبـداللّٰه بن احمـد بن حنبل چنین می‌گویـد: از پدرم در مورد فردی که قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله را مسح کنـد سؤال کردم که اگر با این بوسـیدن و مسـح منبر، قصـد تبرك و امید ثواب داشـته باشد حکم چیست؟ او گفت: اشـکالی ندارد.

دیدار از آثار پیامبر و مشاهد دینی و تبرک به‌آنها

امـا مقامـات انبیـا و صالحـان؛ یعنی مکان‌هـایی که در آن‌جـا اقامت داشـته یا خـدا را پرستیده‌انـد ولی آن را به‌عنوان مسـجد انتخاب نکرده‌اند، دو قول از علمای معروف در مورد آن وارد شده است:

۱- از این امر نهی نموده و گفته‌اند: نمی‌توان به‌قصد عبادت قصد آن مناطق را کرد مگر این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین

ص: ۱۵۵

قصدی کرده باشد؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام ابراهیم قصد نماز کرد یا چنان‌که نماز در کنار استوانه سزاوار است و همان‌گونه که حضرت قصد مساجد را برای نماز و خصوصاً اقامه آن در صف اول می‌نمود.

۲- قول دوم معتقد است که مقدار کم از این امر جایز است چنان‌که از «ابن عمر» نقل شده که شایسته می‌دانست رفتن به اماکنی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مناطق رفته بود ولو این‌که این امر اتفاقی و بدون قصد باشد. «سندی خواتیمی» می‌گوید از ابوعبداللّه سؤال کردیم که حکم فردی که به این اماکن برود چیست؟ گفت: بنابر حدیث «أم کلثوم» که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا در خانه‌اش نماز گزارند، تا او بتواند آن‌جا را مصلای خود قرار دهد و بنابر عمل «ابن عمر» که مواقف و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کرد؛ اشکالی ندارد که انسان به این مشاهد برود و تنها اشکال این است که مردم زیاده‌روی و افراط در این امر می‌کنند.

حفظ آثار پیامبر صلی الله علیه و آله اصلی بزرگ و میراثی گرانبها و تاریخی است؛ زیرا این آثار تاریخیِ امتی است که به آن افتخار می‌کند و شرافت خویش و مردان و پیشوایانش را به‌وسیله آن به‌ظهور می‌رساند. پیشوایانی که مجد و عظمت و عزت او را پایه‌گذاری کرده و از او امتی راهبر و پیشرو در همه عرصه‌ها بنا نهادند؛ بنابراین بی‌توجهی به این آثار، از بین بردن شهود تمدن حقیقی اسلامی و مسخ کردن اصول

ص: ۱۵۶

طبیعی به‌جای مانده از میراث اسلامی است.

مـا و جنـایتی نسـبت به عزیزترین سـرمایه‌های امت در این زمینه است. این بی‌توجهی چون لکه ننگی بر پیشـانی و همچون خاری در چشم خواهـد بود که قـدرت بینایی را مکـدر و چهره را مشوه و ما را از خیر بزرگی محروم خواهد کرد؛ خیری که هیچ چیز جای او را نمی‌گیرد و دیگر دسترسـی بدان ممکن نخواهد بود، چراکه به‌زودی آثار دگرگون‌شده و بقایای به‌جای مانده محو می‌شود، نه از آن آثـار چیزی به‌جای می‌مانـد و نه کسـی هست که از آنها چیزی بشـناسد. اگر گفته شود که بعضـی از مردم این اماکن را جایگاه موسـمی برای عبادت قرار می‌دهند در آن‌جا برای عبادت خدا شـریک قائل می‌شوند و دور آن طواف می‌کنند یا به آن نخ می‌بندند و قربانی می‌کننـد و نوشـته در آن اماکن می‌افکننـد؛ باید پاسخ دهیم که ما از این امور راضـی و با آن موافق نیستیم بلکه از آن نهی نموده و مردم را برحـذر می‌داریم و معتقـدیم که بـا این جهالت‌هـا بایـد مبارزه کرد، چراکه این افراد ایمان به خـدا داشـته و اقرار به توحید می‌کنند و شهادت به یگانگی خدا می‌دهند؛ ولی در عمل دچار خطا شده و نسبت به راه درست آگاهی ندارند.

آن‌چه بر ما لازم است این است که ما آنها را آگاه و ارشاد نماییم و این امور نبایـد موجب بی‌توجهی ما به این مشاهد و از بین بردن و نابود کردن آنها شود و چنین دلایلی

ص: ۱۵۷

حجت‌های بی‌روح و مریضی است که نزد علما و عقلا غیرقابل قبول است؛ زیرا می‌توان مسائل عارضی غیرصحیح را با ممانعت و مراقبت و امر به معروف و نهی از منکر و با دعوت به‌سوی خدا با حکمت و موعظه نیک و اخلاق خوب، از بین برد و آثار را حفظ کرد و برای حفظ اصالت امت و تاریخ او و ادای امانتی که بر گردن ماست و جزیی اصیل از تاریخ بزرگ ما و تاریخ پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، توجه به خرج داد.

متفکران، امروز تلاش می‌کنند خرابه‌های باقی‌مانده از امت‌های ملعون، مسخ شده و مورد عذاب قرار گرفته، مانند قوم ثمود و عاد را حفظ کنند، آیا درست است که ما چنین آثاری را حفظ کنیم و برای بقای آن تلاش کنیم و در عین حال، آثار بهترین خلق خدا که بلاد و عباد به او می‌بالند و خداوند به‌واسطه او امت را عزیز کرده، از بین ببریم. کسی که خداوند جایگاهی رفیع و موقعیتی عالی برای او قرار داد که احدی را توان رسیدن و دست یازیدن به آن مقام نیست، مگر به‌واسطه منتسب شدن به آن بهره سعادت و مجد بی‌همتا؛ یعنی محمد ابن عبداللّه که درود الهی بر او باد.

حفظ انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خلفای راشدین

امام بخاری از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتری از نقره داشت که به انگشت می‌کرد، پس از

ص: ۱۵۸

حضرت در دست ابوبکر قرار گرفت و بعد از او در دست عمر و بعد در دست عثمان بود تا این‌که در چاه «اریس» افتاد، نقش این انگشتری «محمد رسول اللّه» بود.

این چاه امروزه به چاه خاتم- یعنی خاتم رسول خدا که در زمان خلافت عثمان در آن افتاده- معروف است و عثمان سه روز نهایت تلاش را به‌کار برد تا آن را بیرون آورد، ولی موفق نشد. (۱)

حفظ وسیله جنگی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده توسط خلفای راشدین

امام «بخاری» با سندی که به زبیر می‌رسد، چنین می‌گوید: روز بدر با «عبیدهٔ بن سعید بن عاصی» روبه‌رو شدم و او سرتا پا غرق سلاح و زره بود و جز چشمانش دیده نمی‌شد، کنیه او «اباذات الکرش» بود و فریاد زد: من ابوذات الکرش هستم و با نیزه حمله کرد، من ضربه‌ای به چشمش زدم و جان داد. هشام می‌گوید من خبر یافتم که عروه گفته است پیامبر آن وسیله جنگی را خواست و زبیر آن را به حضرت داد. وقتی رسول خدا وفات یافت، زبیر آن را پس گرفت، پس از مدتی «ابوبکر» آن را خواست و «زبیر» به او داد پس از وفات «ابوبکر»، «عمر» آن را

۱- المغانم المطالبهٔ فی معالم طابهٔ، فیروزآبادی، ص ۲۶.

ص: ۱۵۹

درخواست کرد و به او داد پس از وفات «عمر» دوباره «زبیر» پس گرفت، اما «عثمان» آن را طلب کرد و «زبیر» به او داد. وقتی «عثمان» کشته شد آن وسیله در اختیار خاندان «علی علیه السلام» قرار گرفت و «عبداللّه بن زبیر» آن را طلب نمود و تا هنگامی که کشته شد آن وسیله نزد او بود.

فقط «ابن عمر» در پی آثار نبود!

درمیان صحابه «ابن عمر» به پی‌گیری آثار و توجه و محافظت از آن مشهور گردیده است و «ابن تیمیه» می‌گوید از امام احمد سؤال شد در مورد فردی که به این مشاهد می‌رود چه حکمی دارد و او جواب داد که «ابن عمر» مکان‌های حرکت پیامبر را پی می‌گرفت به‌گونه‌ای که دیدند در جایی آب می‌ریزد و وقتی از او سؤال کردند گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در این‌جا آب می‌ریختند.

«بخاری» در «صحیحش» از «موسی بن عقبه» نقل کرده که گفت «سالم بن عبداللّه» را دیدم که به‌دنبال مکان‌هایی در مسیر بود و در آن مناطق نماز می‌گزارد و می‌گفت که پدرش در آن مکان‌ها نماز می‌گزارده و پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است که در آن مکان‌ها نماز می‌خوانده است و موسی گفته است که «ابن عمر» در آن اماکن نماز می‌خوانده است. (۱)

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۸۵

ص: ۱۶۰

لکن این تنها «ابن عمر» نبوده است که به این امر اهتمام نموده است، بلکه بسیاری از صحابه به‌دنبال آثار و حفظ آن بوده و به آن اهتمام کرده‌اند.

«ابن عباس» و آثار قدیمی

هنگامی که «عبداللّه بن زبیر» تصمیم گرفت کعبه را خراب کند، صحابه را جمع کرد و با آنها در این مورد مشورت کرد، ابن عباس پیشنهاد کرد که آن را به‌طور کامل خراب نسازد، بلکه مواضعی که خراب شده است را ترمیم کند تا قسمت‌های سالم به همان شکل بماند و سنگ‌های قدیمی که در صدر اسلام و زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است حفظ شود.

غیرت «عمر» بر حفظ آثار پیامبر صلی الله علیه و آله!

«عمر» برای حفظ آثار نبوی و توجه و حمایت از آن بسیار غیرتمند بود، از این‌رو، وقتی می‌بینند که مردم دور درختی جمع شده‌اند و گمان می‌کنند که آن درخت رضوان است که بیعت رضوان زیر آن انجام گرفته و خداوند در قرآن از آن یاد کرده است:
«لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ». (۱)

۱- فتح: ۱۸؛ خداوند از مؤمنان راضی گشت، آن‌گاه که زیر درخت با تو بیعت کردند.

ص: ۱۶۱

وقتی چنین دیـد دسـتور به قطع درخت نـداد و ممـانعت از تبرک نکرد. بـا وجود این‌که عمر به خوبی می‌دانست که درخت رضوان شناخته شده نیست و هیچ‌کس حتی مکان آن را نمی‌داند چه رسد به شـناخت خود درخت و حتی اصـحاب بیعت رضوان که حاضر و شاهـد بودنـد و در زیر آن درخت بیعت کرده بودند، خود آن را نمی‌شـناختند، چه رسد به دیگران و به این امر تصـریح نموده‌اند، چنان‌که از ابن عمر در صحیحین آمده است که در سال بعد از سال بیعت رضوان به محل بیعت آمده و به‌دنبال درخت گشتند، ولی حتی دونفر نیز بر یک درخت اتفاق نظر نداشتند.

توجه به‌کفش پیامبر صلی الله علیه و آله وتحقیق علمی‌در مورد آن

از جمله آثـار نبـوی که مورد توجه و عنـایت علمـا قرار گرفته است کفش پیـامبر صـلی الله علیه و آله است که پژوهش‌هـای عمیق و دقیق در مورد خصوصـیات، رنگ و مشابهت آن انجام یافته و پژوهش‌های تخصصـی و رساله‌های مسـتقل در مورد آن نگاشته شده است که مقصود از همه آنها صاحب کفش؛ یعنی رسول اعظم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

و اگر بـه آثـار بزرگـان و لبـاس و وسائلشـان اهتمـام می‌گمـاریم و دار و نـدار خـود را برای به‌دسـت آوردن آن صـرف می‌کنیـم و موزه‌هایی ویژه و کارشناسانی متخصص را به این امور اختصاص می‌دهیم، چرا برای پیامبر صلی الله علیه و آله که

ص: ۱۶۲

سزاوارتر و محق‌تر از دیگران است چنین نکنیم که اگر جان‌ها و مال‌ها در این مسیر فدا شود چیز کمی است.

معنی اجتماع و بزرگداشت

ما عادت کرده‌ایم که برای بزرگداشت برخی مناسبت‌های تاریخی؛ مانند میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله، شب معراج، نیمه شعبان، هجرت پیامبر، ایام نزول قرآن و به یاد جنگ بدر؛ دور هم جمع شویم و این امر را مطابق عادت انجام می‌دهیم و آن را مرتبط با دین نمی‌دانیم و آن را با صفات مشروع یا سنت بودن وصف نمی‌کنیم همچنان‌که این امر معارض با هیچ‌یک از اصول دین نمی‌باشد، چراکه خطر در این است که ما مسأله‌ای را که مشروع نیست، مشروع بدانیم و من فکر می‌کنم چنین مسائل عرفی عادی را بدین شکل باید مورد قضاوت قرار دهیم که مورد توجه یا مبغوض شارع است و فکر می‌کنم این حد مورد اتفاق است و بعضی ادعا می‌کنند که این مناسبت‌هایی که مردم برای بزرگداشت آن جمع می‌شوند، به دلیل داشتن وقت معین مورد اشکال است، مثلًا می‌گویند: مردم عادت کرده‌اند که شب بیست و هفتم برای بزرگداشت معراج یا شب دوازده ربیع‌الاول برای گرامیداشت میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کنند با وجود این‌که علما در تعیین دقیق وقت این دو حادثه اختلاف دارند و بنده می‌گویم:

ص: ۱۶۳

عدم توافق بر تعیین وقت تأثیری ندارد، چراکه ما معتقد به مشروعیت اجتماع در وقت خاص نمی‌باشیم؛ بلکه همان‌گونه که گفتیم مسأله به‌صورت عادت است و آن‌چه برای ما دارای اهمیت است غنیمت‌شماری این فرصت و جهت‌دهی این اجتماع به‌سوی خیر است. در این شب مردم به‌صورت وسیع و با اجتماع بزرگی دور هم جمع می‌شوند و این‌که در تعیین وقت خطا کرده باشند یا نه، فرقی ندارد و همین که به یاد خدا و محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله گردهم می‌آیند در جلب رحمت و فضل الهی کافی است.

من کاملًا معتقدم که اجتماع این مردم، مادامی که برای خدا و در راه خدا باشد مقبول نزد خدا هستند، ولو این‌که در تعیین‌وقت خطاکنند، برای تقریب به ذهن مثالی می‌زنم:

اگر مردی، مهمانانی را در روز معینی دعوت کند و بعضی از مدعوین در غیر این زمان موعود بیایند به این گمان که در آن زمان دعوت شده‌اند به‌نظر شما آیا صاحب مهمانی آنها را میراند و با تندی و شدت رد می‌کند و جلوی آنها را می‌گیردیا به آنها می‌گوید: برگردید و بروید. امروز روز موعود من نیست یا این‌که برعکس با نیکی با آنها برخورد می‌کند و به آنها خوش‌آمد گفته در را به‌رویشان می‌گشاید و آنها را دعوت به ورود می‌کند؛ سپس از آنها می‌خواهد که در وقت موعود هم بار دیگر بیایند این تصویری است

ص: ۱۶۴

که من آن را شایسته فضل و کرم الهی می‌دانم.

مفهوم میلاد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله

بسیاری از مردم در فهم حقیقت میلاد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اشتباه‌اند. حقیقتی که ما به آن می‌خوانیم و بر آن تشویق می‌کنیم، لذا تصورات فاسدی در ذهن دارند که مسائل و بحث‌های مفصلی را نیز بر آن بنا می‌کند و اوقات خود و خوانندگان را هدر می‌دهند، همه این افکار بر باد رفته است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم بر پایه فاسدی بنا نهاده شده است.

از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد نوشته‌ایم و در رادیو و مجامع عمومی بارها مقصودمان را از میلاد شریف پیامبر بیان کرده‌ایم.

قبلًا گفته‌ایم و می‌گوییم که گردهمایی برای میلاد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله امری عادی است و عبادت به‌حساب نمی‌آید. این چیزی است که ما به آن اعتقاد داریم و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. هرکس هرگونه می‌خواهد فکر کند، این خود انسان است که در مورد افکار و سخنان خود می‌تواند اظهار نظر کند نه دیگران. ما در هر اجتماع و محفل و مجلسی می‌گوییم که: این گردهمایی با این کیفیت یک امر متداول است و ربطی به عبادات ندارد. آیا بعد از این اتمام حجت‌ها جای اعتراض و انکاری وجود دارد؟

ص: ۱۶۵

لکن مصیبت بزرگ در عدم فهم است، از همین روست که امام شافعی می‌گوید: با هیچ عالمی مجادله نکردم مگر آن‌که بر او غلبه یافتم و با هیچ جاهلی نیز مجادله نکردم، مگر این‌که او بر من غلبه یافت.

این اجتماعات، بزرگ‌ترین وسیله برای دعوت به‌سوی خدا و فرصتی طلایی است که نباید آن را از دست داد؛ بلکه ضروری است که علما و مبلغین اخلاق، آداب، سلوک، سیره و عبادات پیامبر را به مردم یادآوری کرده، آنها را نصیحت و به خیر و رستگاری رهنمون شوند و از بلا و بدعت شر و فتنه، آنها را برحذر دارند.

ما به فضل الهی، دائماً به این امر دعوت می‌کنیم و به مردم می‌گوییم مراد از این گردهمایی‌ها صرفاً اجتماع و تظاهر نیست؛ بلکه این وسیله‌ای شرافتمندانه برای هدفی شرافتمندانه است و آن هدف چنین و چنان است و هرکس بهره‌ای برای دینش از این اجتماعات نگیرد از خیرات میلاد شریف پیامبر محروم گردیده است.

ص: ۱۶۶

ص: ۱۶۷

خاتمه

این مقدار میسر شد تا از مسائلی بنگاریم که مایل بودیم تا برداشتی را که از آن مسائل می‌بینیم، بیان کنیم. اگر صواب و درست بود حمد برای خداست و اگر درست نبود، بشری دارای صواب و خطا هستیم و همه ما مورد ایراد و انتقاد هستیم جز پیامبر معصومی که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و تنها با وحی تکلم می‌کند.

به خداوند پناه می‌برم از بحث، جدل و دشمنی. و هم به او پناه می‌برم از علم بی‌فایده و دعایی که شنیده نشود و قلبی که به خشوع درنیاید. و به او پناه می‌برم از هر بدی، بلا، شرک و بدعتی. و بیزاری می‌جویم از هرچه رسول‌اللّٰه بیزاری جست و اقرار می‌کنم به آن‌چه او بدان اقرار کرد.

و از خدا می‌خواهم که مرا بدین اعتقاد ثابت بدارد تا

ص: ۱۶۸

مسلمانی موحّد و مؤمن به خداوند بمیرم در سرزمین خدا و در میان مؤمنان موحدی که شهادت به یکانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهند.

والحمد للّه‌رب العالمین

وصلی اللّه علی سیدنا محمد وآله وصحبه أجمعین

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹